

# تلاش

دیدارِ بنفشه زار را باور کن  
بیداری جویندگان را باور کن  
برشانه شادمان گلبرگ و دخت  
گسترده گی بهار را باور کن

برخیز و بیفتان و بهاران ما را  
سزاست ترانه بهاران ما را  
ای شعله هر شکفته ای آتش عشق  
برخیز و برانگیزند و بسوزان ما را

رضا مقصدی

# تلاش

سال چهارم / شماره ۲۲ - اسفند/ فروردین ۱۳۸۳.۴ برابر با 2005 March

صاحب امتیاز : علی کشگر

مدیر مسئول و سردبیر : فرخنده مدرس

نشریه تلاش

به هیچ حزب ، سازمان ، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد .

آدرس پستی :

Talash  
Sand 13  
21073 Hamburg / Germany

Fax : ( 0049 ) 040 32 80 88 25

آدرس تلاش در اینترنت :

<http://www.talash.de>

پست الکترونیکی :

[Talashnews@hotmail.com](mailto:Talashnews@hotmail.com)

## تلاش را به دوستان و آشنایان خود هدیه دهید!

علاقمندان به اشتراک می‌توانند با انتشارات فروغ نماینده

پخش "تلاش" تماس بگیرند.

نماینده پخش تلاش: نشر فروغ

Tel.: 0049 (0)221 92 35 707

Fax : 0049 (0)221 20 19 878

Forough Verlag - Jahn st. 24

50676 Köln / Germany

[foroughbook@t-online.de](mailto:foroughbook@t-online.de)

شماره ثبت : 8615 - ISSN1616

شماره ثبت اینترنت : Talash(internet) ISSN 1618-0569

Talash Nr.22

بهاء تکشماره: ۳ یورو

انجام ویرایش بی‌نامی جانم آنجاست  
شادابی باغ ارغوانم آنجاست

ویریت درین قفسن قفس می‌شکست  
گر خاک شود تنم روانم آنجاست

رضا مقصدی

در این شماره .... ۱

بایدهای حکومت اسلامی بر فرهنگ غارت و مصادره  
حشمت رئیسی .... ۲

رفتار جمهوری اسلامی میراث روشنفکری دهه ۴۰ است  
دکتر محسن سازگارا .... ۱۰

بررسی سه مدل توسعه اقتصادی  
دکتر مهرداد پاینده .... ۱۹

اقتصاد ایران میان سال ۱۳۴۱ - ۱۳۵۷  
دکتر مهرداد پاینده .... ۲۱

بستوانه تصمیم‌های ما، یاورمان به‌تجددخواهی ایرانیان بود  
دکتر عبدالمجید مجیدی .... ۲۶

بخش خصوصی در ایران پیش از انقلاب  
فرهاد یزدی .... ۳۱

ای. رنگ امید، رنگ آزادی  
فرخنده مدرس .... ۳۴

تأثیر انتخابات عراق بر همسایگان  
داریوش همایون .... ۳۶

حرکت پسوی دمکراسی یعنی عبور از حکومت نام‌گرای دینی  
نیلوفر بیضانی .... ۴۱

بحران قدرت در آئینه انتخابات ریاست جمهوری  
دکتر حسین باقرزاده .... ۴۴

اتلاف دمکراتیک از تلخی انتقاد می‌گذرد  
ناصر کاخساز .... ۵۰

نقی رژیم اسلامی تنها راه در برابر آزادیخواهان  
دکتر کامبیز روستا .... ۵۳

راه مسالمت‌آمیز دمکراتیزه کردن ایران  
[www.6000000.com](http://www.6000000.com)  
مارال کشگر .... ۵۷

در تقویت رفتار دوم بکوشیم .... ۵۸

صدمسال کنشگری با تجدد - فصل ششم - گامهائی به پیش - گامهائی به پس  
داریوش همایون .... ۵۹

هرچند ممکن است سلب مالکیت از افراد و مصادره ثروت و اموال دیگران در کوتاه مدت ظاهری توده‌پسند داشته و آتش حسرت و عقده‌های طبقات ضعیف و کم‌درآمد جامعه را نسبت به صاحبان ثروت و رفاه فرو بنشانند و برای مدتی هم "اراده فقر معطوف به قدرت" را بر کرسی، اما تجربه ما و سایر کشورهایی که تجربیاتی مشابه را پشت سر گذاشته‌اند، نشان می‌دهند؛ چنین عملی نه تنها در بطن خود پیش‌زمینه‌های فساد سریع‌تر قدرت را حمل می‌کند، بلکه همچنین حامل پیامدهای فرهنگی و اخلاقی زیان‌آوری در سطح عمومی است که شاید یکی از مهمترین آنها کشتن اعتماد به نفس در انسان و در جهت تضعیف شوق به کار، تلاش و سازندگی و مانع بکار افتادن ثروت، خلاقیت و استعدادهاست که نتیجه در نهایت به زیان نفع عمومی و مصالح یک ملت و کشور خواهد بود.

بنیان‌های فکری و اخلاقی جامعه‌ای می‌شود که برای به‌ثمر رساندن آن عمل اجتماعی در اکثریت مطلق خود به حرکت درآمده است. حشمت رئیسی در گفتگوی خود با تلاش و یادآوری حوادث آن روزها به‌درستی سخن از پایه‌ریزی یک فرهنگ - "فرهنگ مصادره و غارت" - می‌کند و موضوع را در عمیق‌ترین ریشه‌های اخلاقی آن مطرح می‌سازد. تعمق برسختن وی پرسش‌های بسیار و از جمله این پرسش مهم را طرح می‌سازد که اساساً گستره و عمق درک ما از حق و عدالت و رابطه متقابل این مفاهیم با یکدیگر تا کجاست و تکیه بر یکی به‌بهایی بی‌اعتبار کردن دیگری چقدر مجاز است. در همین بحث مربوط به مصادره‌ها و ضبط اموال که محتوای آن چیزی جز اختیار در سلب حق مالکیت از انسانها نیست، این پرسش پیش می‌آید؛ که میزان احترام و مرزهای اخلاقی ما نسبت به این حق کجاست؟ پیامدهای اجتماعی بی‌اعتباری آن چیست؟ مسئله اساسی‌تری که حول این پرسشها شکل می‌گیرد، این است که هرچند ممکن است سلب مالکیت از افراد و مصادره ثروت و اموال دیگران در کوتاه مدت ظاهری توده‌پسند داشته - البته در عدم پایداری عمومی به اخلاق و احترام به حق - و آتش حسرت و عقده‌های طبقات ضعیف و کم‌درآمد جامعه را نسبت به صاحبان ثروت و رفاه فرو بنشانند و برای مدتی هم "اراده فقر معطوف به قدرت" را بر کرسی، اما تجربه ما و سایر کشورهایی که تجربیاتی مشابه را پشت سر گذاشته‌اند، نشان می‌دهند؛ چنین عملی نه تنها در بطن خود پیش‌زمینه‌های فساد سریع‌تر قدرت را حمل می‌کند، بلکه همچنین حامل پیامدهای فرهنگی و اخلاقی زیان‌آوری در سطح عمومی است که شاید یکی از مهمترین آنها کشتن اعتماد به نفس در انسان و در جهت تضعیف شوق به کار، تلاش و سازندگی و مانع بکار افتادن ثروت، خلاقیت و استعدادهاست که نتیجه در نهایت به زیان نفع عمومی و مصالح یک ملت و کشور خواهد بود.

صرف نظر از اینکه هریک از ما و جریانات فکری و سیاسی که بدان تعلق داشتیم با چه آرمانها و ایده‌آلهائی در انقلاب اسلامی شرکت و تا کجا در بنای حکومت اسلامی سهم داشتیم، بیشتر باید به این بی‌اندیشیم که چگونه نتیجه آن اقدامات انقلابی و تداوم آن بدست حکومت اسلامی، ضربه به اعتماد به نفس یک ملت و صدمه به شوق زندگی و سازندگی آن و نسل‌های بعدی بوده است!



با جلد این شماره تلاش تجسمی از باورمان به بهار، باور به پایان فصل سرد انقلاب و حکومت اسلامی، همراه با آرزوهای قلبی رسیدن روزهای نو و نوروزهای پیروز برای میهن و هم‌میهنانمان، در قامت گل قاصدکی، دلباخته پروانه‌ای و نوای ترنم دل‌انگیز ابیاتی از "بهارانه‌های رضامقصودی را تقدیم شما عزیزان می‌کنیم.

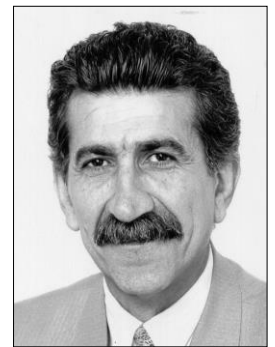
هرچند می‌دانیم؛ چه سخت است باور بهار در فضای دل‌آزار یادآوری خاطره‌های انقلاب، اما چه چاره که مرور ناروایی‌ها و ناشایستی‌های انقلابی در سالهای آغازین این فصل سرد و جستن سرچشمه‌ها و ریشه‌های آن در عمق باورها و بنیانهای فکری و اخلاقی‌امان، امری است گریزناپذیر. دوده‌ونیم پیش در شادی زودگذر "بهار آزادی"، در خلاء نظم و قانون، رها شده از بند فرهنگ و اخلاق والائی و در اسارت و بردگی ایدئولوژیهای انقلابی، هریک خودنشانده برمسند قاضی‌القضات بر له و علیه آن چه می‌خواستیم حکم و فرمان عمل صادر نمودیم. هر یک به فراخور "پایه‌های اجتماعی" و در پناه تأیید سپاه برآشوبیده "توده"، "خلق" یا "مستضعف" و به نام اجرای "عدالت" چه حق‌ها را زیر پا گذاشته و بر چه ناحقی‌ها چشم برهم نهاده و یا با ابراز خرسندی و تشویق با آن همراه شدیم. امروز که پیامدهای هنگامه انقلاب در هیئت یک نظام سیاسی - اقتصادی مافیائی و سپاه گسترش یافته فقر و فلاکت و بی‌اخلاقی را در پیش روی داریم، بازگشت به این گذشته و مرور آنچه بر کشور رفته است، بیش از پیش خود را می‌نمایاند. به منظور مروری بر اقدامات انقلابی سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی در عرصه اقتصادی کشور، بخش اساسی این شماره از تلاش را به یادآوری حوادث آن روزها اعم از "ملی‌کردن‌ها"، مصادره‌ها و ضبط بی‌قاعده و قانون اموال، اختصاص داده و سعی نموده‌ایم از حافظه و خاطرات افرادی در موقعیت و مسئولیت‌های رسمی و غیررسمی آن روزها بهره‌گرفته و از زبان و به کمک این دوستان نگاهی به بنیان‌های فکری چنین اعمال و اقدامات و همچنین پیامدهای آن بی‌افکنیم.

البته مقصود از این بازگشت و بررسی عملکرد اجتماعی گذشته، جستجوی عاملین و مسببین و یا تقسیم و تعیین سهم‌ها از خطاکاری‌ها نیست. چه در حرکت‌های اجتماعی که سراپای جامعه را فرامی‌گیرند، تعیین سهم و نقش اجزاء و اعضای آن به‌درستی نه ممکن است و نه مؤثر و مفید. محتمل است، برخی از چهرها و گروه‌ها یا حوادث در این مرور برجسته‌تر شوند، اما بی‌تردید این تمام واقعیت نخواهد بود. مضافاً اینکه در چنین روش برخوردی خطر دور افتادن از واقعیت‌های عمیق‌تر بوده و مانع بررسی و تجدید نظر در

از مشخصه‌های یک بحث مؤثر و مفید، در بررسی و بازنگری حوادث اجتماعی و تاریخی، گسترده‌تر کردن میدان دید و گشایش زوایای جدیدتری در بررسی آن حوادث است. بی‌تردید اگر خوانندگان تلاش با چنین محکی گفتگوی ما با حشمت رئیسی را مورد توجه قرار دهند، به ما حق خواهند داد که از نتایج این گفتگو پراضی باشیم. انقلاب و تفکر مسلط بر آن پیامدهای بسیار گران و تأثیرات بس مخربی بر عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی ما، بویژه بر حیات اقتصادی کشور داشت. به‌منظور انداختن نگاهی به آن روزها و یادآوری حوادث و وقایع و نقش نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب از زبان یک شاهد عینی، با حشمت رئیسی وارد گفتگو شدیم. او که سال‌ها پیش از انقلاب از اعضای فعال قوی‌ترین بخش جنبش چپ ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ یعنی جنبش فدائی بود و از همان آغاز در فعالیت‌های کارگری - سندیکائی در صنعت نفت حضور داشت، همانگونه که انتظار می‌رفت؛ با اوج‌گیری فضای انقلابی و در مقطع تبلور سازمانی جنبش فدائی در سازمان چریک‌های فدائی خلق از نخستین افراد مؤثر این سازمان و در رهبری آن در فعالیت‌های کارگری قرار گرفت. حشمت رئیسی به‌واسطه موقعیت سازمانی و دست و بال باز در جنبش کارگری شاهد مستقیم اقداماتی نظیر مصادره‌ها و اشغال کارخانجات و... که در آن زمان به‌دست انقلابیون و بنام دفاع از حقوق زحمتکشان و کارگران صورت می‌گرفت، بود. حشمت رئیسی تجربه آموخته‌تر و پخته‌تر از آن بود که در دایره بحث ما و نقل خاطرات باقی بماند و صادق‌تر از آن که نقش خانواده انقلابی خود یعنی بزرگترین سازمان مارکسیست - لنینیست دوره انقلاب را لاپوشانی نماید.

رئیسی در طول این بحث، زاویه جدیدی را نیز گشود که نگاه از آن زاویه به آن حوادث هرچند بسیار دردآور اما بسیار پراهمیت است. دیدن یکی از پیامدهای آن اقدامات انقلابی و تجاوز به حق مالکیت که حشمت رئیسی از آن به‌عنوان «پایه‌گذاری فرهنگ غارت و مصادره» نام می‌برد و نشان می‌دهد که چگونه برپایه چنین فرهنگی که آغازگرش نیروهای چپ بودند، حکومتگران اسلامی بنانی ساختند که امروز سایه‌شوم آن بصورت یک مافیای اقتصادی - سیاسی بر سیاست و اقتصاد ایران مسلط است.

### گفتگو با حشمت رئیسی



## پایه‌های حکومت اسلامی بر فرهنگ غارت و مصادره

- به‌اعتقاد من بنا گذاشتن فرهنگ غارت و مصادره را ما چپ‌ها شروع کردیم، اما تکمیل‌کننده آن نیروهای خط امام آن‌هم بصورت رادیکال‌تر از ما بودند. ما به‌دست خودمان پایه‌های مادی وحشتناک و قدرتمند ولایت فقیه را گذاشتیم. به‌عنوان نمونه شما همین بنیاد مستضعفان را در نظر بگیرید که عملاً از دل همین مصادره‌ها و غارت‌ها بوجود آمده است که نه ملی است و نه دولتی، بلکه یک سازمان مافیای فرادولتی است.
- در صنعت نفت اساساً نخبه‌سالاری عمل می‌کرد نه "پارتی‌سالاری" و اگر هم بود بسیار کم‌رنگ بود. مانعی در برابر کسی که خواهان رشد بود وجود نداشت. می‌توان گفت در این بخش از صنعت عقل‌گرایی بطور کامل حاکم بود. عقل معاش یا عقل ابزاری عمل می‌کرد. برخلاف بعد از انقلاب که عقل‌گرایی را در جامعه کوبیدند و ایمان‌گرایی جان‌نشین آن شد.
- وقتی انقلاب شد، و دوستان چپ به‌محیط‌های کارگری آمده و از نزدیک با زندگی کارگران نفت برخورد کردند، فکر می‌کردند این کارگران بورژوا هستند. با من نیز این مسائل را در میان می‌گذاشتند. اینکه مثلاً کارگر نفت یخچال فریزر، مبل، کولر آن هم نه آبی بلکه گازی دارد و... اینها اموری عادی بود. سطح نیازهای مادی و معنوی این کارگران تأمین شده بود و سطح نیازهایشان با استانداردهای اروپائی سنجیده می‌شد.

در چه سالی بود؟

- در سال ۱۳۴۶ این پالایشگاه افتتاح شد. محمدرضا شاه این پالایشگاه را افتتاح کرد و در این روز از نزدیک با کارگران گفتگو داشت. البته مرا آن روز به مراسم افتتاح راه ندادند، علاوه بر من چند نفر دیگری را که فکر می‌کردند افکاری دیگر دارند، وجودشان را ضروری ندانستند. از سال ۱۳۴۸ در چاپخانه پالایشگاه کار می‌کردم. این چاپخانه دارای دستگاه‌های بسیار مدرنی بود. من از همان هنگام از چاپخانه پالایشگاه به‌صورت غیرقانونی برای چاپ و نشر آثار چپ و کلاً در جهت انتشار افکار مخالف رژیم، استفاده می‌کردم. آثار کلاسیک مارکسیستی زیادی را در چاپخانه به چاپ رساندم، از مانیفست

آقای رئیسی اگر اجازه دهید، اول از خودتان شروع کنیم. شما در هنگام انقلاب از چهره‌های سازمان فدائیان خلق در صنعت نفت بودید. موقعیت شما در صنعت نفت چه بود؟

حشمت رئیسی - من در آغازی متولد شدم. منطقه‌ای نفت‌خیز که بیشترین صادرات نفت ایران از آنجا بود و دارای حوزه‌های گوناگون نفتی است. پدرم کارگر شرکت نفت بود. خود من از ۱۳ سالگی دوره کارآموزی شرکت نفت را شروع کردم و دوره تکمیلی را در پالایشگاه آبادان گذراندم و بعد به پالایشگاه تهران منتقل شدم، یعنی جزو تیم راه‌اندازی پالایشگاه نفت تهران بودم و این اولین پالایشگاهی بود که بدست خود ایرانی‌ها راه‌اندازی می‌شد.



- در رژیم گذشته حداقل توسط مدیریت صنعت نفت، فعالیت‌های صنفی به نوعی تحمل می‌شد. به‌همین دلیل تقریباً هیچ کارگری را بدلیل فعالیت‌های صنفی‌اش اخراج نمی‌کردند و نکردند. البته خوب فشارهایی می‌آوردند یا مکرر از سوی ساواک افراد احضار می‌شدند، اما فشارها محدود بود و من شخصاً موردی را ندیده‌ام که فعالیت‌های سندیکائی موجب دستگیری یا اخراج شده باشد. بنابراین این امکان وجود داشت که فعالیت‌های صنفی - سندیکائی را سازمان دهیم. فقط حساسیت رژیم روی مسائل سیاسی - تشکیلاتی بود که ما سعی می‌کردیم آن را شدیداً مخفی نگاه داریم، به‌همین خاطر هم ما توانسته بودیم به مدت ۵ سال از آن امکان وسیع چاپ به‌صورت رایگان در جهت فعالیت‌های سیاسی خودمان استفاده کنیم.

چنین به‌نظر می‌آید شما قبل از اینکه به‌سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به‌پیوندید یک سندیکالیست کامل بودید. آیا شما چون دارای فعالیت‌های سندیکائی - کارگری بودید جذب جریانات مارکسیستی - لنینیستی شدید، یا اینکه به‌دلیل گرایش‌های کمونیستی به فعالیت‌های سندیکائی - کارگری روی آوردید؟

- اگر شما به پروسه شکل‌گیری طبقه کارگر بویژه نفتگران توجه داشته باشید ملاحظه می‌کنید که دو کانون شکل‌گیری کارگران صنعت نفت وجود داشت؛ یکی در باکو در اواخر قرن نوزدهم که بسیاری از کارگرانش مهاجران ایرانی بودند که در چاه‌های نفت باکو کار می‌کردند. در آنجا جنبش کارگری قبل از اینکه در ایران اساساً سرمایه‌داری بوجود آید شکل گرفته بود. طبقه کارگر این منطقه تحت تأثیر دو مبارزه قرار داشتند، مبارزه صنفی - طبقاتی و دیگری مبارزه سیاسی. یعنی بدلیل سلطه روسیه تزاری در باکو، تبلیغات بسیاری برای کارگران مهاجر ایرانی می‌شد و آنها را هم با جنبش صنفی و هم با مسئله ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی و آزادیخواهی بصورت تلفیق شده آشنا می‌کرد. کارگران نفت ما هم همین وضعیت را داشتند. بدلیل سلطه دولت و درباری انگلیس در مناطق نفت‌خیز خودبخود حرکت صنفی کارگران نفت با حرکتی سیاسی توأم می‌شد، یعنی با جنبش استقلال‌طلبانه و رهایی‌بخش. حوادث سال‌های ۲۰ تا ۳۲ همین وضعیت را دارد. بعدها هرچند فضا بدلیل کودتا و عوامل دیگر تغییر می‌کند ولی پتانسیل سیاسی در بین کارگران نفت باقی می‌ماند. به‌همین دلیل هرکسی هم وارد این منطقه کاری می‌شود، خودبخود تحت تأثیر فضای سیاسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این سیاسیون در میان کارگران هم از حرمت خاصی برخوردار بودند.

البته پرسش ما بیشتر در مورد جذب به یک جریان سیاسی با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی است. ما در این کشورهایی که زندگی می‌کنیم، می‌بینیم که لزوماً اینطور نیست که همه فعالین سندیکاهای کارگری عضو یک سازمان کمونیستی یا حتی چپ باشند. آیا در ایران اجتناب‌ناپذیر بود که هر فعال کارگر سندیکائی و حتی علاقمند به مسائل سیاسی به جریانات مارکسیست - لنینیست کشیده شود؟

- فکر می‌کنم وجود دموکراسی است که امکان این تفکیک را می‌دهد. دو حوزه عمل مستقل را بوجود می‌آورد. البته در این کشورها هم ارتباطاتی وجود دارد، ولی عمدتاً تشکیلات سندیکائی، کنفدراسیون‌های

حزب کمونیست « و دولت و انقلاب لنبن » گرفته تا آثار مائو. حدود ۴۰ اثر کلاسیک را که به‌اشکال گوناگون ترجمه‌هایشان به‌دستمان می‌رسید، با کمک شبکه ویژه‌ای که تشکیل داده بودیم چاپ و در سطح کشور توزیع می‌کردیم. به‌همین دلیل وقتی هم که دستگیر شدم در حقیقت دو پرونده داشتم: یکی پرونده سازماندهی شبکه و فعالیت‌های صنفی - سندیکائی و دیگری سازماندهی اعتصابات کارگران صنعت نفت. شبکه‌ای که تشکیل داده بودیم به کمک ارتباطهایی بود که با پالایشگاه آبادان، پالایشگاه شیراز - که بعداً افتتاح شد، پالایشگاه تبریز و اصفهان، داشتیم. چون مرکز کارآموزی تمام این پالایشگاه‌ها تهران بود، ما هم با افرادی که از شهرهای دیگر برای کارآموزی می‌آمدند ارتباط برقرار کرده و شبکه فعالیت‌هایمان را گسترش می‌دادیم. هنگامی هم که دستگیر شدیم برای ساواک بسیار سنگین بود که در چنین ابعاد گسترده‌ای از امکانات دولتی برای چاپ و نشر آثار و ادبیات چپ استفاده شده بود. ساواک بارها تصور کرده بود که چاپ این آثار به دلیل کیفیت خوب آنها در خارج از ایران صورت گرفته و هرگز تصور نمی‌کرد که در یکی از کانون‌های حساس دولتی انجام شده است. به‌همین دلیل هم ما را خیلی آزار و شکنجه دادند، بطوریکه خود من حدود یکسال بدلیل شکنجه در بیمارستان شهربانی بستری بودم، کلیه‌هایم از کار افتاده و کار به جراحی پلاستیک پاهایم کشید و از این نظر فکر می‌کنم جزو استثناءهای زندانیان سیاسی آن دوره باشم که آثار جراحی‌ها روی پاهایم باقی مانده است.

در آستانه انقلاب از زندان آزاد و در یک شرکت حفاری مشغول به‌کار شدم. در آنجا بدلیل تخصص و تجربه‌ای که داشتم گل‌شناس حفاری شدم و در عین حال مدرسه حفاری را در بخش گل‌شناسی و مکانیک اداره می‌کردم. البته این شرکت آمریکائی بود. شرکت سدکو در ایران. از همین کانال هم در موقع انقلاب در سازماندهی صنعت نفت جنوب شرکت داشتم. به‌این شکل که آن شرکت‌هایی را که شرکت حفاری به‌آنها سرویس می‌داد و همه در جنوب فعال بودند به اعتصاب کشانیدیم و توانستیم به‌کمک سایر یاران شبکه‌های قبلی را احیا کنیم و یک تشکیلات سراسری مخفی را سازمان دادیم که در ارتباط با صنایع سنگین دیگر نظیر صنایع فولاد در اهواز قرار داشت.

فعالیت‌های سندیکائی شما در زمان قبل از انقلاب علنی بود؟



به محیط‌های کارگری آمده و از نزدیک با زندگی کارگران نفت برخورد کردند، فکر می‌کردند این کارگران بورژوا هستند. با من نیز این مسائل را در میان می‌گذاشتند. اینکه مثلاً کارگر نفت یخچال فریزر، مبل، کولر آن هم نه آبی بلکه گازی دارد و... اینها اموری عادی بود. سطح نیازهای مادی و معنوی این کارگران تأمین شده بود و سطح نیازهایشان با استانداردهای اروپائی سنجیده می‌شد.

آیا دریافت بورس تحصیلی از سوی فرزندان کارگران صنعت نفت، صحت داشت؟

- کاملاً. برادر خود من بورس تحصیلی گرفته بود. چه خوب که شما این را یادآوری کردید. در صنعت نفت اگر کارگری مثلاً ۶ کلاس سواد داشت و می‌رفت درس می‌خواند و سیکل تحصیلی را به پایان می‌رساند، ۷۵۰ تومان پاداش می‌گرفت. و اگر دیپلمه می‌شد ۱۰۰۰ تومان جایزه دریافت می‌کرد. علاوه بر این امکان ارتقاء شغل و مقام برای این افراد را فراهم می‌کردند. عبارتی، صنعت نفت خود مشوق ارتقاء دانش و تخصص در آنجا بود. در صنعت نفت اساساً نخبه‌سالاری عمل می‌کرد نه "پارتی‌سالاری" و اگر هم بود بسیار کم‌رنگ بود. مانعی در برابر کسی که خواهان رشد بود وجود نداشت. می‌توان گفت در این بخش از صنعت عقل‌گرایی بطور کامل حاکم بود. عقل معاش یا عقل ابزاری عمل می‌کرد. برخلاف بعد از انقلاب که عقل‌گرایی را در جامعه کوبیدند و ایمان‌گرایی جانشین آن شد.

رقبای گروه‌های چپ در صنعت نفت چه نیروهائی بودند؟ با توجه به تصویری که از صنعت نفت ارائه می‌دهید، عجیب است که در نهایت کارگران صنعت نفت هم به فرمان آیت‌الله خمینی عمل کردند. با این فضای عمومی که توصیف کردید، چگونه نیروهای مذهبی ایمان‌گرا توانسته بودند در این بخش از صنعت پا بگیرند؟

- فکر می‌کنم مذهب به مثابه یک ایدئولوژی وارونه - در شرایط نبود ایدئولوژی چپ در مفهوم گسترده آن - توانست جنبش را تسخیر کند. شاید بتوانم بگویم مثل خیلی نیروهای دیگر از جمله نیروهای چپ و فدائیان، مرعوب جنبش مذهبی شد. این نیروهای سیاسی می‌دیدند تمام واژه‌هایی که آن روزها مقدس بود مثل خلق، ملت، طبقه کارگر و... را نیروهای مذهبی و آقای خمینی از آن خود کرده بودند. این بار روانی آن‌ها را خلع سلاح کرد. بیاد دارم هنگام ورود خمینی به ایران، فدائیان خواستند صف مستقل خود را داشته باشند، فکر می‌کردند دارای نیروی زیادی هستند، در چهارراه نواب در خیابان آیزنهاور وقتی فدائیان به خیابان آمدند، میلیون‌ها آدم را دیدند و مرعوب شدند و از بردن شعار و پرچم مستقل خودداری کردند، زیرا از فرودگاه تا بهشت زهرا مملو از جمعیت بود.

اما در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنم؛ همیشه گفته می‌شود که چرا کارگران نفت دیر در صحنه انقلاب حاضر شدند. شاید این دلیل همان فضای عقلانی حاکم در این بخش بود. از طرف دیگر در خوزستان بخصوص در آبادان نسبت به آوندها یک بی‌اعتمادی یا کم‌اعتمادی عمل می‌کرد، شاید به این دلیل هم با تأخیر وارد انقلاب شدند. اتفاقاً بعد از انقلاب هم به

کارگری دارای استقلال عمل، استقلال شخصیت حقوقی و اجتماعی هستند. تأثیرگذاریهایی عمومی‌اشان عمدتاً معنوی است. اما در کشورما که دمکراسی وجود ندارد، هر اعتصاب کننده، هر اعتراض کننده یا منتقدی عملاً کارش به حیطه سیاست کشانده می‌شود. و این عمدتاً رژیم‌ها هستند که این مرزها را مخدوش می‌کنند. این یک طرف قضیه است، اما طرف دیگر هم آن سنت جافتاده چپ و جنبش کارگری ایران حداقل در بخش شهری آن است که دارای گرایش شدید سیاسی است. علاوه بر این جاذبه‌های بین‌المللی سوسیالیسم در آن زمان تأثیرات خاص خود را بویژه از حیث روانی و تبلیغاتی داشت. این امر برای کارگران کشش و جاذبه داشت که جامعه‌ای عادلانه با تضادهای کمتری داشته باشند. همچنین نباید فراموش کرد که - به اعتقاد من - به‌جز تعدادی از بخش‌های مختلف کارگری که مدیریت بورژوازی را تجربه کرده بودند، مثل نفت، در بخش اعظم کارخانه‌های ایران بخصوص واحدهای کوچک‌تر و خصوصی، روابط کارفرمایان با کارگران، روابطی ایلی، عشیره‌ای فئودالی بود. یعنی هنوز در آن زمان سرمایه‌داری ایران فرهنگ بورژوازی نداشت.

لطفاً این مقوله را بیشتر توضیح دهید، "سرمایه‌داری ایران فرهنگ بورژوازی نداشت" یعنی چه؟ مگر در صنعت نفت روابط چگونه بود؟

- مثلاً برای مدیران صنعت نفت دشوار نبود بفهمند که کارگر دچار فرسایش جسمی و روانی می‌شود. می‌دانستند برای بازدهی بیشتر کار و افزایش تولید کارگر نیاز به استراحت دارد، احتیاج به بازسازی جسمی و روانی دارد. به‌همین دلیل مثلاً غذای خیلی خوب به کارگران می‌دادند، غذای گرم به‌اندازه انرژی و کالری ای که مصرف می‌کرد. نیاز غذائی وی را تأمین می‌کردند، برای انجام کارهای سنگین غذاهای پرکالری در نظر گرفته می‌شد. یا در کارگاه‌های تولید سلفور حتماً به کارگران شیر می‌دادند که آسیب نبینند. کارگران باشگاه مخصوص داشتند و در این باشگاه‌ها انواع و اقسام تفریحات سالم وجود داشت، مثل بیلبارد، وزنه‌برداری، فوتبال و... کارگران تعاونی‌هائی داشتند که نیازهایشان را تأمین می‌کرد. حتی به مسائل روانی یا مشکلات خانوادگی آنها توسط مددکاران اجتماعی رسیدگی می‌شد. جهت رفع نیازهای مالی وام‌های اضطراری داده می‌شد. فرزندان کارگران اردوگاه‌های تفریحی داشتند. بعنوان نمونه در محمودآباد. به‌رحال میدانستند که اگر کارگر آرامش داشته باشد می‌تواند بهتر کار کند. به‌همین دلیل پدیده ۸ ساعت کار در این صنعت کاملاً طبیعی بود. در صورت اضافه کار هم موظف بودند کاملاً مطابق قانون عمل کنند. حال آن‌که به استثنای چند واحد بزرگ صنعتی مثل ایران ناسیونال اینگونه نبودند. رفتار مدیران در صنعت نفت رفتار فئودالی نبود که مثلاً کارگر باید اجباراً مثل رعیت در مقابل آنها بایستد و چشمان خود را به زمین دوخته و چشم در چشم مدیران نباندازد. در بسیاری از کارخانه‌ها در چشم کارفرما نگاه کردن توهین تلقی می‌شد. یک تربیت فئودالی، اشرافی و قاچاری عمل می‌کرد. برای کارفرمایان قابل تحمل نبود که کارگران را به‌عنوان یک شخصیت و یک انسان در مقابل خود ببینند. این‌گونه مسائل در صنعت نفت حل شده بود. چیزی که نیروهای چپ ما نمی‌توانستند آن را بفهمند و باور کنند. به‌همین دلیل وقتی انقلاب شد، و این دوستان چپ

• حالا تهران ثروتمند، تهران مرکزی در محاصره کامل یک ارتش فقر و حشمتاک قرار دارد. مسئله فقط صد محله زاغه‌نشین نیست، البته وقتی می‌گویم محله، بعنوان نمونه اسلام شهر یکی از آنهاست که جمعیتی میلیونی دارد. خوب این جمعیت برای مالک شدن، ثروتمند شدن به تهران سرازیر شده، حالا هم نمی‌تواند جذب جامعه شود، بیکاری، اعتیاد، قاچاق مواد مخدر، تن‌فروشی، خودکشی، قتل و... بطور رایج از طریق این کلنی‌های فقر گسترش می‌یابد. مثلاً کلنی خاک سفید در تهران مرکز فساد است.



هزینه اعتصاب را تأمین کرد. این پول هم از کانال بهشتی، رفسنجانی و طالقانی می‌آمد، بویژه بهشتی نقش بیشتری داشت و پول‌های رهبری انقلاب بیشتر در دست او بود. این موجب شد که نیروهای مذهبی موقعیت خود را تقویت کنند. با وجود این هنگامی که زمان انتخابات شورا فرارسید آنها برنده انتخابات کارگران نبودند. در واحدهای صنعتی بزرگ هم‌همینطور

اشکال مختلف از خود مقاومت نشان دادند. مثلاً تلاش کردند مدیریت را شورائی کنند، مدیریت انتصابی از سوی دولت موقت را نپذیرفتند. یا آنجائی که خمینی بنابر مصالح حکومت خود و سازش‌های پشت‌پرده می‌خواست کارگران تولید را افزایش دهند، مقاومت کردند. اولین واکنش‌ها که در مطبوعات بازتاب یافت از طرف کارگران نفت بود. دستگیری‌های اولیه از کارگران نفت بود. از این دست مسائل زیاد بود. بخصوص در اولین انتخابات شوراها که در صنعت نفت صورت گرفت، علیرغم سلطه فضای سنگین مذهبی که بوجود آورده بودند، ما توانستیم رأی اول را بیاوریم. یعنی فدائیان رأی اول را داشتند. پشت سر ما مجاهدین، بعد توده‌ای‌ها و در آخر هم حزب‌اللهی‌ها بودند. البته مجاهدین طیف گسترده‌تری از سازمان مجاهدین را برمی‌گرفت. مثلاً پیمانی‌ها و نیروهای رادیکال مذهبی دیگر هم به این طیف تعلق داشتند.

مذهب در ضدیت با رژیم شاه چهار نحله مهم داشت. یک مذهب بنیادگرا بود که خمینی آن‌را نمایندگی می‌کرد. دوم مذهب سنت‌گرا بود که بیشتر آیت‌الله‌های سنتی مانند گلپایگانی، قمی و مانند اینها آن را نمایندگی می‌کردند. نحله دیگر مذهب لیبرال بود که نهضت آزادی، بازرگان و آیت‌الله شریعتمداری در آن قرار داشتند. چهارمین نحله مذهب رادیکال بود که مجاهدین در این دسته قرار می‌گرفتند. اینها در ضدیت با شاه متحد بودند،

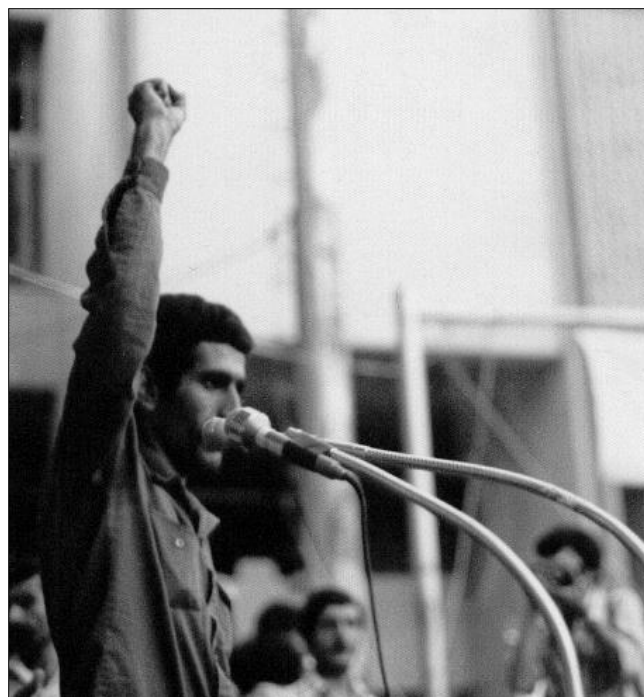


بود. چپ‌ها برنده شدند. به همین دلیل هم اولین مصوبه شورای انقلاب انحلال شوراها در صنایع سنگین بود. آمدند و گفتند شورا بی شورا!

آیا پس از آزادی و بازگشت به صنعت نفت مجدداً فعالیت‌های سندیکائی - کارگری را از نو آغاز کردید؟

- همانطور که گفتم من از دهه ۴۰ در صنعت نفت فعال بودم و ارتباطات، دوستان و هسته‌هایی داشتیم. تقریباً تمام کسانی که نمایندگی شهرستان‌ها را به‌عهده داشتند با ما کار می‌کردند، نظیر بچه‌های پالایشگاه جنوب، شیراز و... از بچه‌های ما بودند. به‌دلیل همین رابطه‌ها عملاً در احیای سازمان فدائیان حداقل در بخش کارگری آن بویژه در صنعت نفت نقش اساسی داشتیم. تا آن موقع یعنی تا آستانه انقلاب سازمان هنوز نتوانسته بود حلقه پیوندی با کارگران ایجاد نماید. اتفاقاً در ۱۴ بهمن ۵۷ کارگران صنعت نفت مجدداً مرا بعنوان زندانی سیاسی به پالایشگاه تهران دعوت کردند قبلاً همانطور که گفتم در حفاری‌ها کار می‌کردم و حفاری‌ها شرکت‌های خارجی بودند. کارگران خواهان بازگشت ما بودند و با فشار آن‌ها این امکان فراهم شد و من و چند زندانی سیاسی دیگر به‌سر کارهای سابق‌امان بازگشتیم. روزی که به پالایشگاه رفتیم چند هزار نفری با دسته گل به استقبال آمدند، من بودم، مهندس تندگویان بود که بعدها وزیر نفت شد و خسروشاهی و یکی دونفر دیگر از دوستان. اتفاقاً به‌خاطر نگرانی‌های خمینی در همان روز یعنی روزی که ما را دعوت کرده بودند، قطب‌زاده را هم بعنوان سخنران فرستادند تا به اصطلاح خودشان حضور ما را خنثی کنند. میان ما هم جدل سختی درگرفت. ایشان دست به تبلیغات شدید ضد کمونیستی زد و من هم از جمع خواستم از وی بپرسد که "تا حالا کجا بوده است".

البته در آن جمع عوامفریبانه از قناعت امام خمینی در اقامت پاریس سخن گفت و آن را با رفتار تجمل‌طلبانه استالین مقایسه کرد و اینکه امام در طول این اقامت جز نان و پیاز و پنیر نخورده است. البته ایشان غافل از آن بود که برای کارگرانی که به‌درجای از رفاه خو کرده بودند، چنین رفتاری چندان عاقلانه تلقی نمی‌شد. یا اینکه وقتی به‌راديو تلویزیون رفت اعلام نمود که؛



البته در نوع ضدیت با هم تفاوت داشتند. یعنی بنیادگرایان و رادیکال‌های مذهبی خواهان سرنگونی بودند و سنت‌گرایان و لیبرال‌های مذهبی منعطف‌تر بودند. اما به‌اعتقاد من موج انقلاب آنها را نیز به‌سمت رادیکالیسم کشاند. آیت‌الله شریعتمداری تا آخرین لحظه مقاومت می‌کرد. بازرگان حاضر بود در همان چارچوب قانون مشروطیت هم کار کند. اما بنیادگرایان و رادیکال‌ها خواهان سرنگونی بودند، حتی شیوه‌های قهرآمیز را ترجیح می‌دادند. این پدیده در صنعت نفت هم وجود داشت. هم‌همینطور یکی دیگر از روزنه‌های نفوذ آن‌ها صندوق اعتصابات بود. سندیکاهای گذشته ظرفیت مالی ضعیفی داشتند، به‌همین دلیل وقتی اعتصاب به‌درازا کشید، امکان استمرار وجود نداشت. در اینجا بود که بازار با ۴۰۰ میلیون تومان آن موقع

من از سوی سازمان و همچنین از طرف نفت نماینده و از مسئولین سازمانده و تدارک تظاهرات اول ماه می ۱۳۵۸ بودم. در آن سال یکی از بزرگترین تظاهرات اول ماه می در تمام خاورمیانه سازماندهی شد، به روایتی می‌گویند ۵۰۰هزار و به‌روایت دیگر ۳۰۰هزار نفر در آن شرکت داشتند. علاوه بر این من تلاش‌های زیادی در خانه کارگر داشتم. در آنجا خیلی سعی کردم نیروهای موسوم به خط ۳ را به نیروی موسوم به خط یک را نزدیک کنم. تا حدودی هم موفق شده بودم تا اینکه درست در شب قبل از تظاهرات از سوی حزب توده ایران نظری آمد که حاضر نبودند با نیروهای خط ۳ همکاری کنند. به‌همین دلیل این تظاهرات همراه با خط ۳ انجام گرفت.

در آن سال‌ها که نیروهای سیاسی فعالیت علنی داشتند، سازمان در کدام یک از کارخانجات و موسسات اقتصادی فعال بود و در میان کارگران آن پایه داشت؟

تا جایی که من اطلاع دارم در صنایع بزرگ ما حضور اول را داشتیم. اما در اصناف حزب توده ایران قوی‌تر بود و از قدیم در این واحدها فعالیت می‌کرد. مرکز ثقل آنها هم سندیکای بافنده سوزنی بود. در کارخانجات حاشیه‌ای هم که چندان اهمیت استراتژیک نداشتند و استخدام در آنها ساده‌تر بود (استخدام در کارخانجات دولتی سخت‌تر بود) بچه‌های خط ۳ که از سال‌های ۵۵ به‌فعالیت‌های کارگری روی آورده بودند، توانسته بودند حضوری داشته باشند، مثل کارخانه قرق‌رزیبا و امثالهم. یک نوع تقسیم‌بندی به این شکل وجود داشت. اما به‌رصورت بچه‌های فدائی و توده‌ای در صنایع بزرگ حضور داشتند. البته گاهی از جریان‌های دیگر هم بصورت فردی یا از سوی هسته‌هایی فعالیت‌هایی دیده می‌شد، ولی چندان مؤثر نبود، زیرا برای تأثیرگذاری پیروان حضور، فعالیت و جلب اعتماد ضروری است و این امر زمان می‌برد. همانطور که گفتم ما از سال‌های ۴۰ در این مناطق فعال بودیم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا تصویب قطعی قانون اساسی جمهوری اسلامی ۸ تا ۹ ماهی طول کشید. در این فاصله یعنی قبل از آنکه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومت انقلابی در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد روشن شود، بسیاری از کارخانجات بدست کارگران و کارکنان اداره می‌شد. بسیاری از صنایع و بنگاه‌های اقتصادی بدست کارگران و کارکنان مصادره شده بودند. نقش سازمان و شما و همچنین سایر نیروهای چپ در چنین اقداماتی چه بود؟

فکر می‌کنم در موج اول فدائیان نقش بیشتری داشتند. ولی در موج دوم اینگونه نبود.

منظور شما از موج اول و دوم چیست؟

موج اول در اصل از همان آغاز انقلاب شروع شد و با رفتن شاه و تکمیل سرنوشتی و تشکیل قدرت دوگانه شکل گرفت. در این مقطع، خلاء قدرت محسوس بود و نیروهای انقلابی سعی کردند این خلاء قدرت را به شکلی پر کنند. یکی از زمینه‌های خلاء قدرت هم مخفی شدن یا فرار کارفرماها و صاحبان صنایع بود. در چنین فضایی مصادره‌های اولیه را می‌توان گفت نیروهای چپ سازمان دادند و در عمل هم می‌توان گفت به‌دام رقابتی با یکدیگر هم افتاده بودند و این امر سبب شده بود، که مصادره یکی از

من بعنوان مدیر رادیو و تلویزیون ۲۰۰۰ تومان بیشتر حقوق نمی‌گیرم، پس حقوق دیگران باید زیر حقوق من باشد. ما متأسفانه در چنین فضای عوام‌فریبانه‌ای سیر می‌کردیم. بعدها نیز به‌دلیل همین روابط گسترده کارگری بود که از سوی سازمان بعنوان کاندیدای مجلس خبرگان معرفی شدم. البته غیابی. من در این تصمیم‌گیری شرکت نداشتم. در اینجا لازم است یادآوری کنم که در آن هنگام اعضای سازمان فدائیان در حقیقت دو گروه بودند، تعدادی که در محیط‌های اجتماعی مختلف صاحب ارتباطات و پایه اجتماعی بودند بعنوان نمونه سعید سلطان‌پور که شاعر شناخته شده‌ای بود و در بین نویسندگان و روشنفکران چهره شناخته شده‌ای بود، هرچند که از نظر تشکیلاتی در رده بالائی نبود اما در میان طیف اجتماعی معینی دارای پایه اجتماعی بود. اما تعدادی بودند که از چنین پایگاهی برخوردار نبودند هرچند در تشکیلات در رده‌های بالا قرار داشتند. در بین افراد سازمان معدود کسانی بودند - واقعاً معدود - که هم پایگاه اجتماعی داشتند و هم صاحب ارتباطات گسترده در محیط خودشان و در داخل تشکیلات، هم موقعیت تشکیلاتی داشتند. تصادفاً یکی از این نوع افراد من بودم، که هر دوی این موقعیت‌ها را داشتم.

به‌این ترتیب بدلیل همین موقعیت اجتماعی بود که مسئولیت بخش کارگری سازمان به‌عهده شما قرار گرفت؟

عملاً این گونه بود. البته بعدها که درگیریهایی ایجاد شد طبعاً گروه‌بندی‌هایی بوجود آمد.

شما از مسئولین فعالیت‌های کارگری سازمان بودید، قاعدتاً از سیاست‌ها و اقدامات سازمان در این زمینه هم اطلاع کامل داشتید.





بیشتری به‌زیر خط فقر در غلطیدند و به‌سپاه صادره‌کنندگان پیوستند. بعدهم جنگ آمد. گل بود و به سبزه نیز آراسته شد! جنگ درگرفت و جنگ‌زدگان هم به این خیل عظیم پیوستند. من زمان جنگ مرتب به اهواز می‌رفتم، در آنجا فعالیت داشتم. شاهد بودم که روستائیان و عشایر مناطق جنگی آمده بودند آبادان، ساکنین آبادان فرار کرده بودند به اهواز و اهوازی‌ها هم به‌شهر دیگر... مثلاً در آبادان ایللیاتی‌ها آمده بودند، به محله کورش که یک محله آمریکائی‌نشین بود، این محله به‌دست ایللیاتی‌ها صادره شد. خانه‌هایی که به‌سبک آمریکائی ساخته شده بود به دست اینها صادره شده بود. خوب سالن خانه‌ها تبدیل شده بود به‌طویل. بطوریکه دام‌ها تمام کاغذ دیواری‌ها را می‌خوردند. خود عشایر که هنوز فرهنگ شهری نداشتند و نمی‌توانستند از توالت‌های این‌خانه‌ها استفاده کنند، لذا اطراف خانه‌ها، را به توالت تبدیل کرده بودند. این فرهنگ غارت و صادره به یکی از شاخص‌های فرهنگ ملی بدل شد. میلیون‌ها مهاجر روستائی و شهری آمدند، غیر از آنهایی که قبلاً آمده بودند، قبرستان‌ها را گرفتند، اماکن سرباز، زمین‌های دولتی و... همه محله‌ها را پر کردند و کلنی‌های خود مختار بزرگی را بوجود آوردند. محله‌هایی چون حلبی‌آباد، زورآباد و... به‌شکل غیر رسمی شکل گرفت و گسترش پیدا کرد، هم در سطح و هم در عمق. بطوریکه روی همان زباله‌ها

معیارهای ارزشگذاری برای رادیکالیسمی شود که در آن زمان رایج بود. اما بعد در ادامه حرکت نیروهای مذهبی توانستند دست بالا را بگیرند. برای اینکه خود را بیشتر طرفدار مستضعفان نشان بدهند - مثل همه کارهای دیگرشان - تقریباً روی موج سوار شدند و اینگونه اقدامات را بیشتر تشدید کردند. البته من اینجا این نکته را ذکر کنم که این اقدامات چپ‌ها چقدر به‌نفع مذهب‌یون افراطی تمام شد.

در اول انقلاب ما شاهد سازماندهی اقداماتی از قبیل صادره و اشغال کارخانه‌ها، هتل‌ها، شرکت‌ها، خانه‌ها و... از سوی نیروهای چپ بودیم که پیامدهای بزرگی داشت، پیامدهایی که متأسفانه عقلاقی قوم، یعنی جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، روانشناسان و خود سیاسیون کمتر به آن توجه پیگیر و منظم کرده‌اند. به‌عنوان مثال یکی از نتایج همین اشغال‌ها که من نام آن را فرهنگ غارت می‌گذارم، گسترش ارضی حوزه شهر تهران بود که از ۲۰۰ کیلومترمربع به ۶۰۰ کیلومتر مربع رسید و باعث شد خیل عظیمی از روستائیان و ساکنین شهرهای کوچک به امید تصاحب گوشه‌ای از این غارت و ثروتمند شدن به طرف این شهر سرازیر شوند و جمعیت عظیمی به‌یکباره در تهران جمع شد. البته این پدیده تنها مربوط به تهران نبود، اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز شاخص بودند. شهرهای دیگری هم بودند، اما در میان

- انقلاب سفید که توانست ریشه‌های فئودالیسم را قطع کند، به نظر من به مراتب رادیکال‌تر بود. چرا که یک مناسبات تولیدی عقب‌افتاده و قدرتمند را که تا سال ۴۱ هنوز وجود داشت از بین برد. تا آن موقع خیلی از نماینده‌های مجلس، فئودال یا از خوانین عشایر بودند. خوب انقلاب سفید اینها را از قدرت سیاسی دور کرد. تسلط بربرمنشانه آنها را از روی دوش بخشی بزرگی از جمعیت که رعیت بود، برداشت و دهقان را خلاص کرد. خوب اینگونه حرکت‌ها هر چند آرام صورت می‌گیرد، بیشتر مورد نظر است.

طبقه دومی هم می‌ساختند که اصلاً به‌لحاظ ایمنی بسیار خطرناک است. زیربنای خدمات شهری هم مثل آب‌رسانی، برق‌رسانی و غیره آمادگی نداشت، لذا برق‌دزدی، آب‌دزدی تبدیل به‌یک حرفه نیرومند شد. سیم‌های بیشمار بود که بصورت دزدی روی تیرهای برق می‌انداختند و خیلی‌ها هم در انجام چنین کارهایی کشته می‌شدند. این افراد هم که تخصصی نداشتند، صاحب حرفه‌ای نبودند، جذب کار نمی‌توانستند بشوند، اصولاً اقتصاد مملکت هم که خوابیده بود؛ خوب شغل‌های کاذب ایجاد شد، تکدی، کودکان خیابانی، آدامس فروشی، گل‌فروشی، تن‌فروشی و... کم‌کم اینها جزئی از فرهنگ ما شد. در هر صورت من وقتی به‌این گذشته برمی‌گردم، می‌بینم بعضاً فروپاشی سیستم گذشته چنین پیامدهای هولناکی داشت. به‌اعتقاد من کسانی که به‌دنبال خرید کردن ماشین دولتی هستند باید ببینند که چه آینده هولناکی در انتظار ماست. کافی است در این خرد کردن یک خلاء قدرت یک ماهه ایجاد شود، باید بگویم صحنه‌هایی که در عراق دیدیم در برابر چیزی که در انتظار ماست بهشت خواهد بود. یعنی وقتی آنها حمله می‌کردند و مستراح‌های دولتی را می‌زدیدند، تشک و لحاف بیمارستان‌ها را می‌بردند، اینها در مقابل چیزی که در انتظار ماست خیلی لطیف خواهد بود. با آن تراکم هولناک و میلیونی فقری که شهرهای بزرگ را محاصره کرده است. چیزی که احمدزاده می‌گفت؛ یعنی محاصره شهرها از طریق روستاها در انتظار ماست. هرروزه جنگ "چریکی" خواهیم داشت. شما می‌دانید هر روزه بین افرادی که به شغل‌های کاذب مثل دستفروشی، تکدی‌گری و... مشغولند با افراد پلیس درگیری خیابانی وجود دارد و این به‌پدیده وحشتناکی بدل شده است. این یکی از پیامدهای هولناک فرهنگ غارت و صادره است.

آنها تهران و این چهار شهر بسیار شاخص بودند. خوب این حرکت غیرقابل کنترل باعث شد؛ در اطراف تهران بیشتر از صد محله فقیر نشین و غیررسمی بوجود آید. افراد بسیاری از میان این محلات فقیرنشین می‌رفتند هتل‌ها و خانه‌ها و... را تحت عنوان "طاغوتی" صادره انقلابی می‌کردند. چنین حرکتی تا جایی پیش رفت که من به‌جرات می‌توانم بگویم که از آینده هراس دارم! حالا تهران ثروتمند، تهران مرکزی در محاصره کامل یک ارتش فقر وحشتناک قرار دارد. مسئله فقط همین صد محله زاغه‌نشین نیست، البته وقتی می‌گویم محله، بعنوان نمونه اسلام شهر یکی از آنهاست که جمعیتی میلیونی دارد. خوب این جمعیت که برای مالک شدن، ثروتمند شدن به تهران سرازیر شده بود، حالا هم نمی‌تواند جذب جامعه شود، بیکاری، اعتیاد، قاچاق مواد مخدر، تن‌فروشی، خودکشی، قتل و... بطور رایج از طریق این کلنی‌های فقر گسترش می‌یابد. مثلاً کلنی خاک سفید را حتماً می‌شناسید. در تهران این منطقه آنچنان مشهور است که دیگر همه آن را می‌شناسند و همه هم می‌دانند که آنجا مرکز فساد است.

قبلاً یکی از مراکز فعالیت نیروهای چپ بود.

- کاملاً صحیح است. اتفاقاً یک هسته بسیار قدرتمند فدائی آن‌جا بود که متأسفانه مسئول آن هسته به دست جمهوری اسلامی اعدام شد. بچه‌های آن هسته یا بچه‌هایی که از آن محله عضوگیری شده بودند اتفاقاً در اقدامات صورت گرفته در خاک سفید نقش تعیین کننده داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب هم عملکرد حکومتی‌ها و شرایطی که ایجاد کردند عملاً موجب سقوط تولید، انجماد دستمزدها، افزایش قیمت‌ها شد و تعداد

توسعه، صنایع و معادن، گردشگری و امور تفریحی، حمل و نقل هوایی و زمینی، دریایی و خط آهن. بیش از ۴۰۰ موسسه زیر مجموعه این بنیاد است. بعنوان نمونه ۸۰ درصد از نساجی کشور در اختیار این بنیاد قرار دارد. خوب شما می‌دانید ۳۳ درصد نیروی کار صنعتی کشور در همین بخش نساجی است. متأسفانه از زمان انقلاب تا امروز در بازسازی و نوسازی این صنایع هیچ اقدامی صورت نگرفته و به همین دلیل این صنایع با استهلاک ماشین‌الات عملاً به ورشکستگی کشیده شده‌اند. عدم قدرت رقابت با کالاهای خارجی، قاچاق کالاهای نساجی مورد نیاز را گسترش داده که عمده‌تاً خود بنیاد از بزرگترین قاچاقچیان است. این بنیاد از طریق ترکیه، پاکستان و سایر کشورها کالاهای غیرقانونی وارد می‌کند، حتی دارای بنادر ویژه و غیر رسمی و تیم کشتیرانی مخصوص هستند. دوسوم تولید و واردات شیشه، بخش اعظم کاشی، مواد شیمیایی، لاستیک‌سازی، محصولات نفتی و دیگر رشته‌ها در اختیار بنیاد است. شعاع و حوزه عمل فعالیت آن از ارمنستان، بنگلادش، پاکستان، هندوستان، بسنی، بلغارستان، ایتالیا، آلمان، بریتانیا و تا چین و ژاپن کشیده شده است. عیبرغم این که در این دوره بخش کشاورزی و صنعت را این بنیاد نابوده کرده است، پرسش این است که پس بنیاد چگونه سود آور است! قاچاق بخش بزرگی از کالاها عملاً در دست خود بنیاد است.

به اعتقاد من این بنیاد یکی از نتایج کارهای بی‌برنامه و مصادره‌های کور آن زمان است. پیامد مصادره‌ها و اشغال‌های انقلابی موجب پایه‌گذاری یکی از قدرتمندترین مافیاهای گردید. بدتر از همه اینها، جریان موقوفه‌خواران در این رژیم است. یکی از دستاوردهای رژیم گذشته این بود که اوقاف را تحت کنترل دولت درآورده بود و تا حدودی موقعیت موقوفه‌خواران را تضعیف کرده بود. اما در زمان انقلاب و از زمان اوج‌گیری مصادره‌های انقلابی، موقوفه‌خواران هم به میدان بازگشته و اوقاف را به شکل سابق بازگرداندند. قدرت مالی خودشان را افزایش داده و یکی دیگر از بازوهای ولایت فقیه شدند. بعنوان نمونه آستانه قدس رضوی در استان خراسان! خودشان می‌گویند دستگاهی است که ۹۰ درصد از اموال استان خراسان و ۳۰ تا ۵۰ درصد از مستغلات تهران متعلق به این نهاد است و در سراسر ایران هم اموال و مستغلات دارد. خیلی از اینها هم از دل همین مصادره‌های انقلابی زمان انقلاب درآمده است. بودجه سالانه‌اش ۲ میلیارد دلار و متولی آن یعنی آیت‌الله واعظ طوسی خود از قطب‌های قدرت سیاسی است. عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و نماینده ولی فقیه در خراسان است.

ما تنها کشوری نبودیم که دست به چنین تجربه‌ای زدیم، یعنی بخش اعظم و شریان‌های اصلی اقتصادی را بنام عدالت مصادره و بطور متمرکز تحت نفوذ قدرت سیاسی قرار دادیم. پیش از ما کشورهای سوسیالیستی در نیمی از جهان چنین امری را آزموده بودند و یکی از پیامدهای ناهنجار آنهم در همه جا پیدایش همین مافیای اقتصادی بوده است. آیا فکر نمی‌کنید کسانی که هنوز هم بنام عدالت اجتماعی از اقتصاد دولتی دفاع می‌کنند، بهتر است به این پیامدهای منفی توجه بیشتری داشته باشند؟

- من فکر می‌کنم هرجائی که تمرکز قدرت و ثروت بوجود بیاید و کنترلی از طرف مردم بر آن نباشد قطعاً به مافیای قدرت تبدیل می‌شود. این یک اصل شناخته شده است. از قدیم گفته‌اند قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق هم فساد مطلق به دنبال دارد. در این تردیدی ندارم. آنچه در ایران اتفاق افتاد، اجتماعی کردن وسایل تولید نبود، بلکه مصادره و غارت ثروت ملی و اموال شخصی مردم، توسط باندهای قدرت بود. حتی با دولتی کردن این وسایل

به‌اعتقاد من آن فرهنگ غارت و مصادره را ما چپ‌ها شروع کردیم، اما تکمیل کننده آن نیروهای خط امام آن‌هم بصورت رادیکال‌تر از ما بودند. ما مصادره را فقط برای مصادره می‌خواستیم و عواقب آن را در نظر نمی‌گرفتیم. به اعتقاد من ما به‌دست خودمان پایه‌های مادی وحشتناک و قدرتمند ولایت فقیه را گذاشتیم. به‌عنوان نمونه شما همین بنیاد مستضعفان را در نظر بگیرید که عملاً از دل همین مصادره‌ها و غارت‌ها بوجود آمده است که نه ملی است و نه دولتی، بلکه یک سازمان مافیای فرادولتی است.

اجازه دهید توضیح دهم چگونه! این بنیاد میلیاردها دلار سرمایه منقول و غیرمنقول دارد. با داشتن چنین ثروت عظیمی حرف اول را نه تنها در اقتصاد بلکه در سیاست هم می‌زند و تا کنون هم نشان داده که چنین نقشی را بازی می‌کند. هیچ دولتی حتی یک دولت ملی هم اگر هم‌اکنون سرکار بیاید با قدرتی که این مافیای اقتصادی دارد، تمام چرخنده اقتصادی دولت ملی را خرد خواهد کرد. البته منظور از سیاست تنها سیاست داخلی نیست. سیاست خارجی را نیز شامل می‌شود. هر دولتی را که شما در نظر بگیرید بخواهد سیاست مسالمت‌آمیز در خارج در پیش بگیرد، با شبکه گسترده‌ای که این بنیاد در دنیای شیعه دارد، بعنوان نمونه در لبنان، با چهارتا عملیات انتحاری، تمام آن سیاست را می‌تواند به باد دهد. خوب این نهاد مالی یکی از پایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی ولایت فقیه است. در رأس این بنیاد محسن رفیق‌دوست نشسته بود. امضاء وی مورد قبول شرکت‌های بزرگ غربی بود، ولی امضاء نماینده دولت ایران مورد قبول نبود و نیست. قدرت ولی فقیه تنها آنچه که در قانون اساسی نوشته شده نیست، بلکه با اتکاء به قدرت اقتصادی و در اختیار داشتن چنین نهادهایی است. می‌دانید تقریباً ۷۹ هزار نهاد و ارگان مذهبی در ایران و همچنین در سراسر خاورمیانه بویژه در جنوب لبنان، عراق، افغانستان، پاکستان و در سایر نقاط جهان به‌همین صورت شکل گرفته‌اند. با این توصیف شاید بتوان تصویری از این امپراتوری قدرت و ثروت به دست داد. چنین مرکز عظیم اقتصادی - سیاسی مانع هر نوع اصلاح سیاسی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی در کشور ماست. تمام راههای مسالمت‌آمیز حل تناقضات و تضادها را می‌بندد. عملاً راه حرکت سالم کشور را در عرصه‌های بین‌المللی به سمت صلح و مسالمت مسدود می‌کند. می‌توانم بگویم آینده کشور بطور جدی با سرنوشت این نهادهای فراقانونی، فرادولتی که نه مالیات به دولت می‌دهند و نه پاسخگوی هیچ قدرتی هستند به جز ولایت فقیه گره خورده است. فکر می‌کنم حدیث این نهادها و بنیادها آینه تمام عیاری از تحولات ساختاری - ایدئولوژیک حکومت اسلامی است و از توسعه سریع دستگاه ولایت فقیه و نهادینه شدن اهداف ایدئولوژیک رژیم اسلامی نشأت گرفته است. از همان ابتدا بنیاد مستضعفان ۳/۲ میلیارد دلار سرمایه‌ای که تحت کنترل بنیاد پهلوی بود همه را گرفت. شورای انقلاب همان روزهای اول صدمیلیون تومان در اختیار این بنیاد گذاشت که کارهایش را سازماندهی کند. ۵۱ موسسه صنعتی کشور را که به اصطلاح ملی شده بودند - که در واقع به نفع ولی فقیه مصادره شده بودند، به این بنیاد منتقل کردند. اموال تمام کسانی که اعدام می‌شدند، به زندان می‌افتادند یا فرار می‌کردند، به این بنیاد واگذار می‌شد. پوشش شرعی این اقدام هم این بود که "اموال بیت‌المال" پس گرفته شده است. یعنی کلاه شرعی برای این فرهنگ غارت تهیه کردند. بعد از تغییرات قانون اساسی در سال ۶۸ نظارت کامل بر بنیاد مستضعفان و سایر بنیادها از دولت سلب و در اختیار ولی فقیه قرار گرفت. این بنیاد نه حساب پس می‌دهد و نه مالیات. حال اجازه بدهید بخشهایی از این بنیاد را توضیح دهم. بنیاد مستضعفان ۸ سازمان قدرتمند اقتصادی در حوزه‌های مختلف دارد، کشاورزی، ساخت و

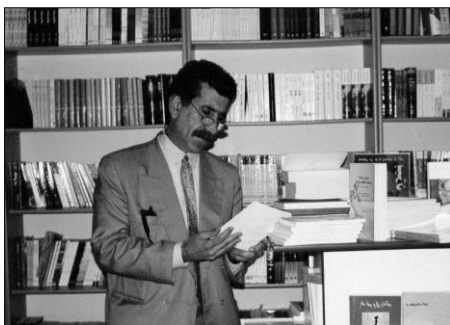
تولید توسط دولت‌های پوپولیستی هم فرق دارد.

بگریزد، در نتیجه سطح مرگ و میر بالا رفت. سطح پزشکی و بهداشت سقوط کرده و بیماری‌های ریشه‌کن شده دوباره بازگشتند. این فضا باعث شد مدیران فرار کنند. وقتی مدیران برجسته شرکت نفت کسانی که صادقانه خدمت می‌کردند از ایران گریختند تو گوئی یک بخش مهمی از تنه جامعه کنده شده بود و یک مدیریت بی‌دانش، بی‌عقل، بی‌تربیت و عریضه‌کش آمد و جای مدیران سابق نشست. این فضا را نباید انقلاب نامید. این فضای شورشگری بود. درک از انقلاب که اینگونه نیست!

مثلاً انقلاب سفید که توانست ریشه‌های فئودالیسم را قطع کند، به نظر من به مراتب رادیکال‌تر بود. چرا که یک مناسبات تولیدی عقب‌افتاده و قدرتمند را که تا سال ۴۱ هنوز وجود داشت از بین برد. تا آن موقع خیلی از نماینده‌های مجلس فئودال یا از خوانین عشایر بودند. خوب انقلاب سفید اینها را از قدرت سیاسی دور کرد. تسلط بربرمنشانه آنها را از روی دوش بخش بزرگی از جمعیت که رعیت بود، برداشت و دهقان را خلاص کرد. خوب اینگونه حرکت‌ها هر چند آرام صورت می‌گیرد، بیشتر مورد نظر است. به اعتقاد من از انقلاب سوسیالیستی هم می‌توان درک‌های متفاوتی داشت. شما درک مارکس را با درک پولپوت نمی‌توانید یکی بدانید. این‌ها درک‌های متفاوت، نگاه متفاوت به جهان داشتند.

حالا با این دیدگاه اولاً من مخالف دولتی شدن همه چیز بطور کلی هستم. تازه پیش شرط دولتی کردن عقلانی آن است که دولت واقعاً نماینده و منتخب ملت باشد، ثانیاً ملت باید حق تصحیح اشتباهات خود را دائماً داشته باشد، ثالثاً بخش‌هایی که به عموم تعلق دارد، مثل نفت، معادن، جنگل‌ها، آب‌ها که ثروت ملی ما است و نه تنها به ما بلکه به نسل‌های آینده تعلق دارد، باید دولت ملی از آنها حفاظت کند. خوب با این شرایطی که گفتم من موافق خصوصی کردن این بخش‌ها نیستم. یا مثلاً آموزش و پرورش کشور را نمی‌توان خصوصی کرد. برای اینکه یک انسان ملی‌گرا باید این درک را داشته باشد که حق آموزش برای هر انسانی باید یکسان تأمین شود. چنانچه این بخش خصوصی شود بجهت زاغه‌نشین کجا می‌تواند آموزش ببیند. یا مسئله آب، اگر این عرصه خصوصی شود، آب خوردن هم گیر خیلی‌ها نخواهد آمد. به این ترتیب یکسری عرصه‌ها وجود دارد که فکر می‌کنم به حیات اجتماعی، به پرورش اجتماعی و رشد و بالندگی ملت مربوط است و نباید در اینها تبعیض به نفع گروهی قائل شد. این عرصه‌ها را باید مصون نگه داشت. اما حالا اگر ببیند، قالی‌بافی‌ها یا کارخانه‌های تولیدی را ملی کنند وبعد هم سقوط تولید را باعث شوند خوب اینها از همه نظر چه از نظر عقلانی و چه از نظر انسانی هیچکدام مفید نخواهد بود. فکر می‌کنم کشورهای اروپائی هم این دو را با تلفیق پیش برده‌اند و بصورت دولت‌های رفاه در غرب معروف شدند. تجربه خوبی است.

آقای رئیسی سپاسگزاریم که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.



اما آنهایی که معتقدند مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی است، باید گفت آنها نه به رشد نیروهای مولده باور دارند، نه به تناسب قوای اجتماعی، نه به تناسب قوای جهانی و نه به خودآگاهی طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه سوسیالیسم. اینها فکر می‌کنند اراده‌گرایانه یک سری جمع می‌شوند و می‌توانند سوسیالیسم درست کنند. به اعتقاد من این مسئله اصلاً موضوعیت ندارد. ما شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی نداریم. چنین بحثی‌هایی را که کسانی دیروز می‌کردند و کسانی که امروز بدنبال آن هستند، کاربرد عملی ندارد. ما در مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک هستیم. وظائف معوق مانده هنوز از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون انجام نشده. وظائفی در سه مرحله فرو ملی، ملی و فرا ملی هنوز لاینحل مانده است. فرو ملی، مسئله ملیت‌های ایران است که هنوز به درستی حل نشده، مسئله ملی یعنی قانون‌گرایی، حقوق شهروندی، جامعه مدنی هنوز نزد ما شکل نگرفته و در عرصه فراملی ما هنوز دارای یک استراتژی ملی توافق شده نیستیم که در این جهان بفرنج بتوانیم جدا از اختلافات و تضادهایمان از منافع ملی و مشترکمان دفاع کنیم.

اما ریشه پیمادهای انقلاب را ما باید در نوع جامعه‌امان در آن مقطع جستجو کنیم. به این معنا که جوامع یا احساسی و تخیلی هستند یا ادراکی و تعقلی. تعقل هم از نظر من دو نوع است. یکی عقل ابزاری و دیگری عقل نقاد. در زمان انقلاب آنچه بر ما حاکم بود نوعی تخیل، نوعی رمانتیسم انقلابی و اخلاقی که با افراط در آن به توهم نزدیک شدیم. در رژیم گذشته به اعتقاد من تعقل غالب بود. منظوم البته عقل معاش، عقل ابزاری بود. عقل ابزاری دولت‌ساز است. موجب گسترش دانش می‌شود. می‌تواند سبب توسعه اقتصادی و پیشرفت مادی شود. دانشمند و تکنوکرات تربیت کند. می‌تواند دکتر مهندس خوب تربیت کند. و اما عقل نقاد بیشتر نماینده جامعه مدنی است. یعنی توسعه فرهنگی و سیاسی به‌دنبال دارد. فیلسوف و منتقد، هنرمند خوب، رسانه‌های مستقل بوجود می‌آورد. از تمرکز قدرت جلوگیری می‌کند. این عقل نماینده آزادی و عدالت است. اگر عقل ابزاری نماینده دانش باشد، عقل نقاد نماینده بینش جامعه است. اگر دانش و بینش با هم جمع شوند و همدیگر را تکمیل کنند، آنگاه خرد حاکم می‌شود. رژیم گذشته به دانش و به عقل ابزاری بسیار کمک کرد، اما خودش مانع و سد در برابر رشد عقل نقاد شد. و نگذاشت بینش جامعه رشد کند و به‌همین دلیل هم جامعه دچار چنین بحران و پیمادهای ناشی از آن شد.

در روند انقلاب به تدریج هرچه موج انقلاب بالا می‌گرفت، عقل عقب‌نشینی بیشتری می‌کرد و تخیل و توهم جانشین آن می‌شد. وقتی انقلاب پیروز شد، تخیل و توهم در اتحاد با هم بر فضای جامعه چیره شده و تعقل را مغلوب کرد. هم تعقل در صفوف انقلابیون را و هم تعقلی که از رژیم گذشته بود. این چیرگی موجب شد که از دانش و عقل سلب امنیت شود. به همین دلیل بود که گنجینه دانش که نیم قرن در کشور متراکم و متمرکز شده بود مورد تعرض قرار گرفت. اتهام طاغوتی، تهدیدی بود که جان، مال و ناموس هر دانشمند، استاد دانشگاه، مدیر کارخانه، دکتر، مهندس و... را به خطر می‌انداخت. خوب در این فضای مالیخولیایی و سوررئالیستی عقلانیت محکوم به مرگ، زندان، تبعید، خانه‌نشینی و مهاجرت شد. این فضا ایران را به مقام نخست فرار مغزها در جهان تبدیل کرد. این فضا باعث شد که محیط علمی و دانشگاهی به سطح حوزه‌های علمیه سقوط کند. آن تشکیلات شورای انقلاب فرهنگی هم بوجود آمد تا دانشگاه را به حوزه تبدیل کند. این فضا باعث شد بخش عظیمی از پتانسیل پزشکی ما از کشور

تاریخ تنها ثبت حوادث و وقایع بی‌جان و جدا از هم نیست، روح تاریخ و حلقه‌های ناپیدای اتصال جریان‌ها را باید بر بستر ذهنیت‌ها، ایدئال‌ها، رفتارها و گام‌های انسان تاریخ‌ساز جستجو کرد. شنیدن حوادث دوران انقلاب و سال‌های آغاز حکومت اسلامی از زبان مسئولین و دست‌اندرکاران، کمک شایسته‌ای به فهم منطق حاکم بر آن حوادث و وقایع می‌نماید.

موج گسترده انقلاب ردهای خود را بر اقتصاد کشور بصورت مصادره‌ها، خلع مالکیت از کارخانه‌داران و صاحبان شرکت‌ها و صنایع خصوصی، انتقال نه تنها مالکیت بلکه مدیریت آنها به دولت و ایجاد مکانیسم کنترل دولتی بر تجارت، نظام پولی و خلاصه بر همه شریان‌های اصلی اقتصادی کشور، برجای گذاشت. دکتر محسن سازگارا بعنوان یکی از مدیران جوان حکومت انقلابی در آن دوره‌ها، و به یاری آنچه که از تجربه‌های مستقیم خویش از اقدامات انقلابی در مقام‌هایی چون معاونت وزارت صنایع یا سازمان گسترش و توسعه صنعتی و... به یاد دارد، اینبار در گفتگوی با تلاش از حوادث آن سال‌ها و تصمیم‌گیری‌های تحت سلطه گفتمان انقلابی، سخن می‌گوید. در توضیح منطق حاکم بر آن اقدامات انقلابی، مصادره‌ها و دولتی کردن‌ها، یادآور می‌شود؛ آنچه که در آن روزها بر همه چیز سایه افکنده بود در حقیقت «میراث مندرسی» بود که به روشنفکری دهه ۴۰ به بعد ایران منتسب می‌شد. «باپیروزی انقلاب اسلامی، این میراث را حاکمین جدید کشور تا جایی که توانستند و امکان داشتند به اجرا گذاشتند.»

رفتار جمهوری اسلامی میراث روشنفکری دهه ۴۰ است  
با انتخاب مدل چینی می‌خواهند اقتصاد را آزاد کنند اما سیاست را نه!

گفتگو با محسن سازگارا



جامعه تفکر مغلوب و مقهور شد و بعد از آن بود که در عمل نیز شکست خورد. به نظر من این اتفاقی است که در مورد هر نظام حکومتی هم می‌افتد. به هر صورت تسلط گفتمان انقلابی ما را وارد پارادایم انقلابی کرد که مختصاتی داشت. این مختصات هم نزد روشنفکران دینی بود و هم نزد روشنفکران غیردینی که وجه غالب آن مارکسیست‌ها بودند. مختصات این دوره به لحاظ فکری را می‌توانم به این ترتیب بشمارم:

- ۱ - غرب ستیزی و تجدد ستیزی
- ۲ - تقدس یافتن انقلاب و انقلابیگری نه به مثابه یک وسیله بلکه به مثابه یک هدف
- ۳ - ضدیت با سرمایه‌داری و آمریکاستیزی
- ۴ - تعریف عدالت به صورت عدالت توزیعی و طرفداری از سوسیالیسم و اقتصاددولتی
- ۵ - تقدس یافتن طبقات سنتی و بحث‌هایی نظیر بازگشت به خویش، آنهم از نوع افراطی آن که این محور البته از دل غرب‌ستیزی و تجددستیزی بیرون آمد و پیرو آن طبقات سنتی نوعی تقدس و اصالت پیدا کردند. از همین رهگذر هم روحانیت که هنوز سوءعمل‌اش در مشروطیت و در دهه ۲۰ در اذهان پاک نشده و نزد مردم زیر سؤال بود، ناخواسته توسط روشنفکری از قبل اصالت دادن به طبقات سنتی در واقع آب‌کشیده شد.
- ۶ - بازگشت به روستا و اصالت دادن به عمران روستائی
- ۷ - تعریف استقلال اقتصادی به شکل خودکفائی صنعتی و به کار بستن آن یک جمله معروف جلال‌آل احمد که: اگر ما جان ماشین را در شیشه بکنیم، غرب‌زدگی امان تمام می‌شود. حال صرف‌نظر از صحت و سقم آن تئوری آل‌احمد و راه‌حلی که داده بود، این نتیجه‌گیری هم از مسائل پذیرفته شده روشنفکری دهه ۴۰ ما بود.

تلاش - آقای سازگارا اینبار در گفتگویمان می‌خواهیم با شما و با یاری گرفتن از حافظه شما به سال‌های انقلاب و دوره بنیانگذاری حکومت اسلامی و نظام اقتصادی آن بازگردیم. ابتدا به آن فضای فکری و ایده‌آل‌ها و آرمان‌های اقتصادی که در خواسته‌ها و شعارهای نیروهای انقلابی بازتاب می‌یافت.

اگر خاطرتان باشد سال گذشته در سخنرانی که در شهر هامبورگ داشتید، در تحلیل این دوره گفتید؛ آن چه را جریان‌های فکری - سیاسی شرکت کننده در انقلاب در مطالبات اصلی‌اشان حمل می‌کردند، حکومت اسلامی با برنامه‌ها و اقدامات سیاسی و اقتصادی خود متحقق ساخت.

اما با توجه به این که نیروهای بسیار ناهمگونی، از نظر فکری، در انقلاب شرکت داشتند، چگونه رهبری مذهبی و حکومت اسلامی توانست به خواسته‌های همه آنها جامه عمل بپوشاند؟

سازگارا - در سخنرانی که دو سال ونیم قبل نخستین‌بار در دانشکده فنی دانشگاه تهران به مناسبت سالگرد مرحوم دکتر شریعتی و بعد از آن هم در سخنرانی دانشگاه شریف به مناسبت ۱۶ آذر داشتم، سعی کرده بودم این موضوع را بیشتر از آنچه در هامبورگ گفتم بشکافم. شاید بهتر باشد در اینجا از فرصت استفاده کرده و مقداری بیشتر در این مورد توضیح دهم.

آنچه من تحت عنوان «میراث مندرس» از آن نام می‌برم، آن میراثی است که به روشنفکری دهه ۴۰ ایران منتسب می‌کنم. به نظر من در مشروطیت، که من از آن بعنوان دوره گفتمان کودکی یاد می‌کنم، پدران ما در برخورد با غرب و تمدن جدید بسیار ابتدائی برخورد کردند. با مفاهیم جدید، جز نزد پاره‌ای از روشنفکران آن عصر، عمدتاً بسیار سطحی و ابتدائی برخورد شد. اما از دل گفتمان مشروطه، گفتمان ناسیونالیستی مسلط شد. هم رضاشاه، هم مصدق و جبهه ملی و هم محمدرضاشاه بر سر سفره این گفتمان نشستند. بهتر است این دوره را پارادایم ناسیونالیستی بنامیم. اما در دهه ۴۰ خورشیدی یا دهه ۶۰ میلادی در میان روشنفکری کشور، آنچه مسلط شد، گفتمان انقلابی بود. در حقیقت رژیم شاه پیش از آنکه در سال ۵۷ شکست بخورد، ابتدا در عالم نظر و تئوری در دهه ۴۰ در برابر گفتمان انقلابی شکست خورده بود، تئوری حکومت محمدرضاشاه نزد روشنفکری کشور، نخبگان

این‌ها به نظر من محورهای اصلی بود که در گفتمان انقلابی برجستگی پیدا کرد و بر عقل نخبگان جامعه ما سیطره یافت. من در سال ۱۳۵۲ خورشیدی وارد دانشگاه صنعتی شریف شدم و به نسلی تعلق دارم که در واقع این تئوری‌ها را به مرحله اجرا درآورد. نسل ما چیزی به آن میراث اضافه نکرد، تنها آن‌ها را به اجرا درآورد و حاصل آن هم شد انقلاب، انقلاب اسلامی. البته اسلام‌گراها توانستند پس از پیروزی انقلاب، دور را از دست بقیه بگیرند و سایر رقبای خود را از میدان بدر کنند. اگر چه بین خودشان هم بر سر این موضوع که کدام قرائت از اسلام باید حاکم شود، تا همین امروز نیز نزاع جریان دارد. ولی به هر صورت رقبای خود را از صحنه بیرون کردند.

کشور کم‌آبی مانند ایران، با نودوچند میلیارد مترمکعب یا به‌روایت دیگری با صدواندی میلیارد مترمکعب کل آب از نزولات آسمانی، سطح‌الارضی یا تحت‌الارضی، آیا اساساً خودکفائی کشاورزی سیاستی درست هست یا خیر! عمران روستائی در کشوری با ۶۸ هزار روستای پراکنده و گاهی تنها با بیست خانوار چه معنائی می‌توانست داشته باشد؟ تحت چه شرایطی خدمات‌رسانی به روستاها مقرون به‌صرفه و اساساً عملی است، هیچ‌کس در این موارد هیچ سئوالی نکرد. اصلاً این امر یک فریضه بود که جوانان دانشجو به روستاها بروند و گندم بکارند یا مشغول خدمات‌رسانی به روستائیان شوند. برق و آب و خانه‌بهداشت، تلویزیون و تلفن به ۶۸ هزار روستای ایران برود که به نظر من امری غیراقتصادی است و باعث قطع مهاجرت روستائیان به شهرها هم نشد. یا چنانچه مسئله خودکفائی صنعتی کلیدی محسوب می‌شد که گوئی قفل فروبسته و مشکل ورود ما به دنیای مدرن را حل خواهد نمود، هیچ‌کس نبود که بپرسد، مگر اساساً صنعت در بستر اقتصادی دولتی امکان رشد خواهد داشت؟

این قسمت را از این جهت می‌گویم که شاید خود من یکی از مرتکبین‌اش بودم. ما در زمینه‌های مختلف چه بخش خصوصی، دولتی یا تعاونی و بانک‌ها، هرکاری که فکر می‌کردیم لازم است انجام دادیم، سرمایه‌گذاری‌های بسیاری کردیم که هیچیک از آنها اقتصادی نبودند. کارخانه‌ها نیز دچار مشکل شده و امروز نه تنها در خارج از مرزهای ایران و در بازار جهانی بلکه حتی در داخل خاک کشور قدرت رقابت با صنایع بین‌المللی را ندارند.

منظور از این توضیحات این است که نسخه‌هایی که توسط روشنفکری دهه ۴۰ در ایران پیچیده شد، در جمهوری اسلامی، به مرحله اجرا درآمد. یعنی همان میراث مندرس که از دوره گفتمانی دهه ۴۰ برجای مانده بود، پس از پیروزی انقلاب به صورت برنامه‌های اجرایی درآمد. عرضم را با این نکته به اتمام برسانم که گفتمان انقلابی اگر چه هنوز نزد رهبران جمهوری اسلامی و نزد برخی از مخالفین نظام هنوز گفتمان مسلط است، اما فکر می‌کنم در جامعه ایران بویژه نزد نسل جوان ما تحولات مهمی اتفاق افتاده است. نزد روشنفکری جوان ما امروز هم عقل برصدر نشسته، بنابراین می‌توان از لیبرالیسم صحبت کرد و هم پلورالیسم برصدر نشسته و می‌توان از دمکراسی سخن گفت. مشکل جامعه ما امروز این است که پارادایم لیبرالیسم و دمکراسی فرارسیده و گفتمان غالب شده، اما رهبران کشور و سیاستمداران ما اکثرشان هنوز در پارادایم قبلی بسر می‌برند. البته بگذریم از معدود سیاستمدارانی که در پارادایم ماقبل انقلابی سیر می‌کنند و هنوز بر سر سفره گفتمان ناسیونالیستی نشسته‌اند، آنها دیگر دو مرحله از شرایط امروز عقب هستند. این موضوع یکی از مشکلات جامعه ما است.

تلاش - از مرحله پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ تا مرحله تصویب

بنابراین با پیروزی انقلاب اسلامی، این میراث روشنفکری دهه ۴۰ را حاکمین جدید کشور تا جایی که توانستند و امکان داشتند به‌اجرا گذاشتند. یعنی اگر برای ما غرب‌ستیزی و تجددستیزی یک اصل و یک ارزش بود، بعد از انقلاب این مخالفت و دشمنی به‌حد اعلای خود رسید و در تمام شئون کشور جاری شد، تا جائیکه در صدد نفی هر نظام و هر ساختاری که در جامعه به غرب منسوب بود برآمدیم. بسیاری از آنها هم دستخوش تغییر شدند. یا اگر انقلابی بودن و انقلابیگری اصل بود، هم تغییر رژیم شاه با انقلاب انجام شد و هم در سال‌های اول انقلاب بخصوص در جمهوری اول یعنی از پیروزی انقلاب تا پایان جنگ، انقلابیگری خود را به شکل یک

ارزش نشان داد و تمام مختصات انقلاب‌ها مانند خشونت و خشونت‌ورزی در جوارح جامعه ما جاری شد. اگر ضد سرمایه‌داری بودن و ضد امپریالیسم بودن و بخصوص در شکل ضد آمریکائی بودن نزد روشنفکری دهه ۴۰ چهل اصلتی داشت، بعد از انقلاب اسلامی بویژه در دهه ۶۰ هیچ‌کس حتی نپرسید که آیا مثلاً سرمایه‌داری صنعتی برای کشور خوب است یا بد. یا اصولاً موتور توسعه

اقتصادی سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی هست یا نه. نفس سرمایه‌دار بودن بد و زشت بود. اطلاق سرمایه‌دار خون‌آشام یا سرمایه‌دار پلید از لغات بسیار دایمی در آن دهه شده بود. هم طبق قانون حفاظت و توسعه صنایع بسیاری از کارخانجات ملی شد و هم دیوار قیامت با آمریکا کشیده و سفارت آن کشور در تهران اشغال شد که هنوز هم به قدرت خود باقی است. مخالفت با آمریکا موضوعی

سیاسی و در ارتباط با منافع ملی امان نبود، بلکه بصورت امری ایدئولوژیک درآمد. ضدیتی که هنوز هم ادامه دارد. یا اگر سوسیالیست‌مزاج بودن یک اصل بشمار می‌آمد، از فردای پیروزی انقلاب همه بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و صنایع ملی اعلام شد. طبق مصوبه شورای انقلاب، زمین‌هایی مصادره و تقسیم گردید. شاید تنها تفاوت با روش کمونیست‌ها در این نوع کشورها این بود که کلخوز و سولخوز و مزارع اشتراکی تشکیل نشد. چنانچه این یک گام هم برداشته می‌شد هیچ فرقی با کشورهای کمونیستی نداشتیم. بیش از ۸۰ درصد از منابع و بنگاه‌های اقتصادی کشور در اختیار دولت قرار گرفت. اصالت یافتن طبقات سنتی که آنهمه در ادبیات و سینمای دهه ۴۰ یا ۵۰ بازتاب داشت، مثلاً درشکه‌چی یا قهوه‌چی همواره آدم‌های خوب و پسندیده‌ای بودند، پس از پیروزی انقلاب منجر به این شد که یکی از سنتی‌ترین طبقات اجتماعی یعنی روحانیت در صدر امور قرار گرفت و به این ترتیب نتایج آن آموزه‌های فرهنگی به این گونه متجلی شد. اگر بازگشت به روستا تجویز شده بود، از فردای پیروزی انقلاب هیچ‌کس حتی نپرسید، در





مادر جزو این دسته به حساب آمده و هر جا که قرار داشتند، دولت رفته و دست رویشان می‌گذاشت و آنها را می‌گرفت و باید مطابق قیمت سال ۵۸ بهای آن‌را تسویه می‌کرد. بند «ب» این لایحه مربوط به سرمایه‌دارانی می‌شد که با تعریف آن لایحه قانونی به دلیل وابستگی به رژیم گذشته ثروت‌های نامشروع به دست آورده بودند و باید اموال و املاک این سرمایه‌داران صادره می‌شد. در این میان ممکن بود که کارخانه‌ای مثلاً یک خودروسازی یا کارخانه فولاد مشمول بند «الف» شود یعنی جزء صنایع مادر به حساب آید. اما اگر صاحب آن شامل بند «ب» می‌شد دیگر بابت صادره اموال و کارخانه‌اش وجهی دریافت نمی‌نمود. اموالش صادره می‌شد پولی هم به‌وی پرداخت نمی‌شد. در رابطه با لایحه قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران فکر می‌کنم یک لیست ۵۲ نفره بود که شامل سرمایه‌داران بند «ب» شده و باید اموالشان صادره می‌شد. البته تشکیل کمیسیونی هم در آن قانون پیش‌بینی شده بود که مرکب از نماینده دادستان، نماینده وزارت صنایع، سازمان صنایع ملی و خلاصه جمعی متشکل از چند نفر بود که تعیین می‌کرد که کدام سرمایه‌دار مشمول بند «ب» می‌شود. فکر می‌کنم طی چند سال بعد آن افراد ثبت شده در آن لیست از ۵۲ نفر به دویست و پنجاه نفر افزایش یافت. و بند «ج» هم شامل کارخانجاتی می‌شد که بدهی‌های آنها به بانک‌ها از یک حدی بیشتر بود. یعنی فرمولی در آن قانون پیش‌بینی شده بود که طبق آن بدهی نسبت به سرمایه کارخانه اندازه‌گیری شده و حاصل تقسیم آن اگر از یک ضریب معینی بیشتر می‌شد، آن کارخانه مشمول بند «ج» شده و دولت موقتاً مدیریت آن‌را برعهده گرفته و بعد آن‌را حسابرسی می‌کرد. بانک‌ها به نسبت طلبشان سهامدار آن کارخانجات شده و با تغییر نسبت سهام بقیه سهام به سهامداران پس داده می‌شد. بند آخر، بند «د» بود که در واقع بند «و غیره» به حساب می‌آمد و شبیه آن لایحه ۶۷۳۸ مصوبه شورای انقلاب در همان روزهای اول انقلاب در بند «د» گنجانیده شد. یعنی شامل همه کارخانجاتی می‌شد که مدیران و صاحبان آن نبودند و دولت موظف بود برای آن‌ها مدیر و سرپرست تعیین کند تا زمانی که صاحبان آن‌ها بازگردند. به این ترتیب در مورد تمام صنایع و کارخانجات چه در بند «الف» که صادره شده و در اختیار دولت قرار گرفت، چه بند «ب» که از سرمایه‌داران خاص گرفته می‌شد و بند «ج» که موقتاً دولت آن‌ها را گرفته، تغییر نسبت سهام داده و بخشی از سهام را به بانک‌ها واگذار می‌نمود و یا کارخانجات مشمول بند «د» که دولت موقتاً برای آن‌ها مدیر تعیین می‌کرد، در مورد همه آن‌ها نقش صاحب‌سهام را سازمانی برعهده داشت که تشکیل آن در همان لایحه قانونی حفاظت و توسعه صنایع پیش‌بینی شده بود، تحت عنوان سازمان صنایع ملی ایران که طرح آن هم برداشتی بود از مدل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران که در سال ۱۳۴۴ در زمان محمدرضا شاه برای اداره کارخانجاتی که دولت مستقیماً در آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کرد بوجود آمده بود. با تشکیل سازمان صنایع ملی کارخانجات و صنایع ملی شده به این سازمان واگذار گردید. این اتفاقی بود که در عمل در ایران افتاد و بخشی از آن هم اجتناب‌ناپذیر بود، بویژه در مورد کارخانجات مشمول بند «د» و لایحه ۶۷۳۸ شورای انقلاب. مشکل عاجلی بود که دولت باید آن را حل می‌کرد. اما بخش دیگر آن به دلیل دید منفی بود که نسبت به سرمایه‌داری وجود داشت. من هم در آن مقطع مانند بیشتر انقلابیون همین‌گونه به قضایا نگاه می‌کردم. البته این بینش بعداً در سال ۶۱ که در رأس سازمان گسترش و نوسازی صنایع قرار گرفتم تغییر کرد. شاید به فاصله کمتر از یک سال که دستم در آتش اداره کار بود فهمیدم که اتفاقاً وجود سرمایه‌داری صنعتی از نیازهای مهم کشور است که فرمول رشد آن تنها وجود بازار آزاد و رقابت آزاد است. از

نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی یعنی تا اواسط آذرماه ۱۳۵۸ حدوداً ده ماهی فاصله بود. در این فاصله زمانی و پیش از آنکه خطوط اصلی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی روشن شده و بصورت قانون تدوین شود، بسیاری از شرکت‌ها و کارخانجات از کوچک و بزرگ بدست نیروهای انقلابی صادره شده بودند. از آن روزها چه چیزهایی به خاطر دارید؟ با وجود اینکه بعدها جمهوری اسلامی در زمینه اقتصادی همه سیاست‌هایی را دنبال کرد که نیروهای انقلابی می‌خواستند، پس چرا دولت اسلامی برای اعمال سلطه و مدیریت خود در این کارخانه‌ها و شرکت‌ها دائماً با این نیروها درگیری داشت؟

سازگارا - چون از من خواستید از حافظه‌ام کمک بگیرم و به آن فضا برگردم، همینطور که شما صحبت می‌کردید، دائماً سعی می‌کردم در ذهنم به آن فضا و روزها برگردم. ببینید؛ علاوه بر آن بحث‌های نظری که ذکر کردم، باید دید در ایران در عمل چه اتفاقی افتاد. مانند هرجای دیگر دنیا وقتی نامنی در جامعه می‌شود، بلافاصله دو بخش جامعه هستند که عکس‌العمل نشان داده و دست به مهاجرت می‌زنند، یکی اقتصاد و دیگری فرهنگ. هرگاه در کشوری نامنی بروز کند نخستین اتفاقی که می‌افتد؛ توقف سرمایه‌گذاری و مهاجرت سرمایه از آن کشور است و بعد از آن هم نوبت اهل فرهنگ می‌شود که از تولید فکر باز می‌مانند و گاهی هم دست به مهاجرت می‌زنند. طبیعی است که در ایران در فرآیندی بنام انقلاب اسلامی که کشور به تدریج از یکسال پیش از پیروزی‌اش رفته‌رفته به کام بحران فرو رفت، این قاعده نیز جاری شد. بسیاری از سرمایه‌داران حتی پیش از آنکه مشخص شود که انقلاب قصد صادره اموال آنان را دارد یا نه، از کشور گریختند. ناامنی‌های ناشی از انقلاب نخستین موج مهاجرت را بوجود آورد. اما همانگونه که گفتم در ذات خود حامل بار ضدسرمایه‌داری، ضد ثروتمندان و طبقات مرفه هم بود و این ضدیت‌ها را نیز در شعارهای خود حمل می‌کرد. بنابراین در فردای پیروزی انقلاب و پیش از آنکه دولت یا انقلابیون برسرکار آمده بخواهند یا تصمیم بگیرند کارخانجات را صادره کنند یا زمین‌ها و ثروت‌ها را بگیرند، بسیاری از صاحبان کارخانجات یا صاحبان صنایع از ایران رفته بودند. این نخستین مشکل حکومت نوپای اسلامی بود که اصلاً این کارخانه‌ها و اموال برجای مانده را چگونه اداره کند. تا وقوع انقلاب که کارگران در اعتصاب بودند، پس از پیروزی انقلاب، رهبر انقلاب از همه خواست بهسراکارهایشان بازگشته و چرخ‌های کشور را مجدداً به گردش درآورند. اما کارخانه‌ها نه مدیر داشتند و نه صاحب. اولین مشکل این بود که این‌ها را چگونه باید اداره کرد. بهمین دلیل شورای انقلاب بلافاصله یک لایحه قانونی گذراند که به لایحه قانونی ۶۷۳۸ معروف شد و به موجب آن به دولت اجازه داده شد که برای هر کارخانه‌ای که مدیر و سرپرست ندارد، مدیر تعیین نماید. دولت هم به‌ناچار مدیرانی را برای اداره و سرپرستی اینگونه کارخانجات فرستاد تا آن‌ها را راه‌اندازی کنند. پس از آن در فاصله کوتاهی در کمیسیون شماره ۲ شورای انقلاب لایحه‌ای تهیه شد که معروف شد به لایحه حفاظت و توسعه صنایع ایران. به موجب این لایحه صنایع کشور به چهار بخش تقسیم می‌شد. بخش اول طبق بند «الف»؛ کارخانجاتی بودند که به موجب ماهیت‌اشان باید ملی می‌شدند و در واقع جزء صنایع مادر محسوب می‌شدند. این اصل در قانون اساسی نیز ذکر شده است که صنایع مادر باید در مالکیت دولت باشد و یکی دو نمونه هم ذکر شده است. مانند صنایع فولاد، صنایع خودروسازی و از این قبیل. البته امروز طبق تعابیری که شورای نگهبان کرده سعی نموده به نوعی از بالای سر این اصل قانون اساسی بگذرد. اما بهر صورت صنایع بزرگ و

است و نه شورای انقلاب." در جریان اختلاف میان رهبری انقلاب و دولت آقای بازرگان هم نیروهای رادیکال اعم از مذهبی یا چپ در حین تشویق رهبری انقلابی به اتخاذ سیاست‌های رادیکالتر، شدت برعلیه دولت موقت و اعضای آن تبلیغ می‌کردند. به‌صرفت این درگیری‌ها به نفع روحانیت انقلابی در قدرت خاتمه یافت. اما این پرسش هم‌چنان باقی می‌ماند که آیا اختلافات میان این دو یعنی روحانیت انقلابی و نیروهای ملی مذهبی بویژه در مورد مسائل اقتصادی بنیادین بود؟

سازگارا - برای پاسخ به سؤال شما اجازه بدهید اشاره‌ای به جامعه‌شناسی انقلاب بکنم. کتابی تحت دو عنوان یکی "کالبدشکافی انقلاب‌ها" و دیگری "کالبدشکافی چهارانقلاب" به زبان فارسی ترجمه شده که اصل آن نوشته کرین بریتون استاد جامعه‌شناس آمریکائی است. بریتون این کتاب را در دهه ۳۰ میلادی نوشته است که در اصل مجموعه سخنرانی‌های اوست و هیچ ربطی هم به انقلاب ایران ندارد. نویسنده در این مجموعه گفتارها سعی کرده نشان دهد که انقلاب‌ها از قوانین مشخص جامعه‌شناسی پیروی می‌کنند. صرف‌نظر از اینکه سخنان آقای بریتون درست یا نادرست باشد - که البته این امر هم خیلی محل مناقشه است - نکته درخور توجه‌ای که در تئوری‌های وی و قانونمندی‌هایی که سعی می‌کند برای انقلاب‌ها استخراج نماید، ملاحظه می‌شود این است که خیلی خوب با آنچه در ایران و در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، تطبیق دارد. شاید به‌همین علت بود که این کتاب در ایران فروش خوبی داشت. بسیاری را هم تحت تأثیر قرار داد. منجمله خود مهندس بازرگان را که به‌نظر می‌رسید در کتاب خود "انقلاب ایران در دو حرکت" کاملاً متأثر از اثر بریتون می‌باشد. در آن کتاب بریتون نظرش این است که انقلاب‌ها وقتی که پیروز می‌شوند؛ یک حرکت رو به‌چپ و رادیکالیسم دارند، از میانه روها عبور می‌کنند، دست به نهادسازی موازی می‌زنند و میانه‌روها را قربانی می‌کنند و همچنان پیش می‌روند تا دوره ترمیدوری انقلاب و دوره وحشت و کشتار فرا می‌رسد و بعد به‌تدریج این تب به‌عرق می‌نشیند و به سمت میانه بازگشته و در نهایت درجائی تثبیت می‌شود. البته سخنان آقای بریتون از این‌ها مفصل‌تر است، من تنها با استناد به خلاصه آن‌ها، می‌خواستم از این منظر بگویم که انقلاب ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده است. یعنی از فردای پیروزی انقلاب حرکتی تند و رادیکال به‌سمت چپ بوجود آمد. این رادیکالیسم بخصوص تحت تأثیر رقابتی که میان اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها وجود داشت، تشدید هم می‌شد. همانطور که ذکر کردم رقابت این دو گروه به دهه ۴۰ برمی‌گشت. اسلام‌گراها، مارکسیست‌ها را رقبای جدی می‌دانستند. من یادم است که ما به‌عنوان بخش اسلام‌گرا آثار مارکسیستی را هم خوانده بودیم و می‌دانستیم آن‌ها نیروهای مذهبی را خرده‌بورژوازی ارزیابی کرده و معتقد بودند که این‌ها ماهیتاً متزلزل‌اند و به‌قول معروف لنین چاره‌ای جز تجزیه ندارند. یا باید به‌سمت پرولتاریا بروند یا بورژوازی.

تلاش - شما هم می‌خواستید سمت‌گیری خود را به پرولتاریا نشان دهید!

سازگارا - بله! دقیقاً می‌دانستیم که مارکسیست‌ها با این قید و با طرح شعارهای تندتر، خرده‌بورژوازی را زیر فشار می‌گذارند و نهایتاً هم حکومت را بدست می‌گیرند. صرف‌نظر از این رقابت این آهنگی بود که

همان‌جا شروع کردم به‌برخورد به دیدگاه‌های سابقم. امروز که به آن اتفاقاتی که رخ داد نگاه می‌کنم، می‌بینم که ما کشور را از وجود سرمایه‌دارانی محروم کردیم، از سرمایه‌داران صنعتی که اتفاقاً حاصل عمرشان کارخانجاتی بود که در ایران بوجود آورده بودند، از وجود آدم‌های کارآفرینی که از هیچ‌چیز، صنایع بزرگی را بوجود آورده بودند. اما بعد به‌جای آن‌ها بتدریج در دوره جنگ، سرمایه‌داران و پولدارانی پیدا شدند که هیچ هنری نداشتند جز رانت‌خواری، دلال‌بازی. بدون این‌که آن زحمت و عرق جبین یک صاحب سرمایه خصوصی را کشیده باشند که کارخانه‌ای را درست کرده و به راه انداخته باشند. بگذارید نکته دیگری را هم عرض کنم؛ به نظر من هرکس صنعت اداره کرده باشد، می‌داند که صاحب صنعت تا یک‌جائی اداره صنعت برایش به‌عنوان وسیله تأمین زندگی‌اش اهمیت دارد، اما از یک‌جائی به‌بعد جذابیت خود توسعه صنعت، کارآفرینی آن برایش مهم‌تر از هرانگیزه دیگری می‌شود. سرمایه‌داران صنعتی گروهی هستند که اتفاقاً عشقشان توسعه کارخانه، نوکردن ماشین‌آلات آن، بهتر و بیشتر کردن تولیداتش است. از قضا جزء آن دسته از کارآفرینانی هستند که حاصل کارشان در کشور می‌ماند و به‌کار مردم می‌آید. حاصل زحماتشان اشتغال‌زاست. گروهی هستند که در هرکجای دنیا باید دو دستی چسبیدشان. کسی که این همت را دارد که طرحی صنعتی را اجرا کند، بالای سرش باشد و از دلش تولید بیرون آورد، باید قدرش را دانست.

تلاش - به منظور یادآوری حوادث مهم آن روزها، برای انجام مصاحبه‌های این شماره به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به‌تاریخ یکی دو سال نخست انقلاب مراجعه کردم. هنگام ورق زدن صفحات این روزنامه‌ها با تیرها، مقالات و سخنان افراد و رهبرانی از جریان‌های انقلابی در آن موقع، مواجه شدم که حکایت از این داشتند که تا همین حد هم اقدامات انجام شده توسط حکومت که شما ذکر کردید، برایشان کفایت نمی‌کرد و بیش از این‌ها از حاکمین جدید در مبارزه علیه سرمایه‌داری و برعلیه امپریالیست‌ها قاطعیت انقلابی طلب می‌کردند. بعنوان نمونه در مصاحبه با یکی از چهره‌های انقلابی و به نقل از وی نوشته شده بود که: "نه دولت بقدر کافی انقلابی



به صورت سیاست "نه شرقی، نه غربی" و امثالهم. هریک از این شعارها توسط طیف‌های مختلف از میلیون گرفته تا ملی مذهبی‌ها یا جریان‌های بسیار رادیکال چپ یا مذهبی دنبال می‌شدند.

نخستین پرسش این است که آیا اساساً در آن مقطع تصور روشن و دقیقی در مورد مضمون این شعارها و پیامدهای آن‌ها وجود داشت؟ سؤال دیگر این‌که با توجه به سطح فکری و فرهنگی جامعه آیا در پی این مطالبات و شعارها چیزی بیشتر از آنچه که حکومت اسلامی انجام داد یعنی مصادره و دولتی کردن گسترده وجود داشت؟

سازگارا - البته در آن روزها هنوز اصطلاح ملی - مذهبی رایج نبود و این نام شاید تازه در انتخابات مجلس ششم مطرح شد. ولی آنچه من تا الان گفتم شاید بیش از همه به‌شخص مرحوم مهندس بازرگان برگردد. از این حیث دولت ایشان خیلی یک‌دست نبود. به‌عنوان نمونه دکترسامی که وزیر بهداشت کابینه مهندس بازرگان بود، طب را ملی اعلام کرد که به‌نوعی دولت‌سالاری در امر طب و پزشکی کشور بود. یا اگر حافظ‌ام یاری کند و دچار اشتباه نشوم، هنگامی که آقای داریوش فروهر وزیر کابینه ایشان شد، ناگهان حداقل دستمزدها را دو یا سه‌برابر اعلام نمود. و مهندس بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر می‌گفت؛ من خبر تصمیم به‌این مهمی را از رادیو شنیدم، تصمیمی که به‌لحاظ اقتصادی بسیار مهم است و از جوانب مختلف تأثیرات بسیار گسترده اقتصادی دارد. یا سایر اعضای کابینه بازرگان نمی‌شود گفت همه طرفدار اقتصاد آزاد یا سرمایه‌داری بودند. به‌هیچ‌وجه! آن جو غالب انقلابیگری و کلاً فضای فکری که من تحت عنوان میراث روشنفکری دههٔ چهل برشمردم، در آن مقطع حاکم بود. اتفاقاً داستان نه‌شرقی نه غربی نکته درستی است که برآن دست گذاشتید. این شعار که در جمهوری اسلامی مطرح شد، در حقیقت چیزی نبود جز بیان جدیدی از همان سیاست موازنه منفی مرحوم دکتر مصدق، که ممکن است در دورهٔ دکتر مصدق و در فضای جنگ سرد و آن روزگار وجهی می‌داشت، اما در گفتمان انقلابی که بیشتر یک گفتمان انترناسیونالیستی است، خیلی نباید سراغی از این شعار بگیرید. این یکی از اجزاء گفتمان ناسیونالیستی برجای مانده بود که در دورهٔ انقلابیگری در جمهوری اسلامی با قدرت دنبال شد و تا همین امروز هم دنبال می‌شود. امروز که وارد عصر جهانی شدن (گلوبالیزیشن) شده‌ایم و منفعت ملی ما ایجاب می‌کند، همسویی مناسبی با این پدیده داشته باشیم، هنوز شما می‌بینید که نسل قبلی ما و بسیاری از جریان‌های سیاسی ما سرآن سفره نشسته و از جایشان تکان نمی‌خورند. مراد این است که در آن روزگار باید شخص مهندس بازرگان را استثناء دانست. او فرد دمکرات و میان‌روئی بود، اما تسلط گفتمان انقلابی خیلی از جوارح و اعضای دولت ایشان را هم تحت نفوذ داشت. همانطور که گفتم، انقلابیگری گفتمان غالب بود. در واقع نباید توقع داشته باشیم که در آن مقطع خیلی از افراد جرأت کرده باشند خارج از این حوزه حرکت کنند. اگر هم بوده‌اند، مطمئن باشید؛ با فشار و زور و برچسب سازشکار، سرمایه‌دار، نوکر امپریالیسم یا لغات دیگری که آن‌روزها رایج بود، حتماً از صحنه کنار رفته‌اند یا لااقل در آن فضا صدایشان مخاطبی پیدا نکرده و به‌نیروهای منزوی و منفرد بدل شده‌اند.

تلاش - داخل پُرانتز و جهت رفع پرسش احتمالی یادآوری خوانندگان منظور از آن سه وظیفه کدام وظائف بود که اشاره کردید مهندس بازرگان به هنگام تشکیل دولت موقت برعهده داشت و کم‌وبیش هم آنها را به‌سرانجام رساند؟ سازگارا - اگر حافظ‌ام یاری کند، سه وظیفه بود که در حکم آقای خمینی به

در همهٔ انقلاب‌ها؛ انقلاب روسیه، فرانسه و انقلاب‌های انگلیس و آمریکا یعنی چهار انقلابی که برینتون مورد بررسی قرار داده وجود داشت. این حرکت به‌سمت چپ و رادیکالیسم، این پدیده، در انقلاب ایران هم وجود داشت. از فردای پیروزی انقلاب، بدون آن‌که مسئله در اختیار و کنترل کسی باشد، تحت فضای عمومی انقلاب، یک مسابقهٔ چپ‌روی و تندروی تحمیل گردید. یعنی اگر - فرض کنید - صحبت از "سرمایه‌داری پلید و خون‌آشام" مطرح می‌شد، رهبر انقلاب، آقای خمینی، می‌گفت؛ من خودم از ظلم خوانین و فئودال‌ها آگاه هستم و باید چنین و چنان کرد. یا اگر بحث کارگران بود، مطرح می‌شد که پیغمبر به‌دست کارگر بوسه زد و کارگر اینطور اصالت دارد. پس باید هرچه کارگران می‌گویند، ما هم بگوئیم! و هکذا! بنابراین بازرگان که خودش مرد آزادیخواه و سلیم‌النفسی بود و در سیاست‌هایش هم اصولاً آدم معتدل و میان‌روئی بود، این تصور را داشت که از فردای پیروزی انقلاب می‌تواند از مردم بخواهد که به‌خانه‌هایشان بازگردند. دستشان درد نکند، خسته نباشند که انقلاب کرده‌اند، حالا باید بگذارند که دولت به‌کارهایش برسد. سخنرانی ایشان در دانشگاه تهران، با همین مضمون و با همین تصور بود. با همین تصور غلط از انقلاب در آن فضای انقلابی طبیعی است که این دولت موقت بود که آن "جناح میان‌روئی" شد که موج توفنده و خشمگین انقلاب آن‌را روئید و از سرراه خود برداشت. روحانیون عضو شورای انقلاب و بیرون از آن تنها کاری که کردند، جهت جامعه و آنچه را که می‌خواست دریافتند و با آن همراه شدند. کاری که روحانیت شیعه بخوبی از عهدهٔ آن برمی‌آید. روحانیت شیعه اگر استعدادی داشته باشد همین است. این جهت را روحانیت بهتر از مهندس بازرگان تشخیص داد. صرف‌نظر از این‌که آیا با تئوری‌هایش می‌خواند یا نه، در این مسابقه تندروی با رادیکال‌های جامعه همسو شد و شعارهای تند را پیشه خود کرد. و به این ترتیب فضای مناسبی را هم پیدا کرد تا در نزاع برسر قدرت عرصه را بر دولت مرحوم بازرگان تنگ نماید. همانگونه که می‌دانید ایشان هم به آبان سال ۵۸ نرسیده مجبور به استعفا شد. البته سه ماموریتی را که دولت موقت ایشان داشت کم‌وبیش به‌سرانجام رساند. ولی به‌رحال کمی هم زود هنگام از کار کناره گرفت. ضمن این‌که از مدتی قبل آن کشمکش در درون شورای انقلاب شروع شده بود. حتی کار به تلویزیون هم کشیده شده بود. بطوری‌که نکاتی را که مهندس بازرگان مطرح می‌کرد، مرحوم دکتر باهنر از طرف روحانیون شورای انقلاب می‌آمد و جواب می‌داد. به‌رحال در آن زمان لقبی که به‌مثابه فحش و ناسزا تلقی می‌شد یعنی "لیبرال" و "سازشکار" را به آقای بازرگان و دولت ایشان نسبت می‌دادند. البته سال‌ها بعد یادم است وقتی مرحوم بازرگان مقالهٔ "معنا و مبنای لیبرالیسم" نوشته دکترسروش را در مجلهٔ کیان خوانده بود (به‌نقل از یکی از دوستان) گفته بود؛ این نکاتی که در مورد لیبرالیسم نوشته‌اید، چیز بدی نیست که به ما نسبت می‌دهند. این‌که چیز خوبی است! خوب به‌نظرم در ابتدای انقلاب آن جهت عمومی گریزناپذیر بود. زیرکی روحانیون نزاع‌کننده این بود که جهت جامعه را تشخیص داده، سوار موج شده و از آن در جدال برسر قدرت استفاده کردند. و البته آقای بازرگان مردی اصولی بود که خیلی هم برایش مهم نبود که عامهٔ مردم با او موافق باشند یا مخالف. لذا در این کلنجار دولت سقوط نمود.

تلاش - در مضمون برنامه‌ها و عملکردهای اقتصادی چطور؟ آیا میلیون و ملی - مذهبی‌ها با روحانیت برسر مضمون این برنامه‌ها اختلاف اساسی و بنیادین داشتند؟ اگر خاطرتان باشد در آن زمان شعارها و هدفهائی وجود داشتند که خیلی پررنگ بودند. مانند "خودکفائی اقتصادی"، "موازنهٔ منفی"



در همین شرایط مسئله حمله خارجی پیش آمده و مشکلات عدیده‌ای را برای کشور به وجود آورده بود. یک نمونه کوچک آن از کار افتادن بندرخرمشهر و بندرامام خمینی یا شاهپور سابق بود که مشکلات عظیمی را به کشور تحمیل می‌کرد که ساده‌ترینش صف طولانی کشتی‌هایی بود که در بندرعباس - تنها بندر کارآمد کشور - منتظر تخلیه بارشان بودند. یا بحرانی که در حمل و نقل کشور ایجاد شده بود، کمبودی که در اثر از کار افتادن پالایشگاه آبادان به دلیل جنگ، در امر سوخت‌رسانی بوجود آمده بود و ده‌ها مشکل کوچک و بزرگ دیگر. به‌ر صورت همه حوادثی که جنگ بالطبع به دنبال خود داشت گریبان کشور را گرفته بود. در سال ۶۰ هم که درگیری‌های خونین و مسلحانه در داخل شهرها اتفاق افتاد، نخست‌وزیر و تعدادی از وکلا کشته می‌شوند. رئیس‌جمهور فرار می‌کند. تأثیر این تنش‌های سیاسی در کشوری جنگ‌زده و انقلاب‌زده را می‌توانید بر روی آمار اقتصادی ببینید. هم در بخش صنعت و هم کشاورزی و هم خدمات. بویژه اینکه در این سال‌ها درآمد نفت هم به دلیل پائین آمدن قیمت نفت در سطح بین‌المللی پائین می‌آید. به نظر من از سال ۶۱ است که آرام آرام مدیریت جدید کشور مستقر شده و درآمد نفت هم قدری بالا می‌رود. در جبهه‌های جنگ هم فتح خرمشهر اتفاق می‌افتد. آن التهاب و درگیری اولیه از بین می‌رود. استان بزرگی مثل خوزستان آزاد شده و در پنج استان درگیر در جنگ قوای مهاجم را بیرون می‌کنند. به همین دلیل از سال ۶۲ به بعد وضعیت تولید بهتر شده و آمار بهبود می‌یابد. من طبعاً می‌توانم به صنعت ارجاع دهم. از آبان ۶۱ در پست ریاست هیئت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران قرار گرفتم. در آن روزها دغدغه اصلی همه ماهاتی که مسئولیت‌ها را می‌پذیرفتم، حل بحران‌هایی بود که بیش از همه از قبل جنگ تحمیل شده بود. مثلاً حمل ورقه آهن به کارخانجات لوله‌سازی و حمل محصولات آن‌ها که در خدمت جنگ بود به دلیل کمبود کامیون مسئله عظیمی بود. یا نمونه دیگر امر تمام کردن اسکله شهیدرجائی در بندرعباس باید به سرعت انجام می‌گرفت تا کشتی‌ها بتوانند پهلو بگیرند و آن صف عظیم در دریا کوتاه شود. روزی که جنگ شروع شد ذخیره گندم کشور مجموعاً برای ۶ روز بیشتر کفایت نمی‌کرد. ذخیره گندم پاره‌ای از شهرها صفر بود. بنابراین دولت تازه پشت‌میز نشسته آقای رجائی باید به سرعت گندم می‌خرید، طوری که ناچار معاون وقت وزارت بازرگانی آقای دکتر جمشیدی مجبور شد سوار هلی‌کوپتر شده و کشتی گندم را روی دریا بخرد و در مدت کوتاهی کشتی بیاید پهلو بگیرد، بارش را تخلیه کند و گندمش برسد به شهرهای مختلف. این نوع مشکلات از سال ۶۲ مقداری بهبود پیدا کرد. درآمد نفت هم به سطح ۲۱ میلیارد دلار بازگشت. بنابراین تعجبی ندارد که آمار اقتصادی و آمار تولیدی بهبود پیدا کند. من البته می‌توانم در مورد کارخانجات سازمان گسترش صحبت کنم و در آن موقع حدود یک‌ششم صنعت کشور در سازمان گسترش متمرکز شده بود. آمار تولیدات کارخانجات سازمان در سال ۶۲ به بیست‌وشش درصد بیشتر از سال ۵۶ که رکورد زمان شاه بود، رسید. سال بعد هم توانستیم ۱۱ درصد بیشتر از سال ۶۲ تولید کنیم. طرح‌های صنعتی را که نیمه‌کاره مانده بود و بسیاری از آن‌ها از چند سال قبل از انقلاب دچار مشکلات شده بودند، مثل واگن‌سازی پارس در اراک توانستیم مشکلات‌اشان را برطرف کنیم. مشکلات حقوقی پیمانکاران معطل مانده، قراردادهای خارجی نیمه‌تمام، ماشین‌آلات رها شده در برویابان مثل تراکتورسازی تبریز و... را توانستیم سروسامان بدهیم. در اجرای طرح‌های صنعتی از برنامه‌های پیش‌بینی شده سازمان برنامه و بودجه جلو افتادیم. بودجه‌ای اضافه هم گرفتیم و ۱۱۰ درصد در واقع اجرای پروژه کردیم. در

مهندس بازرگان در تشکیل کابینه قید شده بود؛ برگزاری انتخابات مجلس موسسان که بعداً به مجلس خبرگان تبدیل شد، تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات بر مبنای قانون اساسی جدید که طی آن دولت جدید منصوب می‌شد. از این سه وظیفه دوتای آن انجام شد. اما در مورد سومی، در اثر استعفای زودهنگام مهندس بازرگان، شورای انقلاب عهده‌دار دولت شد تا انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شود. دوستان جهت اطمینان در مورد این سه وظیفه می‌توانند به کتاب "سقوط دولت بازرگان" که متن حکم آقای خمینی در آن درج شده مراجعه نمایند. (من الان به این کتاب دسترسی ندارم.)

تلاش - برگردیم به حوزه فعالیت‌های شما در حکومت انقلابی. شما از همان نخستین روزهای بنیان‌گذاری حکومت اسلامی در مقام و مسئولیت‌های مستقیم اداره کشور بودید و بیشترین زمان این دوره را که تقریباً ۸ - ۹ سال (۸۱ - ۸۹) طول کشید در ارتباط مستقیم با مسائل اقتصادی مهم کشور قرار داشتید. در پست معاونت وزارت صنایع سنگین، ریاست سازمان گسترش صنایع، و اگر اشتباه نکنم در مقطعی نیز در تنظیم برنامه‌های کلان اقتصادی و بودجه کشور شرکت داشتید یا حداقل در جریان آن بودید. در چنین پست و موقعیتی طبعاً از اوضاع اقتصادی کشور و بخش‌های مختلف آن از جمله بخش خصوصی اطلاع داشتید. با این پیش‌فرض، ممکن است بفرمائید، حکومت اسلامی و مدیران آن، کشور را در چه وضعیت اقتصادی تحویل گرفتند؟ واحدها، بنگاه‌ها و شرکت‌ها بخصوص صنایع ایران در چه وضعی از نظر بازدهی اقتصادی قرار داشتند؟

سازگارا - ببینید به آمار اقتصادی کشور که رجوع کنید سال ۵۶ از هرحیث در دوره شاه، سال رکورد است. هم درآمد نفت (۲۶/۵ میلیارد دلار) و هم به لحاظ تولید ناخالص ملی و تولید در بخش‌های مختلف.

سال ۵۷ هم به دلیل این که کشور درگیر انقلاب شد، شاید بشود گفت سال رکود. همه چیز به تعطیلی کشیده شده بود، چندماهی از سال تولید نفت متوقف شده و کارخانجات خوابیدند. اعتصابات درگیر بود. بنابراین آنچه که فردای ۲۲ بهمن ۵۷ حکومت نوپای انقلابی گرفت، مملکتی بود در وضعیت تعطیل سراسری. مدیران رده‌های مختلف چه در بخش خصوصی و چه دولتی رفته بودند. هرج و مرج و آناشسی، طبیعتاً در یک کشور انقلاب‌زده حاکم بود.

تلاش - خوب این سال استثنائی و سال انقلاب بود.

سازگارا - بله سال استثنائی است. یک‌ماه و ۸ روز هم نصیب دولت انقلاب می‌شود. اما سال ۵۸ سالی است که کاملاً معلوم است، چه در بخش صنعت، چه در کشاورزی و سایر بخش‌های کشور آمار به دلایل مشکلات کشور پائین است. سال ۵۹ هم که شاید کشور بتدریج رو به آرامش می‌رفت آتش جنگ درست از نیمه سال یعنی ۳۱ شهریور افروخته می‌شود و دوباره همه چیز را به تلاطم می‌اندازد. در سال ۵۹ نه تنها جنگ بلکه تنش‌های سیاسی و درگیری بشدت در کشور جریان دارد. فی‌المثل دائم بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیرش دعوا بود. در داخل خود هیئت وزیران هم درگیری بود. بعضی از وزرا به رئیس‌جمهور و تعدادی دیگر از آن‌ها به نخست‌وزیر منسوب بودند. در چند استان چنین کشوری هم جنگ‌های جدائی طلبانه یا به‌ر صورت مبتنی بر اختلافات قومی و عقیدتی جریان داشت.

دهه از بنیان‌های محکمی برخوردار شدند. ارزیابی مثبت همین محافل اقتصادی در این دهه تا حدی است که حتی آن‌را به‌عنوان الگوی اقتصادی به‌حکومت اسلامی توصیه می‌کنند.

سازگارا - ببخشید! من نمی‌توانم خیلی با نظرات اقتصاددانانی که اشاره می‌کنید، موافق باشم. این حرف باید متکی به‌آمار و ارقام باشد. بخصوص این‌که در دهه ۴۰ به‌لحاظ توسعه اقتصاد دولتی. بحث تنش‌زدائی با بلوک شرق مطرح شده بود و قراردادهای اقتصادی با کشورهای بلوک شرق بسته می‌شد. همین سازمان گسترش که بنده مسئول آن بودم، در آن سال‌ها براساس مدل شرقی درست می‌شود و کارخانجاتی مانند ماشین‌سازی تبریز، ماشین‌سازی اراک و تراکتورسازی حاصل آن تفکر است.

تلاش - درست است، اما در مقابل به‌عنوان نمونه تأسیس کارخانجات ایران‌ناسیونال، گروه‌های صنعتی البرز، خاور، شهریار، بهشهر، برخی از بانک‌ها خصوصی نظیر ایران‌وژاپن، بانک صنایع یا صندوق‌های پس‌انداز مسکن و... مربوط به آن دوره‌اند.

سازگارا - بله منظور من این کارخانجات دولتی است. در این دوره این کارخانجات ناموفق بودند. و من وقتی مسئولیت آن‌ها را به‌عهده گرفتم با کوهی از بدهی و زیان انباشته، مواجه بودند. البته همان‌گونه که اشاره کردید، پاره‌ای کارخانجات خصوصی هم شکل گرفتند، ولی بعد از رشد درآمد نفت از سال ۱۳۴۹ به‌بعد، روند سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و توسعه این کارخانجات خصوصی در ایران بشدت بالا گرفت. من به‌هرصورت فکر می‌کنم قضاوت درست را باید براساس آمار و ارقام انجام داد. سازمان برنامه و بودجه در این زمینه منبع بسیار خوبی درست کرد که بصورت نرم‌افزاری تحت عنوان اقتصاد ایران است و از همان سال ۱۳۳۶ خورشیدی تا امروز سعی کرده‌اند تمامی آمار و ارقام را در آن جمع‌آوری نمایند. بخصوص کار مهمی که کرده‌اند معایرت‌هایی که عموماً میان آمار بانک مرکزی و وزارت دارائی و سازمان برنامه وجود دارد را برطرف کرده‌اند. در این نرم‌افزار همه این اعداد و ارقام نقل شده است. آن‌هم به‌تفکیک در مورد بخش‌های مختلف و با استناد به‌جمعیت کشور و درآمدها از زوایای گوناگون.

البته در نکته‌ای می‌توانم با آن اقتصاددانان موافق باشم آن‌هم بصورت مشروط. اگر رشد درآمد نفت را از سال ۴۹ تا ۵۷ بیرون بیاوریم، آنگاه ممکن است نتیجه چیز دیگری بشود. ممکن است، نمی‌دانم، ولی به‌هرصورت به‌نظرم انکارناپذیر است که تغییر درآمد نفت در اقتصاد کشور همه بخش‌ها را تحت تأثیر خود قرار داد. در سال‌های ۴۹ تا ۵۶ یعنی سال‌هایی که شاه یا نخست‌وزیر آقای هویدا هم می‌گفتند؛ رشد اقتصادی ۸ درصدی حتی ۱۱ درصدی یا ۱۲ درصدی وجود دارد و اقتصاد ایران جا افتاده، اما اگر درآمد نفت ایران را منهای آن نتیجه ممکن است چیز دیگری شود.

تلاش - در اینجا بحث ما روی شرایط رشد بخش خصوصی است. در حال حاضر بشدت این پرسش در جامعه ایران مطرح است که چگونه می‌توان شرایط جلب سرمایه‌های خصوصی را فراهم نمود. چگونه و تحت چه شرایطی این بخش می‌تواند دوباره فعال شود.

بهرصورت در آن سال‌ها توسط مدیران وقت و اداره‌کنندگان کشور اقداماتی صورت گرفت و قوانینی به‌تصویب رسید که باعث جلب اعتماد و بکار افتادن سرمایه‌های خصوصی گردید. اما با تمام توصیفی که شما از

سال ۶۳ هم تولید ناخالص ملی بالاتر از سال ۵۶ گردید. بخش بزرگی از آن تحت تأثیر تکان خوردن بخش صنعت بود. به‌هر جهت از سال ۶۴ و ۶۵ به‌بعد مشکل دیگری بروز کرد. هم درآمد نفت پائین آمد و هم فشار هزینه‌های تورمی جنگ، اثر بسیار بدی بر اقتصاد کشور گذاشت، بحدی که سال ۶۷ مجدداً یکی از بدترین سال‌های اقتصادی ایران شد. یکی از دلایلی که جنگ در سال ۶۷ تمام شد همین بود که نفس دولت و نفس کشور به‌لحاظ اقتصادی به‌شماره افتاده بود. نخست‌وزیر وقت آقای مهندس موسوی در آن موقع به رهبر انقلاب اعلام کرد که دولت دیگر توانائی اقتصادی ادامه جنگ را ندارد. پس از اتمام جنگ دوباره امکان بازسازی اقتصادی فراهم می‌شود. یک نکته را لازم است اینجا ذکر کنم و آن این است اقتصاد ایران بعد از پیروزی انقلاب بیشتر مدیران جوان را تجربه کرد. شاید مقداری هم ناگزیر بود، زیرا بسیاری از مدیران سابق رفته بودند یا تصفیه و یا برکنار شده بودند یا هرچیز دیگر. این تجربه مدیران جوان هم مثبت بود و هم منفی. منفی از این جهت که به‌هرحال بی‌تجربه بودند و خیلی‌ها بقول معروف با سرکچل مملکت سلمانی یادگرفتند. مثبت از این جهت که مملکت انقلاب‌زده و جنگ‌زده، پرکشمکش و پرمشکل با‌دگرگیری‌های دائمی اجتماعی و سیاسی بدست مدیرانی اداره می‌شد که هم به انقلاب اعتقاد داشتند و هم از قضا خوب از پس مشکلات برمی‌آمدند. یعنی کمبود تجربه را با انگیزه‌های فراوان، نیروی جوانی و شب و روز کارکردنشان جبران می‌کردند.

نکته آخری را هم عرض کنم؛ من یک‌بار در مقاله‌ای مقایسه‌ای میان دهه‌های مختلف سال‌های ۳۷ تا ۷۷ انجام دادم. با این استدلال که برای بررسی اقتصادی، یک‌سال را نمی‌توان ملاک قرار داد. آدم و این ۴۰ سال را به چهار دهه تقسیم کردم. ۳۷ تا ۴۷، ۴۷ تا ۵۷، ۵۷ تا ۶۷، ۶۷ تا ۷۷، متوسط تولید ناخالص ملی، متوسط درآمدسرانه، متوسط سرمایه‌گذاری و همچنین متوسط سرمایه‌گذاری سرانه در این چهار دهه را با هم مقایسه کردم. تا ببینم در هر کدام از این‌ها چه اتفاقی افتاده است. بدترین دهه از ۳۷ تا ۴۷ شد. پائین‌ترین ارقام مربوط به این دهه است. این دهه در واقع دوره‌ای است که درآمد نفت اصلاً بالا نرفته و در دنیا قیمت نفت پائین است. دهه ۴۷ تا ۵۷ در میان این چهاردهه رتبه اول را کسب می‌کند. بالاترین ارقام مربوط به این دهه است. دهه ۵۷ تا ۶۷ در واقع دهه انقلاب و جنگ رتبه سوم را کسب می‌کند اما دهه ۶۷ تا ۷۷ در جایگاه دوم قرار می‌گیرد که در این دهه نه جنگ بود و نه انقلاب و درآمد نفت هم خوب شده بود. دهه ۵۷ تا ۶۷ یعنی دهه جنگ و انقلاب علیرغم این دو مشکل بزرگ رکوردی بهتر از ۳۷ تا ۴۷ بدست آورد. با وجودیکه در این سال‌ها گاهی نفت مشکلات خیلی عجیب داشت. فکر می‌کنم برای مقایسه منطقی بهتر است که دهه‌ای نگاه کرده و شاخص‌های کلان اقتصادی را با هم مقایسه کنیم.

تلاش - البته برخلاف نظر شما بعضی از محافل اقتصادی درون ایران متعلق به جمعی از دانشگاهیان و اقتصاددانان، با همین روش که مورد نظر شماست، یعنی دهه‌بندی کردن چهل سال گذشته، به این نتیجه رسیده‌اند که از اوایل دهه ۴۰ تا سال‌های نخست دهه ۵۰ را بهترین دوره اقتصادی ایران باید به‌حساب آورد. بویژه در زمینه رشد و پویائی بخش خصوصی. شما هم حتماً می‌دانید بیشتر صنایع بزرگ ایران در بخش خصوصی در واقع در اوائل دهه ۴۰ پایه‌گذاری شدند - علیرغم آن مشکل درآمد نفت که خودتان به‌آن اشاره کردید با امکانات محدود زیربنائی در کشور - تأسیس بسیاری از بانک‌ها خصوصی یا شرکت‌های بیمه در این زمان صورت گرفته و طی این



برای آن مبارزه نشود، اقتصاد ملی در پشت درهای بسته محکوم به شکست خواهد بود. بگذارید مثالی بزنم. فکر می‌کنم ایران و ترکیه دو کشوری هستند که به لحاظ جمعیتی تقریباً معادل و به لحاظ سطح توسعه نیروی انسانی کم‌وبیش هم‌ترازند. پیشینه تاریخی - تمدنی و سایر وجوه اجتماعی‌اشان هم خیلی از هم دور نیست. یکی نفت دارد که ما باشیم، آن دیگر که ترکیه است، نفت هم ندارد. قبل از پیروزی انقلاب در سال ۵۶ درآمد سرانه ترکیه در حدود ۴۰۰ دلار و در ایران این رقم حدود چهارهزار دلار بود. صادرات این کشور عمدتاً اقلام سنتی مانند لبنیات، گوشت و امثالهم بود که به مبلغی حدود ۴ میلیارد دلار در سال می‌رسید. دوره زمامداری اوزال در ترکیه مقارن زمامداری آقای مهندس موسوی در ایران بود. در دو کشور تقریباً مشابه از این مقطع دو سیاست متفاوت به اجرا گذاشته شد. در ایران سیاست اقتصادی درهای بسته مبتنی بر خودکفائی و مالکیت دولتی. برنامه‌ریزی متمرکز و سایر مشخصه‌هایی که صحبت آن را کردیم. ترکیه اما راه مخالفی را در پیش گرفت. سیاست‌های درهای باز، خصوصی‌سازی، اقتصاد مبتنی بر بازار و پشتیبانی از سرمایه‌گذاری خارجی و تلاش برای دستیابی به بازارهای جهانی. نتیجه این دو جهت‌گیری متفاوت در این دو کشور این شد که امروز درآمد سرانه‌امان حدود هزاروپانصد دلار است. در حالیکه در ترکیه ۳ هزار دلار است. یعنی به دو برابر ما افزایش یافته‌اند، و آنگونه که خودشان پیش‌بینی می‌کنند، در تلاشند طی چندسال آینده سطح صادرات ترکیه را از ۵۰ میلیارد دلار فعلی به ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش دهند. در دوره اوزال و پس از آن به تدریج از صادرات محصولات سنتی به صادرات کالاهای تولیدی دیگر نظیر پارچه و پوشاک و کالاهای صنعتی و پیشرفته منتقل شده‌اند. به عنوان نمونه میزان صادرات پارچه و پوشاک این کشور به سراسر جهان به ده میلیارد دلار رسید.

من فکر می‌کنم، این مقایسه بسیار آموزنده است. پاسخ سوال شما هم این جاست. اگر چه ما حضور مدیران جوان را پس از انقلاب تجربه کردیم، مدیرانی که بافداکاری خلاءهایی را پر کردند و زحمت کشیدند، از حمایت و یاری مردم هم برخوردار بودند. اما به دلیل نادرست بودن سیستم تمامی آن تلاش‌ها، حاصلی به بار نیاورد و ما راه سقوط اقتصادی را در پیش گرفتیم. غیر از سقوط اقتصادی با مقوله‌هایی نظیر رانت‌خواری و فساد اقتصادی هم رو به رو شدیم. یعنی عوارضی که ناشی از اقتصادهای دولتی است. فکر می‌کنم، این حرفهائی هم که گاهی زده می‌شود، مثل انتخاب مدل چینی که به کام عده‌ای از حکام ما هم شیرین می‌آید و فکر می‌کنند راهی را کشف کرده‌اند که می‌توانند اقتصاد را آزاد کنند، اما سیاست را نه، برداشت اشتباهی است. توجه ندارند که اولاً چین دنیائی خاص خودش است و با همه‌جای دیگر دنیا متفاوت است. ثانیاً چین هم به تدریج دارد به سیاست‌باز رومی‌کند. مطمئناً هنگامی که بخش خصوصی در چین بقدر کافی رشد بکند، سهم خود را از قدرت خواهد خواست و نوعی تکثرگرایی، پلورالیسم در سیاست چین هم بوجود خواهد آمد. بسیار عاقلانه است که ما اگر می‌خواهیم راه اقتصاد آزاد را در پیش گیریم، از ابتدای این راه طراحی کرده باشیم. با توجه به این که ما آن دشواری‌های جامعه‌ای با جمعیت ۱/۳ میلیاردی چین یا آن موانعی را که حزب کمونیست چین و بورکراسی سابقه‌دار این کشور ایجاد کرده، نداریم. بنابراین بهتر است، شیپور را از سرگشادش ندمیم. مثل آدمیزاد، اگر می‌خواهیم اقتصادمان را نجات بدهیم، تن به لوازم آن هم بدهیم. تن بدهیم به مقدماتش که دموکراسی و تکثرگرایی در سیاست است.

تلاش - صحبت از پیامدهای ناهنجار اقتصاد متمرکز دولتی شد. اتفاقاً پرسش بعدی ما هم در همین رابطه است. با این توضیح که ما تنها کشوری

مدیران جوان دوره حکومت اسلامی می‌کنید و امتیازاتی که به آن‌ها می‌دهید، در جلب این اعتماد و ایجاد شرایط مناسب موفق نبوده‌اند و وضعیت اقتصادی کشور بسیار اسفبار است و کارنامه رژیم اسلامی در این زمینه بسیار تیره است.

سازگارا - اگر شما از زاویه بخش خصوصی ببینید کاملاً درست است. وقتی من می‌گویم مدیران جوان موفق بودند و می‌توانستند تولید بکنند، منظورم بر بستر یک اقتصاد دولتی بود. اما در جهت کلی، برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به هیچ‌وجه در سال‌های بعد از انقلاب فضای مناسبی وجود نداشت. روند انتقال و خروج سرمایه از کشور ادامه داشته و هنوز هم ادامه دارد. هنوز هم جمهوری اسلامی دارای اقتصادی بشدت حکومت‌سالار است. امنیت مطلوب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی دیده نمی‌شود. سرمایه‌گذاری، اقتصادی را می‌طلبد، که در آن فضای رقابتی حاکم باشد. روی دیگر سکه رقابت آزاد اقتصادی رقابت آزاد در عرصه سیاست و قدرت است. یعنی آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی می‌طلبد و بالعکس آزادی سیاسی بعنوان یکی از مقدمات خودش نیازمند آزادی اقتصادی است. آزادی در عرصه قدرت که اگر اسمش را دموکراسی بگذاریم، نیازمند رقابت در عرصه بازار و تولید ثروت است. هردوی اینها هنوز در جامعه ما غایب هستند. بویژه به دلیل غیبت دموکراسی به نظر من، نمی‌توانید انتظار داشته باشید که سرمایه‌داری پا بگیرد. و این شاید یکی از انتقاداتی بود که من در سخنرانی خود در دانشگاه امام خمینی (مدرسه عالی قزوین) در رابطه با سخنان آقای خامنه‌ای و پیام ایشان در مورد حل مشکل بیکاری مطرح کردم، که البته بحث مفصلی است. اما در آن سخنرانی تکیه من بر این نکته بود که مشکل بیکاری هنگامی حل خواهد شد که اشتغال ایجاد شود. برای ایجاد اشتغال باید سرمایه‌گذاری صورت گیرد. سرمایه‌گذاری مؤثر در ایجاد اشتغال وقتی عملی است که بخش داخلی یا خارجی سرمایه‌های خود را در کشور بکار اندازد و هر دوی این‌ها وقتی پا به میدان خواهند گذاشت که امنیت و فضای آزاد رقابتی وجود داشته باشد. فضای امن و رقابت آزاد با استقرار دموکراسی تضمین خواهد شد. پس در پاسخ به آقای خامنه‌ای باید پرسید، هنگامی که خود ولایت‌فقیه و ولی‌فقیه مانع چنین رقابت آزادی می‌شود، چگونه توقع دارید مشکل اشتغال حل شود.

تلاش - بنابراین مخالفت شما با متخصصین اقتصادی است که بدون توجه کافی به غیبت دموکراسی و نبود شرایط سالم و آزادی‌های سیاسی - اجتماعی، بر مسئله خصوصی‌سازی و آزادی اقتصادی پافشاری می‌کنند.

سازگارا - بله درست است. اقتصاد آزاد فقط مالکیت بخش خصوصی بر مؤسسات اقتصادی نیست. لوازم دیگری می‌خواهد که آن‌ها نیز باید مهیا باشد تا کارکرد اقتصاد آزاد مثبت باشد. در غیر این صورت موجب می‌شود هرکسی که بهمرکز قدرت نزدیک‌تر باشد، دستش در سوءاستفاده بازتر شود. آزادی در عرصه اقتصادی بدون آزادی در عرصه سیاسی نه فقط مشکلی را حل نمی‌کند بلکه منشاء سوءاستفاده مالی، و منشاء ایجاد ثروت‌های کلان و رانت‌های عجیب‌وغریب خواهد شد. غیر از تاثیر اقتصاد و سیاست بر یکدیگر، در درون بخش اقتصادی هم خصوصی‌سازی به معنی واگذاری مالکیت به بخش خصوصی به تنهایی مشکل را حل نمی‌کند. غیر از مسئله مالکیت، برای اقتصاد آزاد هم چنین بستر دیگری هم لازم است. آن هم خود روابط آزاد اقتصادی و مسلط شدن قانون عرضه و تقاضا بر بازار و دخالت هرچه محدودتر دولت در سیکل اقتصادی است. امروز بخصوص در عصر جهانی شدن، پدیده‌ای تحت عنوان بازار جهانی به‌همه این‌ها اضافه شده که اگر

می‌شوند. وعظ و نصیحت هم فایده‌ای ندارد. شما باید بستر آن انحصارات را از بین ببرید. به‌عنوان نمونه وزارت بازرگانی اجازه ورود شکر را به چند مؤسسه مانند تولید شهری یا متولی‌های جاهای دیگر داد. چندین و چند میلیارد تومان سود بادآورده نصیب این موسسات شد. خوب چنین اتفاقاتی حتماً پیش می‌آیند. شما وقتی آدم را هم عوض کنید، دیگری پیدا می‌شود و این کار را می‌کند. بنابراین مشکلی سیستماتیک است که پیدا می‌شود. همین‌طور که اشاره کردید در سیستم‌های دولتی این فساد نهفته است. استفاده‌کنندگان از این رانت‌ها هم مجبور می‌شوند با قدرت دولتی ساخت‌وپاخت داشته باشند. از اینجا به‌بعد هم تبدیل به گروه‌های مافیائی می‌شوند که هیچ‌نوع رقیبی را نمی‌پذیرند و همه رقبا را هم باید سربسته‌نیست کنند. من یادم می‌آید که یکی از دوستان اقتصاددانان تعریف می‌کرد در زمان فروپاشی شوروی در کنفرانسی با یک اقتصاددان شوروی ملاقاتی داشت، این اقتصاددان اهل شوروی گفته بود که ما سعی می‌کنیم سرمایه‌هائی را که به‌میلیاردها روبل می‌رسد تشویق کنیم از کشور شوروی خارج نشده و در داخل سرمایه‌گذاری شوند. این دوست ما می‌گفت؛ از او پرسیدم پس از شصت سال حکومت کمونیست‌ها و انحصار همه منابع اقتصادی در دست دولت، چگونه اساساً چنین پول‌هایی پیدا شده‌اند، بارها و بارها آن‌ها این سرمایه‌دارها را تصفیه کرده بودند، پس چگونه است که شما این همه آدم پولدار دارید، که امروز به‌گونه‌ای سعی می‌کنید آن‌ها را به‌ماندن و سرمایه‌گذاری در روسیه تشویق نمائید؟ این اقتصاددان روس پاسخ داده بود؛ خوب این‌ها دوروبر حزب کمونیست بودند و به منابع قدرت دسترسی داشتند. همان‌گونه که در روسیه هم اتفاق افتاد؛ از آن‌جائیکه این‌ها با اسلحه و قدرت برهنه وارد تجارت شده بودند - هرچا شما با اسلحه و به‌زور قدرت وارد تجارت شوید، نتیجه آن پایه‌گذاری مافیاست - بعد از فروپاشی شوروی، بسرعت خود را ارگانیزه کرده و سازمان‌های مافیائی را ایجاد کردند که از نظر جنایت در نمونه‌های خود بی‌نظیرند. تعجبی هم ندارد. من فکر می‌کنم حتی اگر سیستم‌های اقتصادی آزاد را هم جایگزین کنیم، چنین مشکلاتی به‌سرعت حل نخواهند شد. همان‌طور که اشاره کردید، از مسائل بسیار جدی خواهد بود. البته راه‌حل هم دارد یعنی در فرایند یک اقتصاد آزاد و یک حرکت درست اقتصادی راهکارهائی را که در کشورهای دیگر تجربه شده می‌توان به‌کار بست و ضایعات این قبیل باندهای قدرت یا ثروت را که به‌هم پیوند دارند به حداقل رساند یا حتی به‌صفر تقلیل داد. البته این بحث مفصلی دارد، اما کاملاً قابل حل است.

تلاش - آقای سازگارا با تشکر از شما

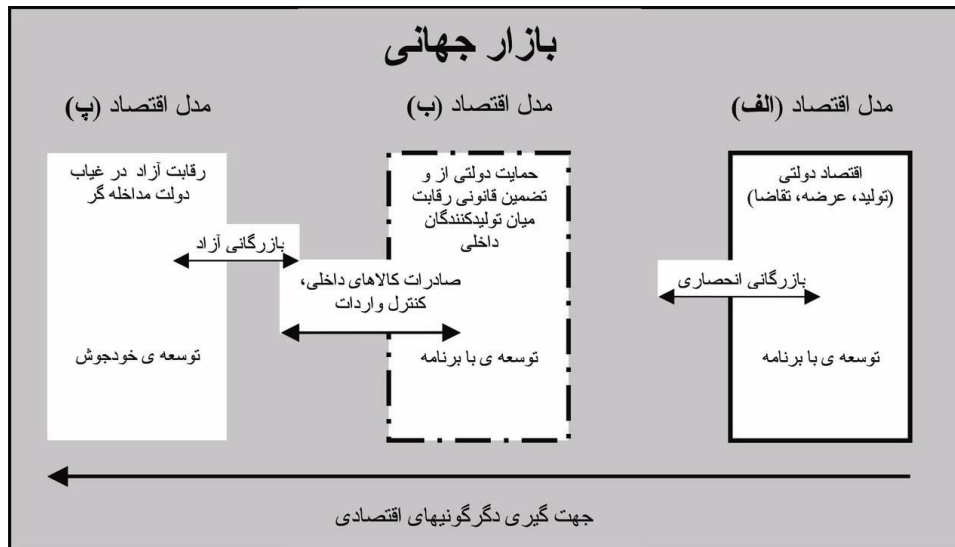


نبودیم که در قرن بیستم دست به‌چنین تجربه بزرگی زدیم. پیش از ما بخش بزرگی از کشورهای جهان یعنی کشورهای سوسیالیستی مانند روسیه، چین یا کشورهای اروپای شرقی تمرکز و دولتی کردن سرمایه و حتی مالکیت را در دستور کار خود قرار دادند. صرف‌نظر از میزان شکست و پس‌و‌پیش رفتن این جوامع وجه مشترکی که در میان همه آن‌ها ملاحظه می‌شود و شما هم آن را قید کردید مسئله رشد فساد مالی و فساد اداری و در نهایت شکل‌گیری یک مافیای اقتصادی در حول‌وحوش قدرت سیاسی است. در ایران هم سال‌هائی است که از این پدیده در درون و حاشیه حکومت اسلامی سخن گفته می‌شود. پرسش ما در این باره در درجه نخست این است که به‌غیر از مسئله تمرکز قدرت سیاسی و انحصار راه‌های فعالیت اقتصادی در دست دولت چه عوامل دیگری در شکل‌گیری مافیای اقتصادی در ایران موثر بوده‌اند و پرسش مهم‌تر اینکه این ساختار تا چه میزان می‌تواند برسر راه سمت‌گیری دموکراتیک جامعه و حکومت مانع ایجاد نماید؟

سازگارا - ببینید شما کتاب ولایت فقیه آقای خمینی را که بخوانید، ملاحظه می‌کنید ایشان دو دلیل اصلی برای مخالفت با رژیم شاه طرح می‌کند. یکی این که کسانی که سرکار هستند همه دزدند و می‌خورند و می‌برند و... ما اگر بیاییم افراد سالم را سرکار می‌آوریم. دوم اینکه شاه احکام فقهی را اجرا نمی‌کند. اگر ما قوانین شرعی و احکام فقهی را اجرا کنیم مملکت درست و حکومت ایده‌آل خواهد شد. آقای خمینی آنچه را که در آن کتاب نوشته بود به اجرا درآورد. یعنی از فردای پیروزی انقلاب هم در دولت آقای بازرگان و هم در دولت آقای مهندس موسوی کسانی سرکار آمدند که نه دزد بودند، نه منحرف. خیلی از آن‌ها سالها زندانی کشیده و عمری را به سلامت گذرانده بودند. یعنی همه آن چیزی که مورد نظر آقای خمینی بود انجام شد. احکام فقهی هم تا جائیکه آقایان مورد نظرشان بود، به‌اجرا درآمد. مثلاً مشروب‌فروشی‌ها بسته شد، چادر سر زنان کردند، بعدهم قانون قصاص و... اگر جایی هم انجام نشد خود آقایان مانعش شدند. به‌عنوان نمونه اجرای حد سنگسار که خود مرحوم آقای‌خمینی گفتند، بخاطر مصلحت نظام و حفظ آبروی مملکت، اجرا نشود. البته خیلی جاها هم اجرا شد. اما اتفاقی که افتاد، این بود که بخشی از افرادی که در رأس امور قرار گرفتند به تدریج دزد شدند. البته بخشی هم سالم ماندند. اما اکثر آن‌هائی که سالم بودند آرام آرام کنار رفتند. زیرا ملاحظه کردند که میدان به‌گونه‌ای است که جای آدم‌های سالم نیست. همواره نیز همین‌گونه بوده است. یعنی آرام آرام بستر بویژه در حوزه‌های اقتصادی برای دزدها باز می‌شود. اقتصاد به‌قول حکما از مقولات اعتباری نیست. از مقولات حقیقی است. یعنی چیزی نیست که فقط در ذهن باشد و به‌اعتبار ما عمل کند و با نصیحت حل شود. یک امر واقعی و بیرون از ذهن است؛ کالا هست، پول هست. عرضه و تقاضا هست و... به‌همین دلیل هم علیرغم آن که آقای خمینی یا جانشین ایشان دست به نصیحت گشودند، تهدید کردند، تخریب کردند، بگیروبیند راه انداختند، اصلاً یک بخشی در وزارت اطلاعات به‌مسائل فساد اقتصادی رسیدگی می‌کرد، هیچ‌کدام از این‌ها فایده نداشت. برای این که یک امر واقعی و بیرون از اعتبار شماس. امور حقیقی لوازم و راه حل‌های حقیقی هم دارند. به‌عنوان نمونه وقتی پول کشور چند نرخ داشته باشد پدیده آربیتراژ اتفاق می‌افتد. کالاهایی با یک نرخ از خریداری می‌شود و با نرخ گران‌تر به فروش می‌رسد. آدم‌هائی که اهل این میدان هستند آهسته‌آهسته جلو می‌آیند. وقتی انحصارات دولتی باشد و ورود کالا را کنترل کند، بعدهم اجازه‌ای را اختصاصی برای جایی باز کند، طبیعی است که کسانی برای به‌دست آوردن این قبیل سودهای آسان پیدا

## مقایسه سه مدل توسعه اقتصادی

برای درک ویژگی‌های استراتژی توسعه دوران پادشاهی محمدرضا شاه و نکات تمایز آن با دو دکترین «اقتصاد دولتی» و «تجارت آزاد» ضروری می‌دانیم به طور مختصر، که طبیعتاً با کاستی‌های آکادمیک همراه است، توضیحاتی پیرامون جایگاه نظری آن بدهیم.



از دیدگاه نظری سیستم‌های اقتصادی میان دو قطب تسلط مطلق دولت (اقتصاد دولتی) و تسلط مطلق بازار (اقتصاد آزاد) جای می‌گیرند. نمودار بالا سه نوع مدیریت اقتصاد ملی را ترسیم می‌کند.

و ارائه برنامه برای آحاد مردم نشأت می‌گیرد. در این سیستم دولت، به نمایندگی از جمع، مرکز ثقل تمامی فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.

**مدل اقتصادی (پ):** قطب مخالف مدل «اقتصاد دولتی» مدل «اقتصاد آزاد» می‌باشد که ما آن را در نمودار بالا در مدل اقتصاد (پ) ترسیم کرده‌ایم. این نظریه بر این فرضیه بنا شده است، که فرد بطور غریزی سودجو می‌باشد و همواره منافع شخصی‌اش را پیگیری می‌کند. این خصلت او را وادار می‌کند، که از طریق نوآوری همواره به شرایط زندگی خودش بهبود بخشد. در این میان بازار - که از دیدگاه نظری محلی تخیلی است - به جایی گفته می‌شود، که در آن افراد توانائی‌ها و تولیداتشان را به عنوان کالا عرضه و توانائی‌ها و تولیدات افراد دیگر را برای رفع نیازهایشان تقاضا می‌کنند. اما چون در یک اقتصاد بیش از دو کالا برای مبادله عرضه می‌شوند، مشکل دادن انسجام به بازار و افراد شرکت کننده در آن، که حاملین عرضه‌ها و تقاضاهای بیشمار و ناهمگونی هستند، به عهده پول به عنوان «واسطه مبادله» و واحد استاندارد گذاشته می‌شود. بدین ترتیب مبادله کالایی میان عرضه و تقاضای کالاها و خدمات عرضه شده در بازار از طریق قیمت آنها در یک واحد استاندارد، پول، صورت می‌گیرد. از طرف دیگر قیمت یک کالا تنها بیانگر میزان عرضه و تقاضا نیست، بلکه در واقع حامل اطلاعاتی است، که میزان مخارج تولیدکنندگان مختلف یک کالای مشخص را نیز نشان می‌دهد. با فرض اینکه یک کالای مشخص با مشخصات یکسان از طرف تولیدکنندگان مختلف و به قیمت‌های مختلف ارائه می‌شود، پایین‌ترین قیمت این کالا به ما این اطلاع را نیز می‌دهد، که این تولیدکننده از امکانات - تکنولوژیک، ساختاری، اداری و غیره - بهتری نسبت به رقیبانش برخوردار

**مدل اقتصاد «الف»** زیربنای سیستم‌های فرمانی چون سوسیالیسم می‌باشد که دولت کنترل تمامی بخش‌های اقتصادی چون تولید، عرضه، تقاضا، قیمت گذاری، سیستم پولی، بازار کار، بازرگانی خارجی و غیره را در انحصار خود دارد و رقابت، بازار و مکانیسم‌هایش در واقع وجود خارجی ندارند. از دیدگاه نظری حامیان این سیستم چنین استدلال می‌کنند، که بازار کارایی لازم را برای توسعه و رشد اقتصاد و برطرف کردن نیازهای جامعه نداشته و با تولید لشکری از بیکاران تفاوت طبقاتی را دامن زده و این ذخیره انسانی را به هدر می‌دهد. سیستم اقتصاد بازار آزاد ماهیتاً بحران‌زاست و به علت بنای سیستم بر روی سود و سوداگری، اهداف کلان جامعه بی‌پاسخ می‌ماند. بسیاری از احزاب سیاسی چپ جهان سوم در دوران جنگ سرد در این نوع سیستم نوعی آلترناتیو در مقابل «سرمایه داری افسارگریخته» می‌دیدند، که با آن می‌توان هم بر عقب‌افتادگی اقتصادی غلبه کرد و هم به عدالت اجتماعی دست یافت. اما تجربه سده گذشته و فروپاشی این سیستم اقتصادی حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سوسیالیستی اروپایی، ناکارایی این مدل اقتصادی را نمایان ساخت. در چنین سیستم‌هایی، به دلیل عدم وجود آلترناتیو، مصرف کنندگان از حق انتخاب محروم بوده و چاره‌ای جز قبول کالاهای عرضه شده و آنهم به قیمت ثابت دولتی ندارند. اینگونه سیستم‌ها در واقع اقتصادهایی بسته هستند، که خارج از معیارهای بازار جهانی فعالیت می‌کنند. معمولاً در چنین سیستم‌هایی نوعی مساوات در فقر (عدالت اجتماعی سوسیالیستی) وجود دارد. ثروت‌اندوزی آنهم به شکل مادی آن تنها در انحصار وابستگان بالای دولتی می‌باشد. شالوده این نظریه از عدم اعتماد به فرد و خواست‌ها و آمال‌هایش و ترجیح جمع به فرد، اعتقاد به ناکارآمدی بازار و ماهیت بحران‌زای آن و ایمان به توانایی بهتر دولت در اتخاذ تصمیم

مدل «پ» از واقعیات جهان امروز به دور است و بیشتر به یک «آرمان» آن‌هم بدون تضمین جهانی بهتر از جهان امروز برای همه می‌ماند. سیاست به معنی مدیریت اداری یک کشور نمی‌تواند بدون اتکاء و اعتنا به ویژگی‌های ملی یک کشور پیاده شود. شکست و نامشروعی مدل‌های فراملیتی اسلامی و یا کمونیستی ناشی از ناهم‌خوانی آنها و یا بی‌توجهی آنها به عنصر «ملی» بوده است. مدل «ب» بیشتر به واقعیات‌های جهان دیروز و امروز نزدیک است، زیرا سعی در پاسخگویی به معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در چارچوب ملی دارد، بدون آنکه در تضاد با سیستم اقتصاد بازار درافتد و یا آن را زیر سؤال ببرد. هدف از توسعه در این مدل رسیدن به سطحی از رشد اقتصادی و صنعتی است، که استقلال اقتصادی کشور را تأمین و آن را آماده ورود به بازار جهانی کند. رقابت و فعالیت‌های اقتصادی در راستای اهداف و مفاد کلی برنامه توسعه کشور مورد حمایت دولتی و قانونی قرار می‌گیرند. در این استراتژی درجه گشودگی خارجی اقتصادی کشور بستگی به توان اقتصاد ملی برای رقابت با رقیبان جهانی دارد. ابتدا توانمندی بخش‌های مختلف اقتصادی و سپس زیرفشار قراردادن این بخش‌ها در رقابت منطقه‌ای و جهانی. بعد داخلی استراتژی حمایت از بخش دولتی و خصوصی همراه با تضمین حقوقی رقابت میان عرضه کنندگان داخلی در نبود رقیبان خارجی و جلوگیری از شکل‌گیری انحصارگرایی (monopolizing) می‌باشد. مشکل فن و نوآوری تنها به بازار یا دولت واگذار نمی‌شود، بلکه از طرق مختلف صورت می‌گیرد: (۱) ورود تکنولوژی پیشرفته توسط بنگاه‌های خصوصی با حمایت لژیستیک و مالی دولت، (۲) حمایت از سرمایه‌گذاری مشترک (joint venture) بنگاه‌های داخلی و خارجی که با ورود تکنولوژی خارجی و مدیریت مدرن همراه است، (۳) سرمایه‌گذاری در بنگاه‌های پیشرفته صنعتی در کشورهای توسعه‌یافته و پشتیبانی به عنوان سهامدار عمده از سرمایه‌گذاری این بنگاه‌ها در کشور، (۴) حمایت از بخش اقتصاد صادراتی کشور و تحمیل رقابت جهانی به این بخش، که از این طریق این بخش تحت فشار رقابت جهانی و با حمایت دولتی به فن‌آوری ترغیب شود و در نهایت (۵) تاسیس مؤسسات دولتی، نیمه دولتی و خصوصی چون بانک‌ها، انستیتوهای تکنولوژیک و امثالهم در جهت سازماندهی پروسه فن‌آوری. بعد خارجی این استراتژی شامل کوشش‌های دیپلماتیک برای حمایت از بازاریابی بنگاه‌های ملی (خصوصی و دولتی) در کشورهای دوست، تأمین نظام ارزی با ثبات بعنوان کلید ارتباط بین اقتصاد داخلی و خارجی، بستن قراردادهای منطقه‌ای در حمایت از تجارت منطقه‌ای، حفظ امنیت ملی و خارجی برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی، تبلیغات برای شناسایی بازار داخلی و بنگاه‌های ملی در کشورهای دیگر و امثالهم. آنچه که در این استراتژی اهمیت دارد، حمایت موقت از بخش‌های پویای اقتصاد و آماده کردن آنها در این مدت برای رقابت در بازار جهانی می‌باشد. هویج حمایت موقت دولتی از یک سوی و چماق رقابت بازار جهانی از سوی دیگر کمکی هستند برای بالا بردن تمایل صاحبان بنگاه‌های خصوصی به فن‌آوری و مدرنیزه کردن ساختار اقتصاد کشور. با توجه به تعریف مختصر و ساده بالا از شالوده‌های فکری مدل‌های مختلف توسعه می‌توان با توجه به گرایش ملی اصلاحات ساختاری محمدرضا شاه در چارچوب نظام اقتصاد بازار و بویژه در حمایت از تشکیل بخش خصوصی و مستحکم شدن جایگاه این بخش، هدایت و حمایت از برنامه‌های صنعتی شدن جامعه، گسترش شهروندی به عنوان پایگاه اجتماعی این اصلاحات و امثالهم، برنامه مدرنیزاسیون او را در چارچوب مدل «ب» ارزیابی کرد.

است، که توانسته است این کالا را با قیمتی نازلتر به متقاضیان عرضه کند. از طرف دیگر متقاضیان این کالا با ترجیح کالای ارزانتر به دیگر تولیدکنندگان این کالا اعلام می‌کنند، که آنها یا با استفاده از تکنولوژی بهتر توانایی خودشان را مانند رقیب ارزان فروششان بالا می‌برند و یا ورشکست و از بازار حذف می‌شوند. بدین ترتیب رقابت آزاد تضمین می‌کند که بهترین روش‌های تولید کالا و خدمات بر روش‌های عقب افتاده غلبه کرده و در مجموع رشد و توسعه‌ای خودجوش و طبیعی اقتصاد و در نهایت جامعه را مدرنیزه کند. این استراتژی برای همه کشورهای و بویژه کشورهای رو به توسعه بدین معناست که در نهایت شرایطی را بوجود آورند، که بازار داخلی (ملی) در بازار جهانی جذب شود. هدف نهایی در این استراتژی وجود فقط یک بازار، یک پول و یک سیستم سیاسی و قضایی در تمامی جهان می‌باشد، که از نظر بازار تبلور بهترین دست‌آوردهای اقتصادی جامعه بشریست. اما چون بازار جهانی در وضعیت کنونی به دلیل وجود مرزها، دولت‌ها و پول‌های ملی کاملاً باز و آزاد نیست، می‌بایست همه کشورهای با بازکردن مرزهای خارجی خود استراتژی ادغام (integration) اقتصاد ملی در بازار جهانی را دنبال کنند، که همزمان گام بزرگیست در جهت گسترش کمی و کیفی بازار جهانی. بر مبنای این نظریه رقابت بنگاه‌های داخلی و خارجی، بدون دخالت و حمایت مالی، تعرفه‌ای و سازمانی دولت‌های ملی، شرایطی بوجود می‌آورد که بهترین روش‌های تولید بر تکنولوژی کهنه و ناکارآمد غلبه کرده و از این طریق توسعه بر مبنای تکنولوژی برتر و در خدمت مصرف کنندگان جهانی در همه کشورهای نهادینه می‌شود و خصلتی فراملیتی پیدا می‌کند. برای تولیدکنندگان جهان سومی شرایط جهانی تولید همچون چماقی بر گرده آنها می‌ماند که یا آنها را به تطبیق شرایط تولیدشان وادار می‌کند و یا آنها را محکوم به شکست و واگذاری جایشان به رقیبان خارجیشان. در این استراتژی البته مرزبندی میان بازار داخلی و بازار جهانی مرزبندی تصنعی است و در واقع عاملی بازدارنده قلمداد می‌شود، که باید بر آن غلبه کرد. حامیان چنین اندیشه‌ای در واقع به نوعی «انترناسیونالیسم بازار» معتقد هستند. امروز این اندیشه به شکل ساده و ابتدایی آن بعلت دولت‌گرایی و اقتصاد ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی که این نظام را بیشتر به مدل «الف» نزدیک می‌کند و همچنین ورشکستگی سیستم‌های ایدئولوژیکی و دولت‌محور سوسیالیستی، جمع بزرگی از مخالفین رژیم اسلامی بویژه در میان جمهوریخواهان آگاهانه یا ناآگاهانه به‌شکلی رادیکال دولت‌زده شده و به مدل «پ» گرایش پیدا کرده‌اند.

**مدل اقتصادی (ب):** که بیانگر استراتژی توسعه دوران پادشاهی محمدرضا شاه میان سالهای ۱۳۴۱-۱۳۵۷ می‌باشد، بر مبنای اندیشه‌ای ملی و نه انترناسیونالیستی بنا شده است. هدف اصلی این استراتژی توسعه و پیشرفت در چارچوب ملی است و تمامی ارکان سیاست داخلی و خارجی تحت شعاع منافع ملی قرار می‌گیرند. باید بر این نکته تأکید کرد، که جهان در مدل اقتصادی (پ) جهانی ایده‌آل است، که باید به آن رسید و هنوز هیچ‌گونه وجود خارجی ندارد. دولت‌ها در جهان کنونی، ساختارهای سیاسی (پارلمان‌ها، قوانین و ارگان‌های آن و امثالهم)، سیستم‌های پولی و چارچوب‌های اقتصادی، قوانین بازرگانی، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم ملی هستند و در نهایت ارتش‌ها و نیروهای انتظامی در وهله اول برای حفظ امنیت ملی کشورها تشکیل شده‌اند. حتا پیمان‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در راستای منافع ملی کشورهای ذینفع تعریف می‌شوند. با توجه به ساختار «جهان واقعاً موجود» می‌توان حداقل بر این نکته توافق داشت، که

## اقتصاد ایران میان ۱۳۴۱-۱۳۵۷

دکتر مهرداد پاینده



باید با توجه به تعریفی گسترده‌تر از «توسعه»، اصلاحات ارضی را برای آغاز فرایند توسعه اقتصادی و ساختاری کشور ناکافی دانست. تنها پس از طرح شش ماده‌ای معروف به «انقلاب سفید» که افزون بر اصلاحات و تقسیم ارضی ارسنجانی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی، فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش را در برمی‌گرفت، می‌توان از آغاز دگرگونی زیربنایی، که برای توسعه اقتصادی و اجتماعی ضروری می‌باشد، سخن به میان آورد.

هدف ما در این نوشتار بررسی چگونگی پیدایش و اجرای «انقلاب سفید» نیست، بلکه بررسی مختصر نتایج این اصلاحات و تأثیرات آن بر ساختار اقتصاد و جامعه می‌باشد. نکته دیگری که باید بر آن تأکید کرد، این است که اصلاحات ساختاری محمدرضاشاه از ۱۳۴۱ به بعد را باید در راستای اصلاحات رضاشاه ارزیابی کرد، که با اشغال کشور توسط نیروهای بیگانه از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۴۱ به مدت ۲۱ سال متوقف و در نتیجه ناتمام مانده بود. نکته دیگری که اشاره به آن ضرورت دارد، شرایط سیاسی و اجتماعی کشور در زمان تاجگذاری دو پادشاه است. اگر رضاشاه ابتدا با سرکوب آشوب‌های داخلی و غلبه بر بحران‌های سیاسی، قومی و اجتماعی توانست برای خود به عنوان پادشاه ایران مشروعیت کسب کند و با این سرمایه از فردای پادشاهی‌اش اقدام به اصلاحات ساختاری کند، برعکس او محمدرضاشاه از چنین امتیازی برخوردار نبود. او تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فقط برای مدتی کوتاه و آن هم بدنبال نجات آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ و سرکوب فرقه دمکرات به اقتدار، محبوبیت و مشروعیت دست یافت. اما این محبوبیت و مشروعیت بدست آمده نیز به دلیل شرایط بی‌ثبات سیاسی آن دوران، که به آن اشاره شد، جلای ضروری خود را به مرور از دست داد. تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد، که باید آن را در واقع دوران اقتدار نظامیان و نه محمدرضاشاه قلمداد کرد، محمدرضاشاه توانست اقتدار نیروهای نظامی را به سوی اقتدار خودش جهت دهد و خود را به مرکز ثقل تحولات سیاسی و اجتماعی کشور بدل کند. بدین ترتیب از مرداد ۱۳۳۲ تا سرکوب ناآرامی‌های خرداد ۱۳۴۲ او توانست بتدریج ابتدا بر اقتدارش و بدنبال موفقیت اصلاحاتش بر مشروعیتش بیافزاید. از این تاریخ به بعد است، که پادشاه ایران دارای توان لازم برای پیاده کردن برنامه‌های سیاسی‌اش می‌شود. بدین ترتیب بررسی کارنامه سازندگی اقتصادی و اجتماعی دوران پادشاهی محمدرضاشاه و دولت‌هایش فقط به سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ و به مدت ۱۶ سال محدود می‌شود. مسئولیت نابسامانی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سال‌های میانی ۱۳۲۰-۱۳۴۱ بر عهده همه نیروها، احزاب و سازمان‌های مختلف سیاسی حاکم و اپوزیسیون داخلی و قدرت‌های خارجی می‌باشد، و نمیتوان محمدرضاشاه را به تنهایی مسئول اوضاع نابسامان این دوره شناخت.

### دگرگونیهای ساختاری ۱۳۴۱-۱۳۵۷

با اینکه اصلاحات رضاشاه، ایران را در طی ۱۶ سال با شتابی تند به دامان سده بیستم کشانده بودند و شرایط اسفناک دوران قاجار به فراموشی سپرده شده بود، اما با این وجود ایران در اوایل دهه ۱۳۴۰ همچنان کشوری

تاریخ معاصر ایران شاهد دو مرحله از توسعه اقتصادی هدفمند بوده است. هر دوی این مراحل نیز پس از استحکام آرامش سیاسی در کشور امکان پذیر شدند. اولین دوره، اصلاحات بنیادی رضاشاه را در برمی‌گیرد، که بدنبال سرکوب آشوب‌های داخلی سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴، جلوگیری از هم‌پاشیدگی کشور و دستیابی کشور به امنیت ملی

بوجود آمد و با به تخت نشستن رضاشاه در ۱۳۰۴ در دستور روز قرار گرفت، که پایه‌های توسعه اقتصادی کشور را در طی ۱۶ سال بعد بنا گذاشت و تا امروز ساختار کشور از این اصلاحات تأثیرپذیر بوده است. اما اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ توسط نیروهای نظامی بریتانیایی کبیر و اتحاد شوروی و بدنبال آن خروج اجباری رضاشاه از ایران به اولین مرحله توسعه اقتصادی هدفمند پایان داد. از این تاریخ و تا زمستان ۱۳۴۱، که همزمان با آغاز اصلاحات ساختاری محمدرضاشاه می‌باشد، ایران به مدت ۲۱ سال دوران گذار از ناهمگونی به همگونی سیاسی را گذراند. در ۱۶ سال سلطنت رضاشاه قدرت بر روی فرد پادشاه تمرکز داشت، اما در ۱۳ سال بعد، که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پایان یافت، قدرت در بین قطب‌ها و جناح‌های سیاسی گوناگون دست به دست می‌شد، ولی هیچکدام از این مراکز قدرت از پایگاه سیاسی و اجتماعی مستحکم برخوردار نبودند. «طی شانزده سال گذشته، صحنه‌ی سیاسی - بویژه خیابانها - آرام بود. [...] ولی در سیزده سال بعدی، کشور از یک آشوب اجتماعی به آشوبی دیگر، از یک بحران سیاسی به بحرانی دیگر و از یک بلوای دیپلماتیک به بلوای دیگر دچار می‌شد.»<sup>۱</sup> با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر ساختار سیاسی کشور با تمرکز قدرت بر روی شخص شاه و یکپارچه شدن ارتش، شاه توانست در طول یک دهه قدرت خود را مستحکم کند. نمودار زیر مشخصه‌های ساختاری دوران پادشاهی ۵۳ ساله سلطنت رضاشاه و محمدرضاشاه را نشان میدهد، که بخوبی گویای دوران پیشرفت و پسرقت اقتصاد کشور در این نیم سده می‌باشد.

نمودار دوره‌های سازندگی و بحران در دوران پادشاهی سلطنت پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷)

پادشاهی محمدرضاشاه ۱۳۲۰-۱۳۴۱		پادشاهی رضا شاه ۱۳۰۴-۱۳۲۰
۱۳۵۷-۱۳۴۱	۱۳۴۱-۱۳۲۰	۱۳۲۰-۱۳۰۴
دوران ثبات، اقتدار و آرامش سیاسی و اداری	دوران نابسامانی، ناآرامی و بحرانهای سیاسی و اجتماعی	دوران ثبات، اقتدار و آرامش سیاسی و اداری
توقف اصلاحات ساختاری در جهت مدرنیزه کردن اقتصاد و اجتماع کشور	توسعه اقتصادی	توقف اصلاحات رضاشاهی و تسلط بی‌برنامگی و نابسامانی ساختاری
توسعه اقتصادی	زکود و بحران اقتصادی	توسعه اقتصادی

محمدرضاشاه پس از تثبیت قدرت‌اش اقدام به اصلاحات ساختاری و پیاده کردن برنامه‌هایی در جهت مدرنیزه کردن اقتصادی و اجتماعی کشور کرد. گرچه اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ ارسنجانی، وزیر کشاورزی وقت را باید درآمد دگرگونی ساختاری جامعه و اقتصاد کشور در این زمان شناخت. اما



ساختاری و در نهایت (۳) هدف اقتصادی برای حمایت از صنعت نوپای کشور از طریق بالابردن قدرت خرید مردم و افزایش تقاضا و بدین ترتیب تشکیل بازار برای کالاهای داخلی. در واقع این برنامه نوعی آشتی طبقاتی را در چارچوب منافع ملی ترویج می‌کرد، که به یک برنامه اقتصادی و اجتماعی سوسیال دموکراسی و یا سوسیال لیبرال مدرن نزدیک و در واقع آن چیزی بود که امروز بسیاری از کمونیست‌های سابق و سوسیال دمکرات‌های امروزی ایرانی خواستار آن هستند.

اولین دگرگونی‌های ساختاری در راستای بنیانگذاری جامعه و اقتصادی مدرن به اصلاحات حقوقی انقلاب مشروطه (قانون اساسی ۱۲۸۵ و متمم آن ۱۲۸۴) و دوران پادشاهی رضاشاه (قوانین مدنی ۱۳۰۹ و تجاری ۱۳۱۰) بازمی‌گردد، که در آنها حقوق پایه‌ای چون مالکیت شخصی، آزادی بیان، تجمیع و مطبوعات، مساوات در برابر قانون و غیره تضمین شدند و قوانین مربوط به محدوده و چارچوب قراردادهای تجاری، کار، رقابت، شراکت و وکالت و امثالهم به اجرا گذاشته شدند. بدنبال اصلاحات ۱۳۴۱ قوانین بازرگانی با هدف حمایت از بنگاه‌های خصوصی و امکان ایجاد شرکت‌های بزرگ در قالب شرکت‌های سهامی عام مورد تجدیدنظر قرار گرفتند. تصویب قانون تأسیس بورس بهادار و قانون مالیات‌های مستقیم در ۱۳۴۵، قانون شرکت‌های سهامی در سال ۱۳۴۷ و قانون کار در سال ۱۳۴۹ از جمله این دگرگونی‌های ساختاری می‌باشند. همزمان با این قوانین، قوانینی چون قانون محاسبات عمومی در سال ۱۳۴۹، قانون برنامه و بودجه و قانون پولی و بانکی در سال ۱۳۵۱، قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی در سال ۱۳۵۴ و قانون جامع تأمین اجتماعی در همین سال، شکلی مدرن به اقتصاد ایران دادند و چارچوب حقوقی مدرنی برای تأسیس، رشد و فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی بوجود آوردند. در همین چارچوب حقوقی بود که در طی دهه ۱۳۴۰ و نیمه اول دهه ۱۳۵۰ شرکت‌های نسبتاً بزرگی چون کارخانجات ایران ناسیونال (ایران خودرو امروز)، گروه‌های صنعتی ملی، بهشهر، البرز، خاور و شهریار، بانک‌های خصوصی ایران و ژاپن، صنایع شهریار، داریوش و صندوق‌های پس‌انداز مسکن و فروشگاه‌های زنجیره‌ای ایران، و کوروش و هتل‌های بزرگ و مدرن بوجود آمدند.<sup>۳</sup> حوزه فعالیت‌های این گروه‌های صنعتی و خدماتی، برخلاف تصور بسیاری از منتقدین، به بازار داخلی محدود نمی‌شد و حداقل بازار منطقه، بویژه کشورهای خلیج فارس را نیز در برمی‌گرفت، که باید آن را به‌عنوان اولین قدم‌ها در راه جهانی شدن و ورود بنگاه‌های داخلی به بازار جهانی قلمداد کرد. بویژه از دهه ۱۳۵۰ به بعد بنگاه‌های ایرانی در بازارهای منطقه‌ای به‌بازاریابی مشغول بودند. لازم به یادآوریست، که در تمامی کشورهای پیشرفته، جهانی شدن فعالیت‌های اقتصادی بنگاه‌های ملی از طریق بازاریابی منطقه‌ای شروع شدند. از طرف دیگر مدرنیته کردن قوانین بازرگانی و وجود امنیت قضایی اقتصادی ایران را به مرکز بنگاه‌های صنعتی، خدماتی و مالی بین‌المللی در خاورمیانه بدل کرده بود.

### نتایج اقتصادی دگرگونی‌های ساختاری ۱۳۴۱-۱۳۵۷

طی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۵۵ اقتصاد ایران یکی از پرجنب و جوش‌ترین مناطق دنیا بشمار می‌رفت. اقتصاد ایران به‌استثنای مدت زمان کوتاهی در اوایل دهه ۱۳۴۰ و بدنبال بحران جهانی ۱۳۵۴/۱۳۵۵ از پویایی چشمگیری برخوردار بود. بررسی خصوصیات رشد تولید ناخالص ملی کشور نشان از ۴ دوره تعیین کننده دارد: (۱) در دوره اول، که بحران سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱

عقب‌مانده و جهان سومی بود، بویژه که ۲۱ سال نابسامانی و بی‌ثباتی سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ تأثیرات منفی بسیاری بر اقتصاد کشور و رشد آن گذاشته بود. این اختلال، زمانی صورت گرفته بود که تمامی کشورهای جنگ‌زده اروپای باختری همزمان توانسته بودند با اتکاء به حمایت سیاسی، مالی و نظامی ایالات متحده آمریکا بر ویرانه‌های جنگ غلبه کرده، ساختار اقتصادی، اجتماعی و اداری‌اشان را بازسازی و نوسازی کنند و با دستیابی به نرخ بالایی از رشد اقتصادی بر مشکلاتشان و حتا بر معضل بیکاری غلبه کرده و به اشتغال کامل همراه با ثبات نسبی قیمت دست یابند. با اینکه بویژه دولت ایالات متحده آمریکا به ایران و بویژه به دولت مصدق باحسن نیت و حتا تمایل می‌نگریست و در چنین شرایطی ایران می‌توانست با کمک «برنامه مارشال» ایالات متحده به ساختن اقتصاد ویرانش و توسعه کشور بپردازد، همه این فرصت‌ها از دست داده شد. بدین ترتیب در آستانه «انقلاب سفید» ۱۳۴۱، فاصله ایران از کشورهای صنعتی به مراتب بیشتر از ۲۱ سال پیش از آن بود.

ایران در آستانه اصلاحات ۱۳۴۱ همچنان ساختاری فئودالی داشت. در سال ۱۳۳۵ فقط یک سوم جمعیت ۱۹ میلیونی کشور ساکن مناطق شهری (از ۵۰۰۰ نفر به بالا) بودند و نرخ افزایش مهاجرت از دهات به شهرستان‌ها چیزی حدود ۲٪ می‌بود. میانگین سن جمعیت کشور ۲۰/۲ سال بود و تنها ۱۵٪ مردم توانایی خواندن و نوشتن داشتند. با این وجود مشکل بیکاری در کشور به چشم نمی‌خورد، زیرا اقتصاد کشاورزی و سیستم فئودالی عقب‌مانده توانایی جذب نیروی کار جوان را داشت. در سال ۱۳۴۰ درآمد سرانه ۱۹۵ دلار و فقر و بیسوادی جزء جدایی ناپذیر ایران پیش از اصلاحات بود.

- با وجود همه انتقاداتی که به سیاست اقتصادی پنج سال آخر پادشاهی محمدرضاشاه وارد است، دستاوردهای شگرف فرایند مدرنیزاسیون اقتصاد و جامعه کشور در ۱۰ سال میان ۱۳۴۱-۱۳۵۱ کارنامه اصلاحات سیاسی و اقتصادی او را درخشان می‌سازند، بدون آنکه نیازی به اشاره به ورشکستگی اقتصادی جمهوری اسلامی باشد.

برنامه محمدرضاشاه برای مدرنیته کردن اقتصاد ایران، که از بهمن ۱۳۴۱ در دستور کار قرار گرفت، بر مبنای دیدگاهی ملی بنا شده بود (نگاه کنید به «مقایسه ی سه مدل توسعه ی اقتصادی» در همین شماره تلاش)، که از یک طرف حول محور توسعه اقتصادی در چارچوب فعالیت‌های آزاد اقتصادی و آزادی فردی نسبی و از طرف دیگر حول محور عدالت اجتماعی برای آحاد مردم می‌چرخید. سیستم اقتصادی آمیخته‌ای بود از برنامه‌ریزی دولتی و فعالیت‌های بخش خصوصی. حمایت دولت از بخش خصوصی شامل کمک به شکل‌گیری این بخش به‌عنوان نیروی اجتماعی، حمایت‌های سرمایه‌ای، پشتیبانی در بکارگیری مدیریت مدرن و دفاع از این بخش در مقابله با رقیبان خارجی و امثالهم می‌شد. به بیان دیگر دولت در شکل‌گیری بخش خصوصی پیشگام بود. از طرف دیگر دولت با تضمین برخورداری آحاد مردم از حداقل تأمین غذایی، پوشاک، مسکن، خدمات درمانی و تحصیلی سعی در کاهش اختلافات طبقاتی و بالا بردن سطح رفاه اجتماعی را داشت. سیاست «عدالت اجتماعی» بدنبال سه هدف اساسی بود: (۱) هدف اجتماعی برای حفظ انسجام (coherence) جامعه، کاهش اختلاف طبقاتی، بالا بردن سطح زندگی مردم و گسترش رفاه اجتماعی، (۲) هدف سیاسی برای بالابردن مشروعیت نظام و جلب حمایت درازمدت مردم از اصلاحات

ساختاری را کمرنگ می‌کند. نگاهی دقیقتر به دوران سازندگی محمدرضا شاه به‌ما نشان می‌دهد، که بهترین دوران رشد و توسعه اقتصادی کشور در دو دوره‌ای صورت گرفته است، که قیمت نفت افزایش نیافته و حتا بسیار نازل بود و هنوز برنامه‌های نوسازی کشور جای خود را به بلندپروازی‌هایی چون «زاین خاورمیانه» نداده بودند. در واقع در بین سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ شالوده توسعه اقتصادی ایران بر اصلاحات ساختاری این ۱۰ سال بنا شده بود و نه بر درآمد هنگفت نفت بدنبال چند برابر شدن قیمت نفت. البته در همین ۱۰ سال نیز درآمد نفتی کشور نیز بالا می‌رفت، اما این مسئله خود ناشی از افزایش توانایی فنی صنایع نفت در صادرات بود. به بیان دیگر، آنگاه که درآمد نفت به ناکاه به صورت سرسام‌آوری افزایش یافت، آن شالوده پایدار نیز به خطر افتاد که به آن اشاره خواهیم کرد.

ما برای نشان دادن این معضل جدولی را تهیه کرده‌ایم که ارتباط قیمت نفت و رشد تولید ناخالص ملی ایران را نشان می‌دهد.

جدول ۱: ارتباط قیمت نفت و توسعه اقتصادی ایران (۱۳۴۱-۱۳۵۵)

دوره های مختلف اصلاحات محمدرضا شاه	میانگین قیمت نفت خام ایران (به دلار)	میانگین رشد تولید ناخالص ملی (به درصد)	میانگین تورم (به درصد)
برنامه های عمرانی ۱۳۴۶-۱۳۴۱	۱/۷۸	۹/۸	۳/۱*
برنامه های عمرانی ۱۳۴۶-۱۳۵۱	۱/۸۸	۱۱/۲	
۱۳۵۲	۵/۳۴	۳۳/۹	۹/۴
۱۳۵۳	۱۱/۸۸	۴۱/۶	۱۴/۷
۱۳۵۴	۱۰/۶۷	۵/۱	۱۲/۸
۱۳۵۵	۱۱/۶۲	۱۳/۰	۱۱/۳

\* میانگین تورم در آخر هر سال (منبع: بانک مرکزی) ۱۳۵۲-۱۳۵۵ میانگین تورم در طول یکسال (منبع: World Bank, World Tables)

منبع: بانک مرکزی ایران، بانک جهانی

جدول بالا بخوبی ارتباط میان قیمت نفت، رشد تولید ناخالص ملی و تورم را نشان می‌دهد. ما پیش از این بر اصلاحات حقوقی و ساختاری این دوره اشاره کردیم. در واقع آغاز اصلاحات اجتماعی و اقتصادی محمدرضا شاه آغاز غلبه امید و جنب‌وجوش اجتماعی بر فرسودگی و ناامیدی سال‌های گذشته بود. جنبه روانی این اصلاحات نکته دیگری بود که مکمل اصلاحات ساختاری این دوره شد.<sup>۵</sup> اما زیربنای این امید بهبودی روزمره زندگی مردم و اقتصاد کشور بود. آنچه که در جدول بالا بخوبی پدیدار است، این است که با وجود قیمت پایین هر بشکه نفت خام، که میانگین آن در ۱۰ سال میان ۱۳۴۱-۱۳۵۱ ۱/۳۸ دلار برای هربشکه بود، کشور توانایی توسعه اقتصادی پایدار خود را در طی دو دوره پنج ساله نه تنها حفظ کرده، بلکه گسترش هم داده است. در ۵ ساله اول اصلاحات میانگین رشد سالانه تولید ناخالص ملی ایران ۹/۸ درصد بود، در ۵ ساله دوم به ۱۱/۲ درصد رسید. برنامه‌های زیرسازی (infrastructure) اقتصادی، که در راستای پروژه صنعتی کردن کشور صورت می‌گرفتند، نقش اساسی در رشد بالای اقتصاد کشور در این دهه پربار ایفا کردند. با بالا رفتن توانایی فنی در افزایش صادرات نفت درآمد ارزی کشور افزایش می‌یافت و مانند سوخت برای موتور توسعه کشور عمل می‌کرد. اما سهم درآمد نفتی در تولید ناخالص ملی در طی این مدت از ۱۲ درصد به یک چهارم تولید ناخالص ملی افزایش یافت. نگاهی به سهم بخش‌های مختلف در تولید ناخالص ملی ایران در جدول ۲ گویای این امر می‌باشد. در واقع اصلاحات ساختاری محمدرضا شاه موتور توسعه اقتصادی کشور در این دوره بودند و درآمد نفتی نقش سوخت برای این موتور تازه را ایفا می‌کرد. مشخصه مهم دیگر توسعه اقتصادی ایران در این دوره ثبات

را دربرمی‌گیرد، میانگین رشد واقعی تولید ناخالص ملی کشور بیش از ۴/۴ درصد بود. (۲) رشد تولید ناخالص ملی در دوره دوم، که مصادف با برنامه‌های عمرانی سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶) و اصلاحات ساختاری ۱۳۴۱ می‌باشد، به ۹/۸ درصد رسید. (۳) در دوره سوم که برنامه‌های عمرانی ۱۳۴۶-۱۳۵۱ را دربرمی‌گیرد، رشد تولید ناخالص ملی کشور به ۱۱/۲ درصد افزایش یافت، که در واقع ثمرات مثبت اصلاحات ساختاری دوره دوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶) را نشان می‌دهد. (۴) دوره چهارم، که مصادف است با برنامه‌های عمرانی پنجم که با انقلاب اسلامی به پایان رسید، تحت تاثیر افزایش قیمت نفت قرار گرفت. بواسطه درآمد هنگفت نفت رشد تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۵۲ به ۳۳/۹ درصد و در سال ۱۳۵۳ به ۴۱/۶ درصد دست یافت. در سال ۱۳۵۴ بدنبال بحران اقتصاد جهانی و کاهش قیمت نفت به نرخ ۱۱/۲ درصد اقتصاد کشور، که از ۱۳۵۲ به درآمد بالای نفت بیش از پیش وابسته شده بود، با مشکلات روبرو شد و تولید ناخالص داخلی به ۵/۱ درصد کاهش یافت. با پدیدار شدن نشانه‌های غلبه بر بحران جهانی و افزایش مجدد قیمت نفت رشد تولید ناخالص داخلی به ۱۳ درصد افزایش یافت. در دوره شانزده ساله میان ۱۳۳۹-۱۳۵۵ تولید ناخالص داخلی از ۴ میلیارد دلار در سال ۱۳۴۰ به ۵۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۴ افزایش یافت، که بیش از ۱۳/۲۵ برابر شده بود. در همین مدت زمان نیز درآمد سرانه کشور ۸/۲۱ برابر شد و از ۱۹۵ دلار به ۱۶۰۰ دلار افزایش یافت و در سال ۱۳۵۵ حتا به ۱۸۱۰ دلار رسید.<sup>۴</sup> در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تولید ناخالص داخلی حتا از مرز ۷۰ میلیارد دلار گذشت، که ۱۷/۵ برابر تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۴۰ بود. با وجود افزایش جمعیت کشور از ۲۲/۳۴ میلیون در سال ۱۳۴۰ به ۳۵/۴۳ میلیون نفر در ۱۳۵۶ و ۳۶/۶۲ میلیون نفر ۱۳۵۷، درآمد سرانه کشور در سال ۱۳۵۶ به ۱۸۷۰ دلار و در سال ۱۳۵۷ به ۱۵۱۰ دلار رسید، که در سال ۱۳۵۶ به ۹/۶ و در ۱۳۵۷ به ۷/۷ برابر درآمد سرانه کشور در سال پیش از اصلاحات رسید. اگر نگاهمان را به نیروی کار کشور، که شامل افراد ۱۲ سال به بالا می‌شد، در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ معطوف کنیم، که ۱۰/۱۳ میلیون (۸/۶۳ میلیون مرد و ۱/۴۷ میلیون زن) در سال ۱۳۵۶ و ۱۰/۴۴ میلیون (۸/۸۸ میلیون مرد و ۱/۵۶ میلیون زن) در سال ۱۳۵۷ را در برمیگیرد، میانگین درآمد سرانه نیروی کار کشور در ۱۳۵۶ به ۶۵۴۰ دلار و به ۵۲۹۷ دلار در ۱۳۵۷ می‌رسد. به این درآمد بالا باید انبوهی از خدمات دولتی رایگان یا بسیار ارزان قیمت چون خدمات آموزشی و دانشگاهی، درمانی، بیمه‌های اجتماعی، برق، آب، سوخت و امثالهم را نیز افزود، تا بتوانیم به‌چهره‌ای واقعی‌تر از میزان پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی دست یابیم. اما شرکت ۱۵ درصدی زنان در تولید ناخالص داخلی کشور از یکسو نشان از پافشاری ساختارستنی خانواده بر نقش سنتی زن به عنوان مادر و زن خانه‌دار در جامعه دارد و از سوی دیگر نشان از کفایت درآمد سرانه مردان برای امرار معاش خانواده‌های ایرانی. در مجموع جامعه ایرانی تنها پس از دو دهه از رفاه اجتماعی نسبی برخوردار شده بود.

بررسی آمار بالا تصویر واقعی از وضعیت دوران سازندگی محمدرضا شاه را نشان نمی‌دهد و بیشتر این شبهه را بوجود می‌آورد، که نفت عامل تعیین کننده در اقتصاد و رشد کشور بوده است، چیزی که نه تنها مردم عادی به آن ایمان دارند، بلکه حتا تاریخ‌شناسان و بسیاری از اقتصاددانان معتبر نیز آن را مکرراً ترویج می‌دهند. با آنکه نقش «نفت» و درآمد نفتی غیر قابل انکار است، اما این درآمد، بدون توجه به رقمش، در نبود برنامه‌های عمرانی و سازندگی نمی‌تواند به‌خودی‌خود سازندگی بوجود آورد. در ضمن تاکید بر نقش نفت و بزرگ جلوه دادن آن، نقش دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های

کشور مجموعه‌ای از تصمیمات بلندپروازانه، کشور را دچار بحران اقتصادی کرد، که معضل اصلی آن تورمی بالا بود. برای مردمی که به تورم ۳ - ۴ درصدی خو کرده بودند، تورم بیش از ۱۲ درصد (میانگین تورم بین ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵) به‌سختی قابل پذیرش بود. بدین ترتیب از ۱۳۵۲ یکی از مشخصه‌های اصلی توسعه اقتصادی پایدار - ثبات ارزش داخلی و خارجی پول ملی - به‌مخاطره افتاد.

اما مشخصه‌های توسعه اقتصادی در این دوره چه بودند؟ جدول ۲ بخوبی تغییرات تولید ناخالص ملی و اجزاء و بخش‌های آن را در ۱۶ سال به‌نمایش می‌گذارد. میان ۱۳۳۹ - ۱۳۵۴ نرخ سالانه رشد اقتصادی ۱۲/۴ درصد بوده است. جدول فوق از طرف دیگر نشان می‌دهد، که رشد سرمایه‌گذاری نسبت به مصرف سریعتر بوده است، که خود عامل بازدارنده تورم می‌باشد. جالب توجه است، که میان ۱۳۳۹ - ۱۳۵۳ هم مصرف دولتی (۱۷/۱٪) و هم سرمایه‌گذاری دولتی (۲۵/۲٪) از رشد سالانه بالاتری نسبت به بخش خصوصی (مصرف ۷/۷٪، سرمایه‌گذاری ۱۰/۲٪) برخوردارند. اما اگر نگاهمان را از آغاز دوره برنامه‌های عمرانی چهارم یعنی ۱۳۴۶ به‌بعد معطوف کنیم، نسبت رشد سالانه دو بخش دولتی و خصوصی فرق می‌کند، زیرا در برنامه‌های عمرانی سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶) دولت بطور بسیار گسترده‌ای در شالوده ریزی نوین اقتصاد کشور، تشکیل بنگاه‌های تولیدی و تجاری نقش داشت. سهم بالای دولت در این دوره و تا حدودی دوره بعد ناشی از نقش کلیدی دولت در اجرای پروژه‌های بزرگ سدسازی، ساختن بندرها، راه‌های آسفالته، ساختن راه‌آهن، گسترش رادیو و تلویزیون، تأسیس مدارس و دانشگاه‌های جدید، سینماها، اماکن عمومی، برپایی صنایع ماشین‌سازی، ذوب‌آهن، پتروشیمی، الکترونیک، اتومبیل‌سازی، تأسیس درمانگاه‌های کوچک و متوسط در تمامی نقاط کشور و بیمارستان‌های بزرگ در شهرستان‌ها و بسیاری دیگر از چنین پروژه‌ها می‌باشد، که چهره کشور را عوض کردند و ایران را به‌عنوان نمونه‌ای موفق برای رشد، توسعه و مدرنیزه کردن ساختار یک جامعه سنتی تبدیل نمودند. با همه نقش گسترده و فعال دولت در سازندگی و دگرگونی اقتصادی کشور، اما از برنامه‌های عمرانی چهارم به‌بعد و در طی برنامه‌های عمرانی پنجم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نسبت به سرمایه‌گذاری دولتی بالاتر رفت. این نشان می‌دهد، که بر طبق مدل اقتصادی «ب»، بتدریج از نقش دولت در اقتصاد کاسته و بر نقش بخش خصوصی افزوده می‌شود، که توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران در این زمان را از دیدگاه نظری شرح می‌دهد.

نکته دیگری، که در جدول ۲ بخوبی مشاهده می‌شود، رشد سالانه نسبتاً ناچیز ۳/۷ درصدی بخش کشاورزی میان ۱۳۳۹ - ۱۳۵۴ می‌باشد. رشد بالاتر این بخش در سال‌های آخر را باید ناشی از مکانیزه کردن تولید در این بخش و تغییرات ساختاری چون تعاونی‌های کشاورزی دانست. میان ۱۳۳۹ - ۱۳۵۴ بخش صنعت با رشد سالانه ۱۱/۹ درصد، میان ۱۳۴۶ - ۱۳۵۴ با رشد سالانه ۱۳/۳ درصد و میان ۱۳۵۰ - ۱۳۵۴ با رشد سالانه ۱۶/۰ درصد ساختار اقتصاد کشور را به سوی اقتصادی صنعتی دگرگون ساخت. با مدرنیزه کردن ساختار جامعه و گسترش شهروندی نیاز به بسیاری از خدمات اجتماعی بالا می‌رود. گسترش و رشد چشمگیر خدمات در این مدت زمان ناشی از این دگرگونی‌هاست و شامل حمل و نقل، ارتباطات، خدمات بانکی و بیمه، عمده و خرده‌فروشی، خانه سازی و خدمات عمومی و خصوصی می‌شود. رشد چشمگیر صنعت و خدمات نسبت به کشاورزی تا حدود زیادی بیانگر دگرگونی‌های عمیق اجتماعی بوده است. به‌بیان دیگر، اصلاحات محمدرضا شاه، ایران را صنعتی کرد و جامعه را به‌سوی شهرنشینی کشاند.

نسبی قیمت و عدم حضور پدیده‌ای چون تورم بالا بود، پدیده‌ای که در کشورهای جهان سوم مرسوم است. ثبات سیستم پولی و اقتدار پول ملی کشور در ۱۶ سال آخر پادشاهی محمدرضا شاه ناشی از همین ثبات ارزش ریال در این دوران سازندگی کشور بود. در تمامی ۱۰ سال ۱۳۴۱-۱۳۵۱ میانگین تورم ۳/۱ درصد بود. - چیزی معادل تورم در کشورهایی چون آلمان فدرال که مهد ثبات قیمت در جهان‌اند - ثبات ارزش داخلی پول ملی را ثبات ارزش خارجی ریال در مقابل پول‌های معتبر جهانی بویژه دلار ایالات متحده تکمیل می‌کرد. حتا در سال‌های تورم‌زای پس از این دوره ریال ایران ارزی معتبر بود و هر ایرانی، هم‌چون هر اتریشی که از بچگی میدانست که هر ۷ شیلینگ یک مارک آلمان می‌شود و این نرخ برای همیشه دست نخوردنی است، می‌دانست که نرخ هر دلار ایالات متحده ۷۰ ریال است.

جدول ۲: تغییر تولید ناخالص ملی ۱۳۳۹-۱۳۵۴، اجزاء و بخشهای آن (درصد، به قیمت ۱۳۵۱)

	۱۳۵۴	۱۳۵۳-۱۳۵۰	۱۳۵۳-۱۳۴۶	۱۳۵۳-۱۳۳۹	
بخش خصوصی	۱۲/۳	۱۳/۲	۹/۸	۷/۷	خصوصی
	۱۶/۸	۲۶/۵	۲۲/۵	۱۷/۱	دولتی
بخش دولتی	۱۰۰/۷	۲۰/۸	۱۳/۲	۱۰/۲	خصوصی
	۵۱/۱	۱۹/۶	۱۵/۰	۲۵/۲	دولتی
تولید ناخالص ملی					۳/۴
کشاورزی					۶/۸
صنعت					۱۱/۹
خدمات					۲۰/۰
نفت و گاز					-۱۱/۱
تولید ناخالص داخلی					۵/۱

منبع: سازمان برنامه و بودجه

اما از ۱۳۵۲ بدنبال افزایش ناگهانی قیمت هر بشکه نفت خام ایران به ۵/۳۶ دلار و در پی آن به ۱۱/۸۸ دلار در ۱۳۵۳ اقتصاد کشور توازن خودش را از دست داد و درآمد هنگفت نفت در پرتو سیاست بلندپروازانه «دروازه‌های تمدن بزرگ» و «ژاپن خاورمیانه» اقتصاد کشور را دچار مشکلات عمده‌ای چون کمبود نیروی کار، پایین بودن نسبت نرخ رشد عرضه به تقاضا، عدم توانایی ساختاری کشور در افزایش واردات کالاهای مصرفی برای برطرف کردن نیازهای کشور. با بالا رفتن درآمد نفت ساده‌انگاری - درآمد بیشتر، رشد اقتصادی بالاتر - جای خود را به‌درایت اقتصادی در مدیریت کشور داد. از این تاریخ به‌بعد نفت بود، که نرخ بالای رشد تولید ناخالص ملی کشور را تعیین می‌کرد، نه اصلاحات ساختاری. جدول ۱ این معضل را بخوبی نشان می‌دهد. با افزایش قیمت نفت از ۱۳۵۲ به‌بعد رشد تولید ناخالص ملی در این سال به ۳۳/۹ درصد و در ۱۳۵۳ حتا به ۴۱/۶ درصد می‌رسد. اقتصاد کشور توانایی جذب و حفظ چنین نرخ بالایی از رشد اقتصادی را نداشت و در سال ۱۳۵۴ رشد اقتصاد کشور به ۵/۱ درصد سقوط کرد. در چنین اوضاعی بنظر می‌رسید، که نفت و درآمد نفتی به‌جای سوخت بودن برای موتور اصلاحات، به مانعی بزرگ تبدیل شده بود. اما مشکل نفت نبود، بلکه تسلط ساده‌انگاری اقتصادی بر سیاست کشور این مشکلات را دامن زده بود. پادشاه کشور که تا این زمان اندیشمندانه عمل کرده بود، تحت تأثیر این ساده‌انگاری اقتصادی چون خانی که امسال محصول زیادی را درو کرده است به‌گشاده‌دستی روی می‌آورد و همه رعیت‌هایش را در این ثروت خدادادی سهیم می‌کند، بدون کمترین عاقبت‌نگری. به‌دنبال این چرخش بنیادی در برنامه توسعه اقتصادی

نظام سیاسی همچنان در ساختار استبدادی خود دوران کهنش را می‌گذرانید و از انعطاف مورد نیاز برخوردار نبود. از طرف دیگر «نیروهای» اپوزیسیون از یکسوی در کهنوت سیاسی و از سوی دیگر غرق در طغیان کودکانه دچار همان نانعطافی بودند، که رژیم پادشاهی به آن دچار بود. افزون بر این فرهنگ سیاسی تمامیت‌خواهی وضعیت سیاسی فلج‌کننده‌ای در کشور بوجود آورده بود، بدون اینکه نشانی از ارجحیت چاره‌جویی برای غلبه بر مشکلات کشور نسبت به منافع حزبی، مسلکی و شخصی دیده شود. به هررو، ساختار سیاسی کشور، بویژه در سال‌های پایانی پادشاهی محمدرضاشاه، پاسخگوی نیازهای جامعه و اقتصاد رو به توسعه را نبود. ایران در ساختار و فرهنگ سیاسی‌اش با سماجتی ناباورانه جهان‌سومی مانده بود. از نظر اقتصادی اما، کارنامه رژیم حاکم در مجموع درخشان بود. اگر ۱۰ سال اول برنامه‌های عمرانی محمدرضاشاه و دولتمردانش با وجود قیمت نازل نفت دستاوردهای شگرفی به ارمغان آوردند و توانایی کشورهای روبه توسعه برای غلبه بر عقب‌افتادگی و هدایت رشد اقتصادی فرای شعارهای جهان‌سومی و مظلوم‌نمایانه به نمایش گذاشتند، مشکلات بیشمار اقتصادی کشور، از ۱۳۵۲ به بعد، مرزهای طبیعی روش مستبدانه تحمیل نرخ بالای توسعه اقتصادی را از طریق تحمیل تورم به همه بلندپروازان جهان‌سومی نیز نشان دادند و پوشالی و تجملی بودن رشد نجومی ولی ناپایدار اقتصاد کشور در سال‌های آخر عمر پادشاهی محمدرضاشاه عیان ساختند. یکی از عوامل مهمی که در کشور ما تورم‌زاست، فرهنگ ارجحیت مصرف به پس انداز در میان مردم است. به همین دلیل هرگونه افزایش درآمد مردم پتانسیل تورم را باخودش همراه دارد. پیش از بالا بردن توانایی عرضه برای ارضای این تقاضای افسارگسیخته، هرگونه تقسیم ثروت در راستای نوعی سیاست «عدالت اجتماعی» در کشورهایی چون ایران به تورم می‌انجامد و تسلط گرایش‌های پوپولیستی بر سیاست عقلایی را به نمایش می‌گذارد، مشکلی که ایرانی آزاد و دمکرات در آینده نیز با آن درگیر خواهد بود.

با وجود همه انتقاداتی که به سیاست اقتصادی پنج سال آخر پادشاهی محمدرضاشاه وارد است، دستاوردهای شگرف فرایند مدرنیزاسیون اقتصاد و جامعه کشور در ۱۰ سال میان ۱۳۴۱-۱۳۵۱ کارنامه اصلاحات سیاسی و اقتصادی او را درخشان می‌سازند، بدون آنکه نیازی به اشاره به ورشکستگی اقتصادی جمهوری اسلامی باشد.

### یادداشتها:

۱. آبراهامیان، ی.، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۹، ص. ۲۰۹
۲. رجوع کنید به: پاینده، م.، رضاشاه بنیانگذار توسعه اقتصادی ایران، در: تلاش، ویژه‌نامه رضاشاه، سال چهارم، شماره ۲۰، هامبورگ، شهریور/مهر ۱۳۸۳، صص. ۱۷۷-۱۸۷
۳. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: بستری برای رشد نطفه‌های قرن ۲۱: چرا باید پس از ۲۵ سال منتظر اظهار نظر مجمع تشخیص مصلحت ماند؟، در: اقتصاد ایران، مهر ۱۳۸۳، ص. ۱۰
۴. مقایسه کنید با: Amuzegar, J.: Iran: An Economic Profile, Washington, D.C., 1977, p. 248
۵. برای آشنایی با شرایط اجتماعی این دوره رجوع کنید به: عالیخانی، ع. ن.، خاطرات دکتر علیقلی عالیخانی، وزیر اقتصاد (۱۳۴۱-۱۳۴۸)، تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲، ج. لاچوردی، ح.، خاطرات عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۱-۱۳۵۶)، طرح تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۸

اگر در سال ۱۳۴۱ شاغلین کشور ۵۲/۳ درصد در بخش کشاورزی و ۲۴/۱ درصد در صنعت (همراه با صنعت نفت) و ۲۳/۶ درصد در بخش خدمات اشتغال داشتند، در طی فقط ۱۰ سال یعنی در سال ۱۳۵۱ بیش از ۱۰٪ از شاغلین در بخش کشاورزی کاسته و حدود ۷ درصد به شاغلین بخش خدمات و بیش از ۵/۵ درصد به شاغلین بخش صنعت افزوده شد. در سال ۱۳۵۴ فقط ۳۴/۴ درصد از نیروی کار کشور در بخش کشاورزی کار می‌کنند و ۳۵/۱ درصد در بخش صنعت و ۳۰/۵ درصد در بخش خدمات اشتغال داشتند. بدین ترتیب برای اولین بار صنعت و خدمات، که عمدتاً در شهرستان‌ها مستقر بودند، دوسوم نیروی کار کشور را جذب خود کردند. اما با توجه به سهم پایین ۹/۴ درصدی کشاورزی در تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۵۴ اشتغال یک سوم نیروی کار کشور در این بخش زیاد بنظر می‌رسد و نشان از پتانسیل انتقال بخشی از شاغلین در این بخش به بخش‌های صنعت و خدمات دارد. لازم به یادآوریست، که در اواخر دوره چهارم و اوایل دوره پنجم برنامه‌های عمرانی در ایران مشکلی، بنام بیکاری از کشور رخت بر بسته بود و جای خود را به کمبود نیروی کار آزموده و ورزیده داده بود، معضلی که به‌تندی با ورود نیروی کار خارجی، که در سال‌های آخر پادشاهی محمدرضاشاه مرسوم شده بود، قابل حل نمی‌باشد. افزایش دستمزد شاغلین نتیجه مستقیم این وضعیت در بازار کار کشور بود.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، ساختار واردات و صادرات کشور است. میان سال ۱۳۴۱ (آغاز برنامه عمرانی دوم) تا ۱۳۵۴ (آغاز برنامه‌های عمرانی پنجم) واردات کشور شامل از ۵۳/۵ درصد به ۵۳/۰ درصد کالاهای نیمه‌ساخته، از ۲۱/۰ درصد به ۳۰/۰ درصد کالاهای سرمایه‌ای و از ۲۵/۵ درصد به ۱۷/۰ درصد کالاهای مصرفی رسید، که خود نشان از توانایی روزافزون کشور در برطرف کردن نیازهای کالاهای مصرفی‌اش و مصرف سرمایه کشور برای تهیه ماشین‌آلات برای ادامه فرایند مدرنیزه کردن اقتصاد کشور می‌باشد. از طرف دیگر در طی همین مدت وضعیت صادرات غیر نفتی کشور از ۱۰۰ درصد کالاهای سنتی در سال ۱۳۴۱ به ۷۵/۴ درصد کالاهای سنتی و ۲۴/۶ درصد کالاهای صنعتی نوین در سال ۱۳۵۴ رسید، که بخوبی نشان می‌دهد که ایران تا حدودی در بازاریابی برای کالاهای صنعتی کشور موفق بوده است. از طرف دیگر این موفقیت نشان از بالا رفتن کیفیت کالاهای صنعتی کشور در رقابت با تولیدکنندگان خارجی‌شان دارد.

### سخن پایانی

در این نوشتار کوتاه امکان بررسی جزئیات اصلاحات ساختاری محمدرضاشاه نبود. ما کوشش را بر این گذاشتیم، که نشان دهیم، که نقش اصلاحات ساختاری در توسعه اقتصادی کشور به مراتب تعیین‌کننده‌تر از نقش نفت و درآمد نفتی بوده است. به بیان دیگر دوره ۱۰ ساله ۱۳۴۱-۱۳۵۱ را، که از نظر اقتصادی بسیار کوتاه می‌باشد، باید پس از اصلاحات ساختاری رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) مهمترین دوره شالوده‌ریزی اقتصادی مدرن در تاریخ معاصر کشور قلمداد کرد. هر دوی این دو دوره از دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی و اقتصادی، در سایه یک رژیم سیاسی همگون و آرامش سیاسی صورت گرفت، که در نهایت با تمرکز اقتدار سیاسی رژیم بر شخص پادشاه همراه بودند. اگر در سال‌های اولین اصلاحات، اقتدار سیاسی متکی بر شخصیت پادشاه برای اجرای اصلاحات «مفید» بود، با عمیق شدن تحولات اجتماعی و گسترش شهرنشینی و شهروندی این وضعیت سیاسی پاسخگوی نیازهای جامعه‌ای نبود، که با شتاب در حال مدرنیزه شدن بود. با وجود تمام دگرگونی‌های عمیق اجتماعی

دکتر عبدالمجید مجیدی دو دهه‌ونیم در دوره پیش از انقلاب در صحنه مدیریت اجرایی و اداره کشور عهده‌دار مقام‌ها و مسئولیت‌های گوناگونی بویژه در عرصه اقتصاد کشور بود. دکتر مجیدی پس از اخذ لیسانس از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سن ۲۱ سالگی به‌قصد ادامه تحصیل عازم پاریس شد و در زمستان ۱۳۳۱ با درجه دکترا به ایران بازگشت. وی پس از یک دوره چهارساله انجام خدمات دولتی در سمت کمک کارشناس اقتصادی در سازمان برنامه و بودجه عازم آمریکا و در دانشگاه هاروارد به‌درجه فوق لیسانس مدیریت دولتی نائل گردید.

فعالیت‌های شغلی و مقام‌های دولتی وی از سال ۱۳۳۱ آغاز گردید. کارآموزی وکالت به مدت دوسال / کار در بانک توسعه صادرات / کارشناس سازمان برنامه و بودجه / معاون نخست وزیر (هویدا) و رئیس دفتر بودجه ۱۳۴۴ / وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی به مدت ۲ سال / وزیر کار و امور اجتماعی از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ / از دیماه ۱۳۵۱ تا استعفا کابینه هویدا مردادا ۱۳۵۶ وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه / و پس از آن تا دوره انقلاب اسلامی دبیر کل بنیاد شهبانو فرح پهلوی بود.

وی در دوره دولت شاهپور بختیار بازداشت و خوشبختانه در نخستین روزهای انقلاب اسلامی از زندان گریخت و پس از سه و ماه و نیم زندگی مخفی در ایران موفق به خروج از ایران شد.

بررسی اجمالی اوضاع اقتصادی ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که امروز بعنوان الگوی توسعه اقتصادی بویژه بخش خصوصی در ایران مورد توجه محافل اقتصادی قرار دارد، حاصل گفتگوی تلاش با ایشان می‌باشد که در زیر با هم می‌خوانیم.

## پشتوانه تصمیم‌های ما، باورمان به تجددخواهی ایرانیان بود!

گفتگو با عبدالمجید مجیدی

که در برنامه دوم هفت ساله عمرانی کشور چند طرح بزرگ زیربنایی را آغاز کنیم و یا به اتمام برسانیم تا به‌ما اجازه دهد که از منابع موجود در مملکت بهره‌برداری مناسبی بشود و چرخش اقتصادی کشور بحرکت درآید.

- دوم نیروی انسانی آموزش یافته و یا تجربه اندوخته‌ای بود که دست بکار اجرائیات شدند. مهندسی که در دولت بودند و امکان ابراز شایستگی و انجام کار برایشان بوجود آمده بود. جوانان تحصیل کرده دوران جنگ و پس از آن چه در ایران و چه در کشورهای پیشرفته اروپائی و آمریکا که حاضر و آماده بودند به‌خدمت مشغول شوند. بهمین شکل در بخش خصوصی، بخصوص در صنعت و بازرگانی.

- سوم روحیه و دید سیاسی جوانان و فارغ‌التحصیلان و مأمورین با تجربه و وطن‌پرستی که همگی خواهان نوسازی و پیشرفت مملکت بودند. بدون اینکه یک حزب سیاسی بخصوصی وجود داشته باشد. همه با سلیقه‌های سیاسی مختلف، با دیدهای سیاسی اجتماعی گوناگون و سوابق تحصیلی متفاوت، یک هدف داشتند و آن نوسازی میهن‌مان و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران بود و این روحیه و این اراده و تصمیم فقط در بخش دولتی نبود، در بخش خصوصی هم همین طرز دید و نحوه کار وجود داشت. همه بهم کمک می‌کردند و این را وظیفه خود می‌دانستند. لذا در این دو دهه معجزه اقتصادی ایران تحقق یافت و دنیا ایران را بعنوان یک کشور موفق در توسعه و پیشرفت اقتصاد انگشت‌نما ساخت. طبق گزارش بانک جهانی در دهه ۷۳ - ۱۹۶۳ ایران با ۱۱/۲ درصد رشد در رأس کشورهای عضو بود با ۱/۴ درصد تورم.

تلاش - شما نخستین فعالیت دولتی خود را در سنین جوانی با سمت کمک کارشناس اقتصادی در سازمان برنامه در زمان ریاست ابوالحسن ابتهاج آغاز نمودید (۱۳۳۵) طبعاً طی این دوره تا هنگامی که مسئولیت مستقیمی برعهده بگیرید، جمع‌بندی و تصویر روشنی از وضعیت اقتصاد ایران و بخش‌های مختلف آن کسب نمودید. این وضعیت چگونه بود؟

- من پس از بازگشت به ایران ابتدا در بانک توسعه صادرات مشغول بکار شدم و سپس در سال ۱۳۳۵ به‌سازمان برنامه منتقل گردیدم. دورانی بود که

تلاش - اخیراً از سوی محافل اقتصادی بیرون از حکومت یا در حاشیه آن، در طرح‌ها و پیشنهادهایی که برای بهبود اوضاع اقتصادی کشور داده می‌شود، روی دوره‌های خاصی از سیاست‌های اقتصادی نظام گذشته انگشت گذاشته و بعضاً این سیاست‌ها به عنوان الگوی مثبتی مورد توجه قرار می‌گیرند. بعنوان نمونه سیاست‌ها و نتایج اقتصادی دهه ۴۰ تا اوائل دهه ۵۰ خورشیدی.

شما و همچنین دکتر عالیخانی بعنوان دولتمردان در زمینه اقتصادی و همچنین دولتمردان دیگری در عرصه‌های دیگر در خاطرات یا آثارشان از این سال‌ها بعنوان دوران مطلوب و به لحاظ تجربه اقتصادی موفق تکیه کرده‌اید. اگر ممکن است توضیح دهید از چه جهاتی این دوره بعنوان «تجربه موفق» ارزیابی می‌شود.

- در دو دهه سال‌های اول و دوم یعنی از اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۲۰، یعنی سال‌هایی که رضاشاه حکومت کرد، ابتدا رئیس‌الوزرا و سپس پادشاه شد، او ایران نوین را پی‌ریزی نمود. تجدد آورده شد و مدرنیته شدن دولت و پایه‌ریزی دادگستری نو و مالیه، نظام مالیاتی نو و نهادهای یک دولت مدرن تحقق یافت. کشور به‌سوی ایجاد زیربنای اقتصادی و ارتباطی و اداری گام برداشت، با اشغال ایران در شهریور بیست و دوران جنگ دوم جهانی و سپس نهضت ملی شدن نفت دچار سکون و رکود اقتصادی شدیم. یعنی دهه سال‌های بیست و نیمه اول دهه ۳۰ کاری از نظر توسعه اقتصادی صورت نگرفت. همه عواملی که موجب پیشرفت و توسعه چشمگیر سال‌های اواسط ۳۰ تا اواسط سال‌های ۵۰ گردید را باید از جهات مختلف بررسی کرد.

- اول از نظر منابع مالی باید توجه داشت که با شروع صادرات نفت در سال ۱۳۳۴ که اواخر برنامه هفت ساله اول بود ما این امکان را پیدا کردیم



شود و توسعه اقتصادی منحصر به دولت نباشد. لذا از نظر مقررات و چه از نظر تأمین مالی و همچنین از نظر تربیت نیروی انسانی تلاش فوق‌العاده‌ای شد که توانایی بخش خصوصی بیشتر شود. و همانطور که قبلاً عرض کردم، ما که در بخش دولتی بودیم با دید باز و مثبت به گسترش کار و فعالیت بخش خصوصی نگاه می‌کردیم. موقعیت بخش خصوصی و انباشته شدن ثروت برای ما ایجاد غیض و غضب و حسادت نمی‌کرد. چون معتقد بودیم که فقط با انباشته شدن ثروت و دارایی است که اقتصاد پیشرفت می‌کند و ایجاد ثروت عیب نبود و موجب ناراحتی ما که به حقوق و مزایای دولتی قانع

ابتهاج مدیریت عامل سازمان برنامه را داشت. ابتهاج بعثت اینکه کار را در بانک شاهی زیر نظر انگلیسها آغاز کرده بود و با روش کار اروپائی‌ها آشنائی داشت و انضباط در کار و تصمیم‌گیری را خوب آموخته بود. در واقع مدیریت مدرن را در دوران تصدی‌اش در بانک ملی ایران تجربه و اعمال نموده بود. در مدتی که در بانک جهانی کار کرده بود نحوه کار آمریکائی‌ها را نیز فرا گرفته بود. لذا وقتی در سازمان برنامه شروع بکار کرد با اطمینان خاطر و امکاناتی که در اختیار داشت و با پشتیبانی شخص شاه توانست سازمان برنامه را بصورت یک نهاد نوین و کارآمد از روش کار متداول آنزمان در

➤ **ابتهاج وقتی در سازمان برنامه شروع بکار کرد با اطمینان خاطر و امکاناتی که در اختیار داشت و با پشتیبانی شخص شاه توانست سازمان برنامه را بصورت یک نهاد نوین و کارآمد درآورد. نحوه استخدام، میزان حقوق و مزایا، مسئولیت خواستن از مسئولین و هدفمند بودن هر اقدام اداری و پاسخگو بودن مسئولین در عین داشتن اختیار و قدرت تصمیم‌گیری، همه خصوصیات یک مدیریت نوین را به همکارانش آموخت و از آنها بی‌گیری و نتیجه مطلوب را می‌خواست.**

بودیم نمی‌شد. در دوران وزارت اقتصاد علینقی عالیخانی بخش خصوصی بخصوص در صنایع توسعه قابل توجهی یافت و وضع کلی با آنچه امروز بچشم می‌خورد متفاوت بود. در آن زمان سعی ما بر این بود که سهم بخش خصوصی هرچه ممکن است بیشتر شود در حالیکه بعد از انقلاب ۶۶۳ شرکت و گروه اقتصادی، چه صنعتی، چه بازرگانی، چه خدمات و بالاخره کشاورزی همه مصادره شدند و در نتیجه امروز بیش از ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی در دست بخش دولتی و یا شبه دولتی است و افراد بی‌تخصص و بی‌تجربه در رأس واحدهای بزرگ اقتصادی قرار گرفته‌اند و این واحدها عمدتاً جز ضرر و زیان فایده دیگری ندارند.

قانون کار را در جهت حمایت بیش از حد لازم از کارگران و کارمندان تغییر داده‌اند بطوریکه روابط کارگر و کارفرما بصورتی درآمده است که مانع سرمایه‌گذاری لازم برای ایجاد اشتغال جویندگان کار شده است. در حقیقت مدل اقتصادی رژیم فعلی مدل اقتصاد دولتی سوسیالیستی است که تجربه هفتاد ساله اتحاد شوروی و اقمار آن غلط بودن و مخرب بودن آن را به‌ثبوت رسانده است.

تلاش - یکی از فشارهایی که امروز از سوی متخصصین مسائل اقتصادی و محافل علمی - دانشگاهی در ایران بر جمهوری اسلامی وارد می‌شود، در زمینه اجازه رشد آزاد اقتصاد و تکیه بر ضرورت بازگرداندن بنگاه‌های اقتصادی بزرگ دولتی شده، به بخش خصوصی است. واحدهایی که دارای پیشینه مالکیت خصوصی بوده و قبل از مصادره انقلابی، حضوری موفق و سودآور در صحنه اقتصاد کشور داشتند. طبق بررسی و نظر این محافل زمینه رشد و گسترش بنگاه‌های بزرگ اقتصادی و بخصوص واحدهای صنعتی بزرگ در ایران در آغاز همان دهه ۴۰ خورشیدی فراهم گردید. از نظر شما که در آن زمان در رأس سازمان برنامه بودید، این زمینه‌ها چه بود و چگونه فراهم شد؟

- زمینه کار ما در آن زمان بر پایه اصول نوشته‌ای بود که در فکر و قلب همه ما وجود داشت و آن ساختن ایرانی نو و نوسازی جامعه ایرانی و بالابردن سطح زندگی با بهترین استفاده و بهره‌برداری از منابع مالی، مادی زمینی و زیرزمینی، نیروی انسانی و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپولیتیک و یا جغرافیائی و اقتصادی کشورمان بود. لذا با تکیه به این باور که ایرانیان

ایران درآورد. نحوه استخدام، میزان حقوق و مزایا، مسئولیت خواستن از مسئولین و هدفمند بودن هر اقدام اداری و پاسخگو بودن مسئولین در عین داشتن اختیار و قدرت تصمیم‌گیری، همه خصوصیات یک مدیریت نوین را به همکارانش آموخت و از آنها بی‌گیری و نتیجه مطلوب را می‌خواست. بطوریکه سازمان برنامه بصورت یک نهاد جداگانه از بدنه دولت خودآرایی می‌کرد، بطوریکه گفته می‌شد سازمان برنامه دولتی است در دولت و همین موجب غضب نخست وزیران وقت می‌گردید که سرانجام دکتر اقبال موجب استعفای او شد. من در آن محیط تجربه اندوختم و تا زمانی که مسئولیت‌های دولتی داشتم بهمان روش عمل می‌کردم و اگر موقعیتی در کارها نصیب شد، بعثت همان دوران کارآموزی بود.

تلاش - ایده رشد و توسعه ایران چندین دهه پیش از دوره شما وجود داشت. بویژه در دوران رضاشاه به مسئله توسعه صنعتی ایران اهمیت زیادی داده می‌شد. چه میزان از این توجه معطوف به رشد بنیان‌های اقتصاد آزاد بود؟ آیا بخش خصوصی به موازات بخش دولتی رشد قابل توجهی یافته بود؟

- اولین گام‌های صنعتی شدن ایران در زمان رضاشاه و بدست دولت برداشته شد. صنعت عمده‌ای که بدست بخش خصوصی بوجود آمد صنعت نساجی بود. البته صنایع کوچکی بود که مدیران بخش خصوصی ایجاد کرده بودند. وقتیکه در سازمان برنامه شروع بکار کردم، تازه قرارداد نفت با کنسرسیوم امضاء شده بود و استخراج و صادرات نفت توسط کنسرسیوم آغاز گردیده بود. لذا همه امیدوار بودند که کشور از بحران و رکود اقتصادی خارج شود. همه با دیدی مثبت به آینده می‌نگریستند و فعالیت‌های اقتصادی در تمام زمینه‌ها شروع شده بود و با تصمیم دولت به یکی کردن بهای ارز خارجی، خرید ارز برای واردات به یک قیمت واحد تعیین شده بود که فعالیت‌های بازرگانی را آسان‌تر می‌نمود. در آن دوره کوشش سازمان برنامه در جهت نوسازی و ایجاد زیربنای اقتصادی مملکت بود و طرح‌های عمده در زمینه سدسازی، ارتباطات و توسعه صنعتی بود. در زمینه کشاورزی و امور اجتماعی طرح‌های زیاد در دست اجرا بود ولی اعتبارات این قبیل طرح‌ها بعضاً از کمک‌های اصل چهار بود و بعضاً از اعتبارات عمرانی تأمین می‌شد. در آن زمان مسئولین امور اقتصادی اعتقاد داشتند که باید به بخش خصوصی امکانات لازم را داد تا سرمایه‌گذاری تشویق شود و ایجاد اشتغال



سہولت مہاشران بخش خصوصی در پیشنهاد حقوق و مزایای خیلی بالاتر از دولت و سازمان‌های وابسته بہ دولت ما برای خودمان رقیب سرسختی را بوجود آورده بودیم. تنها راه حل در تشویق فارغ‌التحصیلان خارج و داخل کشور بود بہ شروع بکار در درون میهن. خوب بخاطر دارم کہ در سال‌های قبل از انقلاب سالی بین ۱۴ تا ۱۵ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان خارج از کشور بہ ایران باز می‌گشتند و بہ کار و فعالیت در میهن خود می‌پرداختند. در حالیکہ امروز بہ گفته آقای معین وزیر سابق علوم جمهوری اسلامی سالی در حدود ۱۸۵ هزار نفر دیپلمہ و فارغ‌التحصیل دانشگاهی از ایران خارج می‌شوند.

تلاش - در یکی دوسال گذشتہ ما در مطالعاتمان در این زمینہ‌ها در کتب و مجلات گوناگون ایرانی داخلی و خارجی، تصادفاً چندین بار بہ نام و چگونگی تأسیس، ارزیابی‌هایی از گذشتہ و امروز کارخانجات خودروسازی ایران ناسیونال برخوردہ‌ایم.

ایران ناسیونال یکی از همان نمونہ بنگاہ‌های صنعتی بزرگ در بخش خصوصی بود کہ در آغاز دہہ ۴۰ خورشیدی پایه گذاری شد. شما چہ نمونہ‌های دیگری را بخاطر دارید، کہ بخش صنعت و تولیدات صنعتی یا بخش‌های دیگر حضورشان در بازار آزاد اقتصادی موفقیت‌آمیز بوده و بعد بہ سرنوشت ایران ناسیونال دچار شدہ باشند؟

- محلوجی - الیاف مصنوعی / برخوردار - تلویزیون و ساخت لامپ الکترونیکی / آزمایش - اتوبوس و تلویزیون و یخچال / جعفر اخوان - جیب و شورولت و کادیلاک / مصطفی اخوان - موکت فرش ماشینی - سینما و تولید فیلم / کاظم خسروشاهی - تولید دارو / لاجوردی - روغن نباتی - نساجی در اصفہان - گروه صنعتی بہشر / قاسمیہ - روغن نباتی / ہمدانیان - سیمان - نساجی / ابتہاج - سیمان تہران / اریہ - کاشی ایرانا / سادات تہرانی - الیاف و جوراب / فرمانفرمائیان - روغن ماشین - اتوبوس دوتیس / سودآور - کامیون و اتوبوس مرسدس / اسکندر و سیاوش ارجمند - کارخانہ ارج - کالای صنعتی برای منازل

تلاش - در آن دورہ برای تأسیس یک بنگاہ خصوصی؛ مؤسسین عمدتاً چہ مرحلی را باید طی می‌کردند، چہ مجوزہائی باید دریافت می‌شد و قوانین و مقررات اقتصادی دولت تا چہ میزان با این اقدامات ہمراہ بود؟

- ضوابط و مقررات ہر قدر ہم صحیح و منطقی و از نظر ملی موجہ باشد دست‌وپاگیر است. ہر قدر ضوابط و مقررات سادہ تر و نرم تر باشد توسعہ و گسترش سریع تر انجام می‌شود. مسلماً در آن زمان ہم خیلی‌ها از مقررات می‌نالیدند. ولی حال کہ بہ پشت سر نگاہ می‌کنند، آہ می‌کشند کہ چقدر خوب بود آن زمان و ما قدر آن را ندانستیم.

تلاش - آیا اساساً زمینہ رقابت‌های عادلانہ میان واحدهای مشابہ وجود داشت؟ بعنوان مثال آیا در برابر ایران ناسیونال، کارخانجاتی بودند یا اجازہ فعالیت می‌یافتند کہ تحت شرایط و مقررات یکسان بہ تولید خودرو پرداختہ و برای حضور در بازار اتوموبیل ایران با ایران ناسیونال بہ رقابت برخیزند؟

- مسلماً سیاست دولت در جہت استفادہ صحیح از منابع بود و با توجہ بہ محدودیت‌ها و ظرفیت‌های موجود و احتراز از تشدید تنگناہا، سعی می‌شد کہ بخش خصوصی راز طریق اطلاق صنایع و بازرگانی راہنمائی کنیم. ولی

خواہان تجدد هستند با شجاعت و اطمینان تصمیم‌گیری می‌کردیم. تمام برنامه‌های سوادآموزی و تعمیم بہداشت و درمان و تأمین اجتماعی، تقویت شرکت‌های تعاونی، محول نمودن نقش روزافزون بہ زنان در مشاغل و فعالیت‌های بخش دولتی و بخش خصوصی، تحت یک مدیریت مصمم و آیندہ‌نگر، زمینہ این تحول و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بود. ولی یک مطلب را ناگزیرم یادآور شوم و آن مسئلہ حکومت قانون است. اگر چہ دادگستری و دادخواہی و بطور کلی حکومت قانون نیاز ہمیشگی بہ پیشرفت و بہتر شدن دارد اما در آن زمان حکومت قانون وجود داشت و نواقص و کمبودها مرتباً برطرف می‌شد و شوراهای داوری و محاکمہ برزن‌ها و محلات شہری روز بہ روز بیشتر می‌شد. در شہرهای کوچک و دہات قضات براساس قوانین مدون وظائف خود را انجام می‌دادند. مالکیت معنی داشت. اصلاحات ارضی در شرف تکمیل بود و کشاورزان مالک زمین و محصول خود شدہ بودند. از ہمہ مہمتر امنیت جانی وجود داشت. حتی یک زن تنها می‌توانست بہر نقطہ ای سفر کند و ترس نداشته باشد.

تلاش - آیا امر تقویت بخش خصوصی و گسترش واحدهای بزرگ اقتصادی، جزئی از طرح‌های دولتی و از ایدہ‌های مسئولین کشور بود، یا اینکه این کشش و پافشاری در میان صاحبان سرمایہ ہم دیدہ می‌شد و فشار آنها بود کہ دولت را وادار بہ اقدامات حمایتی می‌نمود؟

- سیاست دولت در جہت تقویت بخش خصوصی بود. در کارهای مقدماتی تہیہ برنامه ششم عمرانی کہ متاسفانہ بموقع اجرا در نیامد، در تمام کمیسیون‌ها و سوکمیسیون‌های تہیہ برنامه ششم نمایندگان بخش خصوصی شرکت داشتند.

طرح‌ها و پروژہ‌هایی کہ بخش خصوصی در نظر داشت و از دولت می‌خواستند کہ موجبات و امکانات زیربنایی، اعتباری و مقرراتی لازم را برای آنان فراہم نماید زیاد بود. بطوریکہ در بعضی از رشتہ‌ها مدیران و سرمایہ‌گذاران خصوصی از برنامه‌ریزان و مجریان بخش دولتی پیشی می‌گرفتند. خوب بخاطر دارم کہ در بعضی موارد مجبور می‌شدم با مہاشران بخش خصوصی جلسہ کنم و با آنان وارد بحث و گفت‌وگو شوم کہ با توجہ بہ تنگناہای موجود در چشم‌انداز اقتصادی مملکت چطور برنامه‌های خود را تنظیم کنند و در قالب ظرفیت‌های موجود و یا توسعہ‌یافتہ آیندہ تصمیم‌گیری نمایند.

تلاش - آیا در این اقدام و فکر بہ مسئلہ امکان توانمند شدن در عرصہ تجارت خارجی و صادرات توجہ می‌شد؟ این فکر کہ ایران بتواند روزی در عرصہ صادرات حداقل در منطقہ خود عرض اندام کند چقدر زمینہ داشت و امکان آن تا چہ اندازہ عینیت داشت؟

- ما علاوہ بر تلاش برای توسعہ صادرات و ایجاد امکانات برای تولیدکنندگان صنعتی و مواد کشاورزی برای صدور محصولات خود، در تماس و مذاکرات با کشورهای دیگر سعی می‌کردیم امکانات برای صادرات بوجود آید. حتی در سال‌های آخر پیمانکاران و مہندسین مشاور را تشویق می‌کردیم کہ در کشورهای همجوار، بخصوص کشورهای کنار خلیج فارس و عربستان سعودی سعی کنند در مناقصات شرکت کنند و مطالعہ و اجرای طرح‌های آن کشور را بعهد بگیرند.

گرفتاری اصلی ما در این زمینہ مسئلہ نیروی انسانی متخصص بود. چون از یکطرف خواہان توسعہ بخش خصوصی بودیم و در مقابل با آزادی و



بخش خصوصی صحبت کردیم. اما نمونه‌ای در این باره وجود دارد آنهم در دوران رشد بخش خصوصی اقتصاد که احتیاج به توضیح بیشتری دارد. یعنی «قانون گسترش مالکیت صنعتی» که شما نیز در کتاب خاطراتان آن را

این به آن معنا نیست که رقابت وجود نداشت یا دیده نمی‌شد. البته رقابت آزاد بود ولی با دادن اطلاعات و آمار و باز بودن درب نهادهای دولتی برای کسب اطلاع و آمار سعی می‌شد که بخش خصوصی در جهت منافع ملی و گروهی

✓ در آن زمان سعی ما بر این بود که سهم بخش خصوصی هرچه ممکن است بیشتر شود در حالیکه بعد از انقلاب ۶۶۳ شرکت و گروه اقتصادی، چه صنعتی، چه بازرگانی، چه خدمات و بالاخره کشاورزی همه مصادره شدند و در نتیجه امروز بیش از ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی در دست بخش دولتی و یا شبه دولتی است و افراد بی تخصص و بی تجربه در رأس واحدهای بزرگ اقتصادی قرار گرفته‌اند و این واحدها عمدتاً جز ضرر و زیان فایده دیگری ندارند.

✓ در سال‌های قبل از انقلاب سالی بین ۱۴ تا ۱۵ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان خارج از کشور به ایران باز می‌گشتند و به کار و فعالیت در میهن خود می‌پرداختند. در حالیکه امروز به گفته آقای معین وزیر سابق علوم جمهوری اسلامی سالی در حدود ۱۸۵ هزار نفر دیپلمه و فارغ‌التحصیل دانشگاهی از ایران خارج می‌شوند.

مورد نقد قرار داده‌اید. لطفاً ابتدا بفرمائید؛ مضمون این قانون چه بود و شامل چه بخشی از صنعت می‌شد، بخش خصوصی یا دولتی؟

هدایت شود.

- قانون گسترش مالکیت صنعتی برای شرکت دادن کارگران و کارمندان واحدهای صنعتی در مالکیت آن واحد صنعتی بود. اگر در مصاحبه‌ای اینجانب انتقادی کردم راجع به صحت و فلسفه و فوائد آن نبود بلکه به روش انشاء و تصویب آن بود. در آن زمان اینجانب مسئولیت وزارت کار و اموراجتماعی را داشتم. طبعاً اگر دولت چنین قانونی را می‌خواست بصورت لایحه تقدیم مجلس نماید قبل از طرح آن می‌بایست نظر وزارت کار و امور اجتماعی را بخواهد. در حالیکه این برنامه در وزارت اقتصاد تهیه شد و به دولت آورده شد و با فوریت به مجلس داده شد. اینجانب از این روش کار انتقاد کرده بودم و امروز هم می‌کنم. ولی با فلسفه این قانون موافق بودم در جزئیاتش و نحوه اجرای آن حرف داشتم. زیرا در آن زمان اعتقاد داشتم که این نحوه اجرا موجب فرار سرمایه از کشور می‌شود. زیرا کسی که به موجب قانون قسمتی از سهامش را از او می‌گیرند و بین کارمندان و کارکنان توزیع می‌کنند. پولی را که از این راه به او می‌دهند دوباره سرمایه‌گذاری نخواهد کرد و به خارج منتقل می‌کند. که همین طور هم شد.

تلاش - این گفته تا چه میزان واقعیت داشت که هیچ بنگاه اقتصادی در بخش خصوصی بدون رابطه و حمایت‌های خاصی در «دستگاه» قادر به رشد و گسترش و کسب موفقیت نبود؟

- این مطلب در تمام کشورهای دنیا چه پیشرفته و چه در حال رشد و پیشرفت مطرح است. روابط انسان‌ها با هم نمی‌تواند فقط محدود به روابط دولتی و خانوادگی باشد. طبعاً در کار و زندگی هم اثر می‌گذارد. این موضوع حتی در کشورهای با اقتصاد بسته و صد درصد دولتی هم صادق است. برادر پرنزدیت کارتر بعثت برادری‌اش با کارتر رئیس جمهور قراردادهائی بسیار چرب و نرم با لیبی بست. پسر میتران بعثت معاملاتی با کشورهای افریقائی محاکمه و محکوم شد. پسر مارگارت تاچر چندی پیش گرفتاری با محاکم انگلستان داشت. مهم اینستکه دستگاه قضائی مملکت از استقلال کامل برخوردار باشد تا بتوان باین تخلفات پایان داد یا به حداقل رساند. بهر حال ایران نمی‌توانست در شرایط آن زمان یک استثناء باشد.

تلاش - تجربه‌های مختلف نشان می‌دهند؛ در کشورهایی که ورود به فعالیت‌های اقتصادی نیازمند دریافت مجوزهای گوناگون از ادارات و نهادهای مختلف دولتی است، زمینه رشد فساد مالی بیشتر است. زیرا این امر به مدیران و عوامل دستگاه بوروکراسی این امکان را می‌دهد که اجرای تصمیمات و اقدامات مربوط به آن فعالیت را متوقف یا مانع تراشی کنند. رژیم گذشته، از این نوع اتهامات بری نبود.

تلاش - چه انگیزه، برنامه یا فکری پشت چنین طرحی بود؟ آیا به این ترتیب می‌خواستند جلوی تمرکز ثروت یا سرمایه در دست افراد معینی را بگیرند؟ یا اینکه می‌خواستند مردم - کارگران - را به امر کاراندازی نقدینه‌ها و پس اندازهایشان در کارهای تولیدی کشور تشویق کنند؟ و اصلاً هدف اصلی چه بود؟

- مسلماً چنین اتهاماتی به رژیم گذشته وارد می‌شد. ولی با تجربه‌ایکه اینجانب در این ۲۶ سال گذشته در تماس با کشورهای پیشرفته و بعضی کشورهای در حال رشد داشته‌ام به جرأت می‌توانم بگویم که دستگاه دولتی ایران و کارکنان دولت و سازمان‌های وابسته به دولت و عام‌المنفعه از نظر سلامت نفس و صحت درستی از تمام کشورهای در حال رشد که بازدید کرده‌ام بهتر بود و قابل مقایسه با بسیاری از کشورهای پیشرفته بوده است. از نظر کارائی، کارراه‌اندازی که به جرأت می‌توانم بگویم یکی از بهترین کشورها بوده است.

- هدف در اصل سیاسی بود. چون دورانی بود که حرکت چپ در بین جوانان و روشنفکران خیلی قوی شده بود و همه دستگاه و رژیم را به طرفداری از سرمایه‌داری محکوم می‌کردند. اتحاد شوروی هم به این موج دامن می‌زد دستگاه برای مقابله با این حملات نیاز به عکس‌العمل متقابل داشت این بود که طرح این برنامه مشارکت که در کشورهای دیگر هم عمل شده بود از جمله فرانسه و یوگسلاوی تیتو، در ایران نیز بصورت مذکور عمل شد.

تلاش - تأثیر نهایی چنین اقداماتی بر بخش خصوصی چه بود؟ این فکر چقدر توانست به اهداف خود نزدیک شود؟ آیا واقعاً مالکیت صنعتی خصوصی در سطح مردم گسترش یافت؟ آیا در انتها بنگاه‌های بزرگ به شرکتهای

تلاش - از مقررات و تصمیمات حکومتی و میزان همراهی آنها با تقویت



سهامی عام بدل شدند؟

آمده بود و مقتدرانه مملکت خود را بسوی تجدد و ترقی پیش می‌برد. بقیه کشورهای اطراف ما هم یا تحت‌الحمایه یا مستعمره بودند. رضاشاه ایرانی بوجود آورد که بطرف تجدد می‌رفت همه چیز براساس مدل‌های اروپائی بخصوص فرانسه و بلژیک ساخته می‌شد. نهادهای دولتی، قوانین و دستگاه قضائی، آموزش و پرورش همه از دست آخوندها و اعضاء خانواده قاجار گرفته شد و بدست مدیران و افراد متخصص و شایسته داده شد. با توجه به این زمینه کار طبعاً اقتصاد دولتی هم شکل گرفت و از تجارت خارجی گرفته تا صنایع بدست دولت افتاد و در نتیجه تحول عظیمی صورت گرفت. در آن زمان اقتصاد آزاد معنای خاصی نداشت.

در دوران محمدرضاشاه با توجه به تحولات پس از جنگ دوم جهانی، به‌آهستگی صنایعی در ایران بوجود آمد و بخصوص در زمینه خدمات و بازرگانی حرکت‌های تازه‌ای پدیدار گشت. نهضت ملی شدن نفت و عواقب آن موجب بحران و رکود اقتصادی شد. از نیمه دوم سال‌های ۳۰ بخش خصوصی قدرت و قوتی پیدا کرد و پهنه فعالیت‌ها و تلاش‌های خود را گسترش داد. در سال‌های دهه آخر بود که بخش خصوصی قدرت و قوتی پیدا کرده بود که می‌توانست مورد شور و غور و بحث و گفتگو با بخش دولتی قرار گیرد و زمینه فعالیت و اختیار بیشتری برای خود مطالبه می‌کرد. ما احتیاج به زمان داشتیم که برسیم به‌وضعی که اقتصاد آزاد را در میهنمان بوجود آوریم.

بخاطر دارم در گفتگویی با شخص پادشاه در سال ۱۹۷۶ همین مسائل مورد بحث دوجانبه ما بود. ایشان می‌فرمودند من ده سال نیاز دارم که زیربنای اقتصاد مملکت را کامل کنم. آنوقت تمام آزادی‌های سیاسی و اقتصادی را خواهیم داد تا مردم مرفه و آزاد زندگی کنند. کاش این آرزو و آرمانی که ایشان داشتند فرصت می‌یافت تحقق پیدا کند.

تلاش - با سپاس و تشکر از شما

- هر فکر تازه که بصورت برنامه اجرائی در می‌آید نیاز به زمان دارد تا صحت و عملی بودن و مفید بودن خود را ظاهر سازد. انقلاب اسلامی همه چیز را بهم ریخت و اصل قضیه که مالکیت است را پایمال کرد و هنوز پس از ۲۶ سال وضع مالکیت چه مالکیت صنعتی و چه مالکیت ساختمان و مالکیت کشاورزی و حتی منازل شخصی معلوم نیست.

تلاش - آیا اینطور نیست که اصولاً هنگامی که بخواهند صنایع یا بنگاه‌های اقتصادی دولتی را خصوصی کنند از چنین روشی استفاده می‌کنند. یعنی سهام آنها را به مردم حال یا پرسنل آن واحد یا بصورت سهام در بورس به افراد دیگری می‌فروشند در ایران آن زمان بنظر می‌آید که این روش بصورت عکس انجام شد؟

- مسلماً همینطور است. امروزه ما مثال تجربه کشورهای اروپای شرقی و روسیه را داریم که تمام اقتصاد متعلق به دولت بود و پس از بهم ریختن رژیم‌های کمونیستی بعضی از آن کشورها خوب عمل کردند و امروز دارای اقتصاد آزاد هستند و عضو اتحادیه اروپا شده‌اند و بعضی دیگر راه‌های نادرست رفتند و امروز دچار مافیای بازی و کارهای غیرقانونی و مخرب هستند.

✓ اتهاماتی به رژیم گذشته وارد می‌شد ولی با تجربه‌ایکه من در این ۲۶ سال گذشته در تماس با کشورهای پیشرفته و بعضی کشورهای در حال رشد داشته‌ام به جرأت می‌توانم بگویم که دستگاه دولتی ایران و کارکنان دولت و سازمان‌های وابسته به دولت و عام‌المنفعه از نظر سلامت نفس و درستی از تمام کشورهای در حال رشد که بازدید کرده‌ام بهتر و با بسیاری از کشورهای پیشرفته قابل مقایسه بود. از نظر کارائی، کارراه‌اندازی که به جرأت می‌توانم بگویم یکی از بهترین کشورها بود.

۳۰



تلاش - اساساً در کشورهایی نظیر ایران، اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، بطور کامل چقدر امکان‌پذیر است؟ با توجه به اینکه در ایران هیچگاه سرمایه‌داری خصوصی و فعالیت بازار آزاد به طور کامل ممنوع نبوده است، چه تفاوتی از نظر ساختار اقتصادی میان نظام پادشاهی گذشته و نظام جمهوری اسلامی امروز وجود دارد؟ چرا امروز در ایران از وجود اقتصاد دولتی یا حداقل ساختار دوگانه سخن گفته می‌شود، اما در دوران پادشاهان پهلوی بویژه دوره محمدرضاشاه پهلوی علیرغم دست قدرتمند حکومت و دولت در اقتصاد باز هم از نظام اقتصادی آن تحت عنوان سرمایه‌داری آزاد یاد می‌گردد؟

- دوران پنجاه‌وهفت سال سلطنت پهلوی را باید با دقت بررسی کرد. در دوران رضاشاه که مقارن دورانی بود که در ایتالیا دیکتاتوری فاشیستی روی کار آمده بود در اسپانیا فرانکو، در آلمان هیتلر و در اتحاد شوروی استالین. همه این سران رژیم خود را بهترین نمونه پیشرفت و ترقی و تعالی معرفی می‌کردند. در همسایگی ما با شکست امپراتوری عثمانی، آتاتورک برسرکار

## بخش خصوصی در ایران پیش از انقلاب.

تحولات اقتصادی پنجاه سال گذشته در جهان روشن کرده که دولتی کردن بنگاه‌های اقتصادی، در هر کشوری سد بزرگی در راه توسعه اقتصادی بالفعل است. بخش خصوصی با قابلیت انعطاف‌پذیری و کارایی بیشتر اقتصادی، بر بنگاه‌های مشابه دولتی، ارجحیت دارد. اما برای این که بخش خصوصی بتواند نزدیک به استعداد بالقوه خود رشد کند، نیاز به ساختار حقوقی و سیاسی مناسب در داخل کشور دارد.

پیش از انقلاب اسلامی و به‌ویژه نقش گروه بالای بخش خصوصی مغشوش کرده است. همه چیز زیاتر به نظر می‌رسد (که در مقایسه با وضعیت امروز، به‌واقع زیاتر هم هست). اما اقتصاد ایران بر پایه درآمد نفت بنا شده بود و ساختار اقتصادی ایران در دوران پیش از انقلاب، برای رسیدن به پایه‌های لازم برای اقتصاد رو به‌گسترش، راه درازی در پیش داشت.

بدون این که بخواهیم وارد بحث طبیعت و حدود مداخله دولت در اقتصاد بشویم، لازم است گفته شود که تحولات اقتصادی پنجاه سال گذشته در جهان روشن کرده که دولتی کردن بنگاه‌های اقتصادی، در هر کشوری سد بزرگی در راه توسعه اقتصادی بالفعل است. بخش خصوصی با قابلیت انعطاف‌پذیری و کارایی بیشتر اقتصادی، بر بنگاه‌های مشابه دولتی، ارجحیت دارد. اما برای این که بخش خصوصی بتواند نزدیک به استعداد بالقوه خود رشد کند، نیاز به ساختار حقوقی و سیاسی مناسب در داخل کشور دارد. ساختار سیاسی و حقوقی از دیگر عوامل، بر رشد اقتصادی اثر گذارتر می‌باشد. درست بدین جهت نقش دولت بر بخش خصوصی و دست پرورده آن - رده بالای بخش خصوصی - در دوران پیش از انقلاب را نمی‌توان مثبت برآورد کرد.

نظریه اقتصادی غالب در ایران که بعنوان «حمایت از صنایع داخلی» عنوان شده بود، با جلوگیری از واردات و وضع تعرفه‌های گمرکی و سود بازرگانی سنگین، بازار حمایت شده‌ای را در اختیار آن بخش قرار داده بود. این وضع تنها می‌توانست بخش خصوصی متورم، ناتوان و فلجی را بار آورد که در دنیای آن روز و پس از آن قادر به رقابت در سطح جهانی نبودند. منطبق این تر بر این پایه بود که صنایع نوین‌باد هر کشور نیاز دارد که مورد حمایت دولت بوده تا هنگامی که بتوانند به‌طور مستقل، روی پای خود بایستند. بر اساس این نظریه، اولویت با صنایعی است که تولیدات آن جانشین واردات گردند. یعنی صنایعی که دارای بازار تثبیت شده و جا افتاده‌ای هستند. در این نظریه صنایع صادراتی مکانی ندارند و اگر داشته باشند تنها نقش جانبی را بازی کرده و تصادفی هستند. اما باید توجه کرد که تنها در بازار صادراتی و در درجه دوم دست کم در بازار داخلی که با رقابت برابر با دیگر تولیدکنندگان روبرو باشند، صنایع و خدمات می‌توانند به‌سطح کارایی مطلوب برسند. در غیر این صورت این بخش هیچگاه آموزش لازم برای رقابت را فرا نگرفته و همیشه نیاز به حمایت دولت برای ادامه زندگی خواهد داشت. ایران بخاطر درآمد نفت، به صادرات برای به‌دست آوردن ارز لازم برای واردات، نیاز نداشت و می‌توانست چنین نظام اقتصادی را تحمل کند. نتیجه آن شکل‌گیری بخش خصوصی بود که تنها در یک بازار بسته حمایت شده، در پناه دولت قادر به تنفس بود. در این میان بازنده اصلی اقتصاد ایران و مصرف‌کنندگان بودند که با هزینه بالاتر به کالاهائی با کیفیت پایین‌تر و تنوع محدودتر، دسترسی داشتند.

برای هر ملت، توسعه اقتصادی یک هدف نهائی است. بالاترین هدف هر اقتصاد ایجاد اشتغال و کاستن از نرخ بیکاری است. برای توسعه اقتصادی و ایجاد اشتغال، نیاز به سرمایه‌گذاری است که توسط پس‌انداز ملت یا سرمایه‌گذاری خارجی، تامین می‌گردد. پس‌انداز ملت که تبدیل به سرمایه‌گذاری می‌شود، اگر به‌اندازه کافی بزرگ باشد، تضمین لازم برای حفظ ایجاد اشتغال و بالا بردن سطح زندگی در آینده را می‌دهد.

اگر عملکرد اقتصادی ایران با این معیارها سنجیده شود، ژرفای سقوط اقتصاد ایران در بیست‌وشش سال گذشته روشن می‌شود. تنها به‌چند رقم اشاره می‌شود. باوجودی که توسط سازمان‌های آمارگیری ایران کوشش شده جمعیت فعال ایران (بین ۱۵ تا ۶۴ سال) که در مقایسه با دیگر کشورها باید ۵۰ تا ۶۰ درصد جمعیت در نظر گرفته شود، به‌رقم کم‌وبیش ۲۷ میلیون نفر می‌رسیم. در حالی که این رقم را تنها ۲۱ میلیون نفر در نظر می‌گیرند. با این حال آمار بیکاری بسیار بالا است؛ بین جوانان ۱۵ تا ۲۴ سال، نرخ بیکاری ۳۴ درصد است. در صورت ادامه روند کنونی نرخ بیکاری بین جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال به‌سرعت رشد خواهد کرد و در دوسال آینده به ۵۲ درصد خواهد رسید. نرخ بیکاری در میان زنان که تنها ۱۳ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند، ۴۰ درصد می‌باشد.

در اثر انقلاب و پیاده کردن «اقتصاد اسلامی» و جنگ هشت ساله با عراق، بر اقتصاد ایران ضرباتی وارد شد که تا سال‌های دراز قابل جبران نخواهد بود. در سال ۱۹۷۸ درآمد ناویژه داخلی ایران ۷۰ میلیارد دلار و درآمد سرانه آن ۱۹۴۴ دلار (به‌نرخ روز) بود که این ارقام در سال ۲۰۰۰ یعنی پس از گذشت ۲۲ سال به‌ترتیب ۶۷ میلیارد دلار و ۱۰۴۶ دلار گردیدند. با احتساب این امر که قدرت خرید ۱۰۰ دلار در سال ۱۹۷۸ برابر با ۲۶۴ دلار و یازده سنت در سال ۲۰۰۰ می‌باشد، عمق فاجعه بیشتر نمایان می‌شود. با این حساب درآمد ناویژه ایران در سال ۲۰۰۰ به‌دلار سال ۱۹۷۸ تنها برابر با کمی بیش از ۲۵ میلیارد دلار گردیده که برابر با سی‌وشش صدم تولید ناویژه ملی در سال ۱۹۷۸ می‌شود و درآمد سرانه به‌رقم ۳۹۸ دلار سال ۱۹۷۸ بالغ می‌گردد.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر در همین مدت که اقتصاد ایران به‌سرعت در سراشیب سقوط حرکت می‌کرد، اقتصاد کشورهای پیشرفته و روبه‌رشد جهان به‌سرعت سطح زندگی افراد را بالا می‌بردند. در این دوران که از تولید ناویژه داخلی ایران سه‌میلیارد دلار کاسته شد، چین ۸۲۸ میلیارد دلار و ترکیه (بدون درآمد نفت) در همسایگی ایران ۱۴۶ میلیارد دلار به‌درآمد ناویژه داخلی خود افزودند. به‌سختی دیگر تولید ناویژه داخلی چین چهارونیم برابر سال ۱۹۷۸ و ترکیه نزدیک به چهار برابر شدند.

این رشد منفی اقتصادی ایران که همراه با دولتی شدن بنگاه‌های بزرگ و متوسط اقتصادی بود و آن‌هم در دورانی که بسیاری از کشورهای جهان به‌سرعت در حال پیشرفت اقتصادی بودند، برداشت ما را از اقتصاد دوران

می‌یافت. در این شرایط بهینه یعنی بازار حمایت شده، تقاضای به‌سرعت رو به‌رشد و بیست میلیارد دلار درآمد ارزی، اگر بخش خصوصی نمی‌توانست هر روز از روز پیش بزرگ‌تر و ثروتمندتر شود، تعجب آور بود. این موقعیت استثنایی که به‌همراه خود سود بسیاری را نوید می‌داد، سبب ایجاد نوعی مشارکت بین بخش خصوصی و یا خواستاران ورود به‌بخش خصوصی با منابع قدرت سیاسی و دیوان سالاران می‌گردید که نتیجه نهایی آن به‌افزایش فساد و استفاده از مراکز قدرت در تحکیم موقعیت بخش خصوصی می‌انجامید. البته منظور این نیست که بخش خصوصی و یا دولتی ایران به‌طور دربست فاسد بود بلکه باید گفته شود که شرایط برای فسادپذیری آماده بود و بسیاری در بخش خصوصی با انتخاب راه کوتاه‌تر به‌دنبال برقراری نوعی اشتراک منافع با مراکز قدرت بودند. مشارکت مراکز قدرت حکومتی با بخش خصوصی در سال‌های آخر قبل از انقلاب از هیچ‌نظر پوشیده نبود و به‌صورتی هویدا عمل می‌کرد. در نتیجه بخش خصوصی که در هر بازار زنده جهان کوشا در راه حفظ و افزایش توان رقابتی خود باید باشد، در ایران به‌دنبال حفظ موقعیت شبه‌انحصاری خود بود. (شبه‌انحصاری چون رقابت در شدیدترین حالت، با بنگاه‌های دیگری بود که آنان نیز در این موقعیت سهیم و از آن منتفع بودند). موسسات مالی و اعتباری در موقعیت مشابهی قرار داشتند، هرچند رقابت در آن عرصه فشرده‌تر بود. از سوی دیگر موسسات مالی و اعتباری برای هدایت پس‌اندازها، مکان دیگری به‌جز حرکت به‌سوی این صنایع و زمین و ساختمان نداشتند. با بزرگ شدن اقتصاد و تنیده شدن بخش‌ها با یک دیگر، فشار برای حفظ چنین وضعیتی هر روز از روز پیش، بیش‌تر می‌شد. در نتیجه نه تنها صنایع از حالت خردسالی و تحت حمایت بودن نمی‌توانستند بیرون بیایند، بل هر روز نیاز بیشتری به‌حمایت احساس می‌کردند. بایک بحران اقتصادی، مانند کاهش درآمد نفت و یا کسری بودجه، بخش بزرگی از این صنایع در تهدید ورشکستگی قرار داشتند. صنایعی که نتوانند در سطح جهانی رقابت کنند، دارای کاستی‌های اساسی هستند که در پناه حمایت هر روزه نقص آن بزرگ‌تر شده و هرگاه سقوط کنند ضربه آن شدیدتر خواهد بود. در آن دوران، سرمایه‌گذاری خارجی، به‌غیر از سرمایه‌گذاری در رشته استراتژیک نفت و گاز، بسیار محدود و کوچک و بدون توان صادراتی بودند. این سرمایه‌گذاری‌ها بیشتر برای بهره‌برداری از بازاری که با تعرفه‌های گمرکی به‌وجود آمده و حمایت می‌شدند صورت می‌گرفت و در صورت عدم سرمایه‌گذاری (که در بیشتر اوقات مقدار آن ناچیز بود)، مجبور می‌شدند بازار ایران را به‌رقیب بسپارند. در نتیجه تولید چنین سرمایه‌گذاری‌ها در مقایسه با صنایع مادر دارای کیفیت پایین‌تر و قیمت بالاتر بودند و آن هم در حالی که دستمزد کارگر در ایران در مقایسه به‌مراتب پایین‌تر بود. این گونه سرمایه‌گذاری‌ها چون برای بازار صادراتی طراحی نشده و تنها با هدف برآورد بخشی از تقاضا در بازار ایران انجام می‌گرفت، منجر به‌ایجاد صنایعی کوچک با توان رقابتی و تکنولوژی پایین بودند. گاه صادراتی از این گونه صنایع انجام می‌گرفت که بخش بسیار قابل ملاحظه آن مربوط به‌بلوک شرق و برمنای پایاپای بود. به‌عنوان مثال اتوبوس مرسدس بنز ساخت ایران را در نظر بگیرید که به‌کشورهای اروپای شرقی «صادر» می‌شد. در حقیقت تنها کاری که این قراردادهای پایاپای انجام می‌داد، مبادله ارز بسیار کمیاب «مارک آلمان» بود با محصولات صنعتی اروپای شرقی. تولیدات کشورهای اروپای شرقی، چون نمی‌توانستند در بازارهای جهانی فروش کنند، قادر به‌کسب ارز قابل تبدیل نبودند. با چنین «صادراتی» در حقیقت ایران مارک آلمان که ارزی بود قابل تبدیل و خواهان بسیار داشت را صادر و بجای آن پول بلغاری و یا رومانی وارد می‌کرد که

بخش خصوصی در دوران قبل از انقلاب در ایران برای زنده ماندن به‌شدت به دولت وابسته بود. این دولت بود که تعیین می‌کرد در چه رشته‌هایی می‌توان فعال بود و حتا میزان تولید و سطح قیمت‌ها را تعیین می‌کرد. بدون اجازه دولت ورود به‌رشته تولیدی و یا مالی جدید ممنوع بود. این دولت بود که اجازه افزایش ظرفیت را می‌داد و تا اندازه‌ای قیمت‌های فروش را نیز تعیین می‌کرد. در نتیجه تمام این عوامل، دولت نوع و سطح رقابت را تعیین می‌کرد که معنای آن در اختیار گذاردن بازار حمایت شده در اختیار این گروه بود. نقش دولت از نقش نظارتی که برحفظ و ایجاد رقابت و حمایت از مصرف کننده محدود می‌شود، بسیار گسترده تر بود و به‌نقش دخالت در جزئیات رسیده بود.

نگاهی به‌ارقام صادرات نفتی و غیر نفتی ایران بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ کاهش صادرات در این دوران را نشان می‌دهد.

سال	درآمد نفتی	صادرات غیر نفتی	صادرات
۵۱	۲۵۳۶	۴۳۹.۸	
۱۴.۰٪			
۵۲	۵۰۷۳	۶۳۴.۷	
۸.۰٪			
۵۳	۱۸۷۶۲	۵۸۱.۵	
۳.۰٪			
۵۴	۱۹۰۵۴	۵۹۲.۲	
۳.۰٪			
۵۵	۲۰۶۷۱	۵۳۹.۲	
۲.۵٪			
۵۶	۲۰۷۱۴	۵۲۳.۲	
۲.۴٪			

ارقام به‌میلیون دلار

منبع: ترازنامه بانک مرکزی سال ۱۳۶۴

با بالا رفتن سریع درآمد نفت در سال ۱۳۵۳ نباید انتظار داشت که صادرات نیز به‌همان نسبت ترقی کند. اما صادرات غیر نفتی ایران از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ تنها ۱۸ درصد و یا میانگین ۳ درصد در سال رشد داشته است که به‌احتمال بسیار زیاد، از نرخ تورم در آن سال‌ها نیز پایین‌تر می‌باشد. در آن صورت صادرات در آن سال‌ها رشد منفی داشته است. می‌توان ادعا کرد که صادرات غیر نفتی ایران امروز افزایش بیش‌تری یافته و طبق گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۰۰ این نسبت ۱۱ درصد کل صادرات ایران را تشکیل می‌دهد (۲۷ و ۳۰۳ میلیارد دلار صادرات نفتی و غیر نفتی ایران). البته باید در نظر گرفت که آمار و ارقام داده شده در جمهوری اسلامی دقیق نیستند. با این حال اقتصاد ایران در پیش از انقلاب، مانند امروز تمام بر پایه درآمد نفت بنا شده بود. بخش خصوصی بر پایه ارز آسان و فراوان به‌دست آمده از نفت رشد کرده بود. به‌عبارت دیگر رشد بخش خصوصی نه بر مبنای کار و تولید ایرانی بلکه در سایه نعمت طبیعی به‌دست آمده از دل خوزستان، زنده بود. با جلوگیری از واردات به‌صورت وضع تعرفه‌های سنگین گمرکی و سود بازرگانی، دولت بازار آماده و بدون رقابتی را به‌صنایع ایران ارایه می‌داد. با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش تولید ناپیوسته ملی، تقاضا نیز هر روزه افزایش

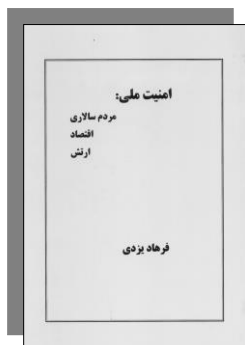
می‌رود. از سوی دیگر با ثبوت قدرت رقابتی در بازار جهانی، چین توانسته است بیش از پانصد میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب کشور کند که میلیون‌ها شغل ایجاد کرده و تکنولوژی بالاتری چه در تولید، بازاریابی و یا مدیریت ارائه داده است. سرمایه‌گذاری خارجی در صنایع چین، بیشتر با هدف صادرات که بازارهای کشور صاحب سرمایه را نیز در برمی‌گیرد، انجام می‌شود. امروز این صنایع در رشته‌هایی که رشد کرده‌اند، یعنی دارای توان رقابتی در سطح جهانی هستند، تبدیل به منبع اصلی درآمد ارزی چین برای خرید تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته‌تر گردیده‌اند که تضمینی است بر ادامه رشد اقتصادی در آینده.

\*\*\*

می‌توان گفت که اقتصاد ایران در پیش از انقلاب، تا رسیدن به پایه‌های یک نظام پویا، راه درازی در پیش داشت. با این وجود، اشکالات اقتصادی ایران در دوران پیش از انقلاب، با کمی گشایش در فضای سیاسی که اجازه مطرح شدن نظریه‌ها و راه‌های دیگر و مبارزه با فساد را فراهم می‌کرد، می‌توانست به شرایط مناسبتری دست یابد. با باز شدن فضای سیاسی، سیاست‌گذاری اقتصادی مجبور بود که شفافیت لازم را به‌دست آورده و به بحث و نقد گذارده می‌شد. با در نظر گرفتن روش‌های دیگر توسعه، امکان تحولی اساسی در بخش خصوصی نیز فراهم می‌شد. عوامل دیگری نیز در حال شکل گیری بودند که می‌توانستند اثر بسیار مثبتی بر اقتصاد ایران بگذارند که عبارت بودند از رشد سریع طبقه متوسط و گروه آموزش دیده.

در این دوران با خرید شگردشناسی از کشورهای دیگر، که از محل درآمد نفت تامین می‌شد، بسیاری از صنایع در ایران شکل گرفتند. این تحول همراه با افزایش چشم‌گیر تحصیل کرده‌ها در رشته‌های مختلف فنی، مالی و مدیریت، پایگاه بسیار مناسبی برای آموزش و تربیت مدیران صنعتی و مالی بوجود آورد که اکنون بخش بزرگی در دیگر کشورهای جهان با موفقیت مشغول کاراند. با افزایش این گروه، فشار برای تغییر و تحول در وضعیت اقتصادی، نیز افزایش می‌یافت. از سوی دیگر، طبقه متوسط که بخش بزرگی از همین مدیران از میان آنان برخاسته بودند به سرعت در حال توسعه و به‌دست آوردن قدرت بودند. این طبقه که گروه پایین‌تر بخش خصوصی را نیز تشکیل می‌دادند، با رقابت بیشتری در کسب و کارهای خود روبرو بودند که می‌توانستند به عامل مثبتی در آینده تبدیل شوند. با تمام کاستی‌ها، در مقایسه با عملکرد اقتصادی در دوران پس از انقلاب، اقتصاد ایران و بخش خصوصی، بسیار می‌درخشد.

۱- نقل از Middle East Economic Survey دیدارگاه ایران امروز ۲۱ ژانویه ۲۰۰۵  
۲- ر.ک. یزدی، فرهاد - امنیت ملی - نشر آیدا سال ۲۰۰۴



خواهانی نداشت. بسختی بتوان نام چنین دادوستدی را «صادرات» گذارد. بدون در نظر گرفتن صادرات سنتی مانند فرش و خشکبار و برخی مواد معدنی، تعداد صادر کننده صنعتی واقعی در ایران شاید از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد.

چون درآمد به‌دست آمده از حمایت دولتی به‌عنوان «تولید کننده» داخلی بسیار بالاتر بود تا سود حاصل از افزایش کارایی تولید، محرک کافی برای سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات و شگردشناسی که بتواند افزایش تولید و کارایی به‌مراه آورد، وجود نداشت. در چنین شرایطی بدون وجود محرک لازم، صنایع کوچک و ابتدایی باقی می‌ماندند. البته با ۴ برابر شدن درآمد نفت در سال ۵۳ طبیعی است که صنایع کشور رشد بالایی را نشان دهند. هنگامی که از کوچک ماندن صنایع صحبت می‌شود، با صنایع در سطح جهان و یا صنایعی که در کشورهای همپایه مانند تایوان و کره به‌وجود آمدند و امروز هر یک به‌غول‌های صنعتی تبدیل شده‌اند، مقایسه می‌گردد. صنایع آن کشورها مجبور بودند که در زیر فشار، خود را به‌استانداردهای جهانی برسانند و آن هم بدون درآمد بالا و بسیار ارزان نفت.

○ در اثر انقلاب و پیاده کردن «اقتصاد اسلامی» و جنگ هشت ساله با عراق، بر اقتصاد ایران ضرباتی وارد شد که تا سال‌های دراز قابل جبران نخواهد بود. در سال ۱۹۷۸ درآمد ناویژه داخلی ایران ۷۰ میلیارد دلار و درآمد سرانه آن ۱۹۴۴ دلار (به‌نرخ روز) بود که این ارقام در سال ۲۰۰۰ یعنی پس از گذشت ۲۲ سال به ترتیب ۶۷ میلیارد دلار و ۱۰۴۶ دلار گردیدند. با احتساب این امر که قدرت خرید ۱۰۰ دلار در سال ۱۹۷۸ برابر با ۲۶۴ دلار و یازده سنت در سال ۲۰۰۰ می‌باشد، عمق فاجعه بیشتر نمایان می‌شود. با این حساب درآمد ناویژه ایران در سال ۲۰۰۰ به‌دولار سال ۱۹۷۸ تنها برابر با کمی بیش از ۲۵ میلیارد دلار گردیده که برابر با سی‌وشش صدم تولید ناویژه ملی در سال ۱۹۷۸ می‌شود و درآمد سرانه به‌رقم ۳۹۸ دلار سال ۱۹۷۸ بالغ می‌گردد

تر اقتصادی که صنایع را آزاد گذارده و آنان را مجبور می‌کرد که در سطح جهانی رقابت کنند، امروزه هواداران بسیاری یافته است. بنا به این نظریه صنایعی که بتوانند ارزش صادراتی بدست آورند به‌سطح مطلوب تلفیق تکنولوژی و نیروی کار می‌رسند و یا تحت فشار رقابت از میدان خارج خواهند شد. این کشورهای روبه‌رشد، با ارائه تولید ارزان که ناشی از سطح پایین درآمد است وارد بازار جهانی می‌شوند. کم کم با جذب شگردشناسی پیشرفته‌تر که بخشی از آن بوسیله سرمایه‌گذاران خارجی تامین می‌گردد، به سطح بالاتری از تولید دست می‌یابند. کره، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور و مالزی این راه را پیموده‌اند و امروز نمونه آن چین و تا اندازه‌ای هندوستان هستند.

نمونه بسیار روشن در حال حاضر چین است که با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای سیاست‌های مائو را کنار گذارده و بخش خصوصی بسیار فعال آن امروز یکی از بازیکنان اصلی در صحنه جهانی است. بسیاری بر این نظراند در آینده نزدیک چین به‌عنوان بزرگترین مرکز تولید کارخانه‌ای MANUFACTURING در جهان تبدیل خواهد شد. در مقایسه صنایع دولتی حمایت شده چین، تنبل، باد کرده و بدون حمایت مستقیم دولت و هدایت اعتبارات مالی به‌سوی آنان قادر به‌زندگی نیستند. به‌گفته دیگر با دخالت مستقیم دولت، پس‌انداز ملی که باید به‌سوی پُر درآمدترین بخش اقتصاد انتقال یابد، با تغییر جهت به‌سوی بنگاه‌های اقتصادی دولتی، به‌هز





فرخنده مدرس

## آبی: رنگ امید، رنگ آزادی

آن با انجام انتخابات، صفتی و میزان قدرت گروه‌های قومی و مذهبی رسمیت یافته است، و ممکن است در صورت کوچکترین اشتباهی از هر طرف، این صفتی به سرعت به سنگربندی بدل گردند، این تردید وجود دارد که در پس درگیری و افروخته شدن جنگ‌های قومی - مذهبی آیا اساساً می‌توان به تحقق آزادی و دموکراسی امیدوار بود؟ چه تحقق دموکراسی و شکفته شدن آزادی در کنار آرامش و امنیت به آشتی ملی، حسن تفاهم متقابل و اراده‌آوردن با هم در یک سرزمین یکپارچه و به ملتی متحد نیازمند است.

در هر صورت هم تجربه عراق و هم افغانستان دادن پاسخ منفی قطعی به این پرسش‌ها را نیز ناممکن می‌سازد. چه عراق برای رسیدن به آزادی و خاتمه تبعیض و سرکوب قومی و متوقف ساختن جنایات صدام و اطرافیان و چه افغانستان خسته از یک ربع قرن جنگ‌های قبیله‌ای و در انتها عاصی از حکومت اسلامی عصر حجری طالبان به بهائی نه چندان اندک یعنی حضور و اشغال نظامی بیگانگان تن داده و هر دو در تلاشند، علیرغم مشکلات و موانع بسیار بنای دموکراسی را در زیر سایه حضور نظامی کشورهای غربی پایه‌ریزی کنند.

بنابراین هر قدر دادن پاسخ منفی یا مثبت قطعی به پرسش‌ها و تردیدهای فوق امروز ناممکن باشد و از حد حدس و گمان و گاه از چارچوب مصلحت‌ها و منافع سیاسی روز فراتر نرود. اما به نظر نمی‌رسد؛ تردیدی در این امر وجود داشته باشد که در آینده عراق ضامن تداوم تلاش مؤثر در راه استقرار دموکراسی و گسترش آن به همه عرصه‌های زندگی اجتماعی در گرو

آستانه جنگ‌های داخلی قرار داده است. جنگ‌هایی نظیر درگیری‌های مذهبی ۱۵ ساله میان شیعیان، سنی‌ها، مسیحیان، دروزیها و... در لبنان که حاصل آن برجای ماندن کشوری منهدم و ۱۵۰ هزار کشته بود. امروز اعمال فشار و ادامه سرکوب از سوی سنی‌های صاحب قدرت بر اقلیت‌های شیعه در بحرین و عربستان سعودی، علوی‌ها در سوریه یا فلسطینی‌های آماده به‌یراق برای ایجاد درگیری‌های خونین در اردن و بربرها در مغرب و... همه نشانگر آتش‌های زیر خاکسترند.

سران عرب و رژیم‌های این کشورها طی چندین دهه گذشته همواره توانسته‌اند وجود چنین خطراتی را ابزار توجیه ادامه قدرت استبدادی خود کرده و مانع دگرگونی روابط و مناسبات عقب‌مانده قبیله‌ای - مذهبی بشوند. از سوی دیگر آنچه امروز به‌عنوان چشم‌انداز تحولات و راه رسیدن به آزادی در پیش‌روی مردم این کشورها قرار گرفته است، چندان روشن نیست و به نظر می‌رسد پرداخت بهای سنگینی را می‌طلبد که هیچ معلوم نیست، این مردم حاضر به پرداخت چنین بهائی باشند. به‌عنوان نمونه؛ با تردید می‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد، که در صورت وجود آگاهی از قبل و داشتن تصویری از احتمال وقوع جنایات خونین و کشتارهای وحشیانه‌ای که تروریست‌های اسلامی و ناسیونالیست‌های صدامی در عراق تحت اشغال نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدین‌اش به‌راه انداخته‌اند، آیا مردم عراق آماده و داوطلب پرداخت چنین بهائی سنگینی برای سرنگونی صدام و کسب آزادی می‌شدند؟ همچنین با توجه به وضعیت امروز عراق، که در

تصاویر تلویزیونی رأی‌دهندگان عراقی به هنگام خروج از حوزه‌های اخذ رأی، در حالیکه با شادمانی انگشت رنگ گرفته از "جوهر آبی" خود را به‌علامت پیروزی نشان می‌دادند، یکی از بیشمار تصاویر خوشایند و امیدوارکننده، برای کسانی بود که در سراسر جهان با نگرانی سرنوشت عراق و سرنوشت نخستین انتخابات این کشور در ژانویه را دنبال می‌کردند. رنگ آبی به‌جا مانده از انگشت‌نگاری براوراق اخذ رأی، هم در چشم بازیگر اصلی این صحنه یعنی ملت عراق و هم در نظر بینندگان در سراسر جهان به‌سمبل امید انسان‌ها به آزادی و به‌داشتن حق انتخاب در کشورهایی بدل شد که تا آن زمان آزادی در انتخاب بی‌معناترین واژه می‌نمود.

بسیاری از جوامع عربی از گروه‌های عشیره‌ای و مذهبی تشکیل شده‌اند. اکثر مردم این کشورها پیش از آنکه عضویت خویش را به‌عنوان شهروندان ساکن سرزمین و واحدی سیاسی بپذیرا باشند، خود را احدی از مجموعه‌ای انسانی می‌شمارند که به‌واسطه رابطه‌ای خونی یا بدلیل اعتقادات مذهبی مشترک به‌قبیله، قوم یا گروهی مذهبی وابسته‌اند. عدم تغییر این مناسبات عقب‌مانده و پیامدهای آن در دوران جدید، یعنی تشدید رقابت‌های میان قبیله‌ای و مذهبی از یک‌سو و افزایش فشارهای بیرونی از سوی دیگر موجب تشدید بحران‌های درونی این جوامع شده و آنها را در معرض فروریزی قرار داده است. گزینش و ارجح شمردن قوم یا فرقه مذهبی خود و همه چیز و همه کس را تابعی از آن دانستن، موجب خطر چندپارگی حاکمیت و صدمه به یکپارچگی سرزمینی شده و این کشورها را در

میزان وسعت اداره مشترک در میان گروه‌های عراقی برای باهم ماندن و حفظ تمامیت سرزمینی و تقویت یکپارچگی حاکمیت ملی این کشور می‌باشد.

ارائه تصویری حنی‌الامکان واقعی از آینده عراق ایجاب می‌کند نتایج انتخابات عراق، گروه‌بندی‌های قومی - مذهبی رأی‌دهندگان و ترکیب نمایندگان برگزیده ۶۰ درصد از ملت، جهت‌گیری‌های آتی مجلس و دولت در قبال این گروه‌بندی‌ها مورد توجه قرار گرفته و معضلاتی که ابعد گسترده و جدی آنها را این انتخابات آشکارتر ساخته است، شناخته شوند.

معضلاتی چون استقرار هرچه سریعتر ثبات و امنیت در کشوری که تهدیدات تروریست‌های زرقاوی - صدامی و کوسه‌های خون‌آشام اسلامی که با بوئیدن خون مراکز عملیاتی خود را به درون این کشور انتقال داده‌اند، نخستین صدمه را به پروسه دموکراتیزه کردن و برگزاری انتخابات آزاد و سراسری عراق زد. این تهدیدات و عمل بدان که بیش از هرکس دیگر مردم عراق را به خاک و خون کشیده است، با خشم رهبران سنی به دلیل از دست دادن موقعیت ممتاز گذشته - همراه شد و زمینه عدم شرکت نه تنها چهل درصد بقیه صاحبان حق رأی در عراق را فراهم ساخت، بلکه یک جمعیت تقریباً ۱۵ - ۲۰ درصدی از ملت را از مشارکت در نخستین گام در سرنوشت دموکراسی آینده مشترک کشور بازداشت. بازگرداندن سنی‌ها به مراکز قدرت و تصمیم‌گیری از اهمیت حیاتی برخوردار است. بویژه در تنظیم و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی این کشور، که باید تا نیمه اوت امسال آماده و دو ماه بعد از آن طی برگزاری رفراندومی به رأی مردم گذاشته شود. زیرا در درجه اول از شکل‌گیری و استحکام یک صص‌بندی در برابر بقیه و برعلیه آنچه به عنوان دستاورد این پروسه - قانون اساسی - ثبت خواهد شد، جلوگیری کرده، همچنین مانع از آن خواهد شد که سنیان این کشور به پایگاه سربازگیری تروریست‌ها بدل شوند.

معضل دیگر میزان پافشاری کردها بر جدا ساختن حساب خود از بقیه کشور و رفتن به دنبال

سراب "کردستان بزرگ" است که علاوه بر تحریک کشورهای همسایه علیه خود، همچنین زمینه گسترش درگیری‌های قومی در منطقه کردستان عراق را فراهم خواهد آورد (رو در روئی‌هایی که هم‌اکنون نیز در این منطقه میان کردها با عرب‌ها و ترکمن‌ها وجود دارد). از سوی دیگر این اشتباه موجب می‌شود بقیه حکومت به بسیج بخش دیگر مردم عراق - اینبار شاید تحت نام "ملت عرب" - برانگیخته شود. زیرا به قولی: "هیچ حکومتی داوطلبانه و بدون مقاومت - که در این کشورها حتماً خونین خواهد بود - تن به کوچکتر شدن حوزه ارضی تحت حاکمیت خود نخواهد داد".

بنابراین آینده دموکراسی در این کشور، همچنین به رفتار رهبران کرد و نمایندگان این اقلیت قومی که بیش از ۲۵ درصد از کرسی‌های مجلس را در اختیار دارد، وابسته است. رفتاری که برخلاف دوره جنگ و سرنوشتی صدام چندان از متانت دیپلماتیک، دولت‌مدارانه و از سر درایت نبوده است. هنوز معلوم نیست رهبران کرد، تا چه میزان برخواست‌های استقلال‌طلبانه پافشار بوده و تا کجا نقشه خود مختاری را پیش خواهند برد. آیا آنها حاضرند سلطه خود بر چاه‌های نفت کرکوک و موصل را قربانی حضور سیاسی مؤثر در بغداد و سراسر عراق نمایند؟

از سوی دیگر همانقدر که پافشاری به مطالبات جدائی‌خواهانه و کسب یکطرفه و هرچه بیشتر امتیازهای قومی بدون ایجاد رشته‌های پیوند داوطلبانه با سایر اقوام، از سوی کردها می‌تواند تهدیدی برای پروسه دموکراتیزه شدن این کشور به حساب آید، اما گرایش ریشه‌دار عرفی‌گرایی و پافشاری آنان بر جدائی دین از حکومت می‌تواند در اتحاد با دیگر عرفی‌گرایان از میان گروه‌های شیعه و سنی یا سایر اقوام، بصورت مانعی بر سر راه زیاده‌خواهی‌های رهبران مذهبی و آیت‌الله‌های شیعه که اکثریت مجلس و دولت برخاسته از این اکثریت را در اختیار دارند، بوده و آنان را از رؤیا و صرافت استقرار یک "حکومت الهی" دیگر در منطقه باز داشته و به خشکاندن ریشه یکی دیگر از عوامل مهم عدم شکل‌گیری مناسبات باز و آزاد و احترام به حقوق

مساوی انسانها در این نوع جوامع یعنی دخالت دین در حکومت یاری رسانده و این مانع تبیین حقوق ملت بر مبنای عرف و الزامات زمان را از سر راه بردارد.

سقوط صدام و طالبان از طریق حمله نظامی ایالات متحده آمریکا و اشغال این کشور توسط نیروهای نظامی کشورهای بیگانه ممکن شد. این سقوط در افغانستان به جنگ داخلی و برادرکشی خاتمه داد، اما عراق را در آستانه آن قرار داده است. با وجود همه سختی‌ها و ناملایمات اما در هر دو این کشورها اولین سنگ‌بنای آینده‌ای مبتنی بر دموکراسی یعنی برگزاری انتخابات گذاشته شد. در این انتخابات سخن و میل درونی هر دو ملت به آینده‌ای آزاد و همراه با همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر به گوش جهانیان رسانده شد. بویژه توسط ملت عراق که چه بابت شهامت بی‌نظیر خود در انجام انتخابات و رساندن این پیام (علیرغم غوغا و سروصدائی که وسایل ارتباط جمعی اکثریت کشورهای منطقه و اروپا که عملاً به ابزار تبلیغاتی تروریست‌ها بدل شده و در ساندن پیام تهدید و ایجاد رعب و وحشت آن‌ها به گوش مردم عراق در روزهای قبل از برگزاری انتخابات سنگ تمام گذاشته بودند) و چه به خاطر استقامتش برای تحقق این آرزو به سختی توسط جنایتکاران تروریست با عملیات انتحاری مورد انتقام‌جویی قرار گرفته و می‌گیرد.

پس از انجام این انتخابات در میان خون و آتش و خشم و کینه و از طریق صندوق‌های رأی سهم مشروعیت و مسؤلیت هریک از گروه‌ها نیز روشن شده است ( گاه حوزه مسؤلیت‌ها به مراتب فراتر از آراء بدست آمده است). حال این برعهده سران، رهبران، روشنفکران و نیروهای سیاسی این گروه‌هاست که پیام مردم خود را به درستی دریافته و در راه تحقق امید ملت به آزادی گام بردارند.



**چکیده‌ای از سخنان زرقاوی رهبر تروریست‌های اسلامی در باره دموکراسی و انتخابات پیش از برگزاری انتخابات در عراق**

- ملت صاحب اختیار و حق است؟ نه! آخرین کلام تنها از آن خداوند است و هر چه غیر از آن دشمنی با اراده اوست.
- آزادی اعتقادات؟ انحراف و کجروی!
- آزادی بیان؟ یعنی داشتن اختیار در تعبیر خلاف از قوانین اسلام.
- آزادی احزاب و اجتماعات؟ قاعده‌ای انحرافی که به احزاب کافر و دسته‌های دشمن خدا رسمیت قانونی می‌بخشد.
- اعتبار رأی اکثریت؟ از بنیان غلط! زیرا در اسلام هر تصمیم و حقیقتی باید با قرآن و سنت مطابقت داشته باشد.

جنگ و سقوط صدام راه برسیاست در عراق گشود و برگزاری نخستین انتخابات در این کشور نگاه کنجاو جهانیان و بویژه کشورهای منطقه و همسایگان را بر نیروهای تعیین کننده در میدان سیاست آن کشور دوخته است. با این پرسش که این نیروها چگونه قادر خواهند بود راه عراق را به سوی آینده بکشایند. راه بیرون کشیدن یک نظام یکپارچه، باثبات و دمکراتیک از میان انبوهی از تناقضات و ابهامات. پیامدهای انتخابات ۳۰ ژانویه در عراق و تأثیر تعیین کننده گرایشات قومی - مذهبی در این انتخابات و همچنین تأثیرات تحولات عراق بر کشورهای همسایه، موضوعاتی هستند که طی گفتگو با آقای داریوش همایون به بحث گذاشته ایم.

گفتگو با داریوش همایون



## تأثیر انتخابات عراق بر همسایگان

را می‌تواند بگیرد. سوم، حق وتوی هر سه استانی از استان‌های عراق که قانون اساسی آینده را با اکثریت دو سوم رد کنند. عراقی‌ها چاره‌ای جز رسیدن به یک مصالحه ندارند.

ما هر چه در اهمیت این انتخابات بگوئیم مبالغه نکرده‌ایم. خود اینکه هشت میلیون و نیم عراقی در زیر رگبار گلوله و رگبار تبلیغاتی رسانه‌های عرب و اروپائی در شرایط اشغال نظامی که با انتخابات آزاد سازگاری ندارد، توانستند در یک انتخابات آزاد شرکت جویند عاملی است هم‌ارز ترکیب جمعیتی عراق و شکافهایی که در آن جامعه هست و مخاطراتی که عراق را از بیرون تهدید می‌کند. عراقیان اکنون می‌دانند که راهی جز دست بردن به‌اسلحه برای برطرف کردن اختلافات هست. (رسانه‌ها و نویسندگان «مترقی» که هرچه توانستند برضد این انتخابات کار کردند، از انتخابات ریاست جمهوری صدام که با صددرصد دارندگان حق رای برگزیده شد بی‌اشاره‌ای گذشته بودند. به‌آسانی می‌توان «مترقی» را به‌جای «در طرف عوضی تاریخ» بکار برد.)

تلاش - پیش از برگزاری انتخابات چهره‌ها و شخصیت‌های شرکت کننده در جبهه شیعیان یکی از برنامه‌ها و هدف‌های انتخاباتی خود را جلب هرچه بیشتر سنیان به‌مشارکت در سرنوشت سیاسی آینده کشور قرار داده بودند. حتی از سوی کاندیدای حزب شیعه الدعوه اعلام شده بود، پس از برنده شدن حاضر به‌واگذاری چند کرسی به‌نمایندگان سنی است. آیا تا کنون در جهت هدف فوق گامی برداشته شده است و آیا سنی‌ها هنوز در بایکوت سیاسی خود و عدم همکاری با دولت عراق پافشارند؟

همایون - واگذاری کرسی‌های اضافی به‌کسانی که درانتخابات شرکت نکرده‌اند عملی نیست و سنیان شامل گردان که خود سنی هستند بیش از صد نماینده در مجلس دارند. شریک کردن سنیان در فرایند سیاسی در تدوین قانون اساسی خواهد بود که مسلماً به سنیان عرب درون و بیرون از پارلمان سهم زیادی داده خواهد شد. در جمعیت سنی، گروهی از ترس و بیشتری در اعتراض به اصل هر کس یک رای، در انتخابات شرکت چندانی نکردند. تروریست‌ها، چنانکه می‌دانیم در استان‌های سنی فعالند و بیشتر از

تلاش - مهمترین گام پس از انتخابات در عراق تدوین قانون اساسی توسط مجلس منتخب است. قانون اساسی که بتواند بیان و زبان همه مردم عراق و اکثر گروه‌بندی‌های آن باشد و بیش از هرچیز امید ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور را در دل عاملان ترور و جنایت نابود سازد! با توجه به‌اینکه در انتخابات اخیر تمایلات و گروه‌گرائی‌های مذهبی و قومی نقش تعیین کننده‌ای داشت، آیا مجلس برآمده از آن و با این ترکیب، قادر خواهد بود مسائل را فراتر از منافع قومی - مذهبی ببیند؟

همایون - تجربه ملی عراقیان در هشت دهه‌ای که از عمر آن کشور می‌گذرد به‌خوبی با ژرفای تجربه خود ما قابل مقایسه است. هر عراقی آگاه می‌تواند به‌تاریخ دراز دیکتاتوری و کشتار جمعی و حکومت ارتشی - پلیسی، همه برخاسته از ناسازگاری‌های مذهبی و قومی، بنگرد و درس‌هایی برای آینده بگیرد. عراق کشوری چندپارچه است و با اینهمه محکوم است یکپارچه بماند. همسایگان عراق اجازه نخواهند داد عراق از هم‌پاشد و تا کنون این یکپارچگی با بیرحمانه‌ترین دیکتاتوری‌ها و بدترین تجاوزات تحمیل شده است. اکنون عراقیان می‌باید سرنوشت ناگزیر خود را در دست گیرند و در فضای دمکراتیک یکپارچه بمانند. آنها می‌دانند که یا می‌باید، باهم زندگی کنند و یا درهم بیفتند و آسایش و خود زندگی را، برای گروه‌های بیشمارشان، بدرود گویند. پس از انتخاباتی که از تهران تا پاریس خنده را بر لبها شکست نوشتن قانون اساسی که به‌همه طرفها چیزی بدهد ناممکن به‌نظر نمی‌آید. رسیدن به یک هم‌رئی میان شیعیانی که برای نخستین بار از یوغ مثلث سنی آزاد می‌شوند، و کردانی که از آغاز دهه نود به‌درجات بالای خودمختاری رسیده‌اند و وسوسه استقلال کامل در محافلی از آنها نیرومند است، و سنیانی که همه تلخی و سرخوردگی‌اند، آسان نیست. به‌همین ترتیب در کشوری با باورهای مذهبی تند و خشونت‌بار، گرایش به‌تحمیل یک حکومت به‌درجات گوناگون، مذهبی، ممکن است تدوین قانون اساسی را به‌دست‌اندازهای سخت اندازد. در برابر، سه عامل مهم به‌سود یک قانون اساسی پذیرفتنی برای گروه‌های قومی گوناگون عراق کار می‌کند. نخست، دورنمای هراس‌آور شکست که عراق ۲۰۰۵ را لبنان ۱۹۷۵ بدتری با ابعاد بزرگ‌تر خواهد کرد: صحنه قدرت‌نمایی دیگران از دور و نزدیک و میدان جنگ بیرحمانه داخلی. دوم، حضور چیره امریکا که جلو پاره‌ای زیاده روی‌ها

جدی باشند انتخابات عراق بهترین رهسپاریگاه است. انتخابات آزاد حتا زیر سرنیزه ارتش بیگانه در این منطقه بداعتی است. خاورمیانه‌ای‌ها نمی‌باید از این حقیقت گله کنند. اگر آنها دشمنانی بدتر از خودشان و مخالفانی خونی‌تر از میان خودشان ندارند و جنگشان بیشتر با یکدیگر است ناچار دیگران به‌جایشان تصمیم خواهند گرفت، از ابومصعب زرقاوی اردنی تا فلان آخوند قمی تا ژنرال ابوزناید امریکائی سوری تبار.

تلاش - با تشکیل یک حکومت شیعه در دل کشورهای عربی که پیوند نژادی - قومی و همچنین دینی و مذهبی یگانه از حلقه‌های مهم «اتحادشان» محسوب می‌شود، آیا همانگونه که پادشاه اردن عبدالله اعلام داشته است، توازن قوا در منطقه عربی برهم خواهد خورد؟

همایون - ملک‌عبدالله که مانند پدرش از استعداد سیاسی بزرگی برخوردار است (در این مورد وراثت پادشاهی از وراثت جمهوری بهتر درآمده است) نگران هلال شیعی است که از ایران تا عراق و لبنان کشیده شود و با توجه به تروویسمی که شیعه آخوندهای ایران به‌اسلام داده است و قدرتی که ایران می‌تواند پشت هر طرح سیاسی بگذارد حق دارد نگران توازن قوا باشد. ولی میان یک حکومت شیعه، مانند آنچه در ایران داریم و حکومتی که شیعی مذہبان در آن اکثریتی نیز داشته باشند تفاوت است. عیب ملی عراق، ناهمگنی جمعیت و محکوم بودن به‌زندگی با یکدیگر، در این اوضاع و احوال استثنائی می‌تواند به‌سود همه دنیای عرب در آید. اگر اکثریت عراقیان اعراب سنی یا شیعه می‌بودند نتیجه انتخابات به‌احتمال زیاد یک حکومت اسلامی می‌شد. با قدرتی که به‌مردم عراق بخشیده شده است نمی‌توان تصور کرد چهل در صدی از جمعیت اجازه دهد رفتاری که حکومت شیعه با سنیان ایران می‌کند در عراق تکرار شود (اینکه قدرت‌بخشی چگونه بوده است اهمیت دراز مدت ندارد؛ بهر حال در عراق نیز مانند افغانستان راه دیگری نمی‌بود).

تلاش - پنهان نیست که بخشی از نگرانی سران عرب از تشکیل حکومت شیعیان در عراق احتمال تقویت موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه است. آیا واقعاً حکومت اسلامی می‌تواند روی دولت جدید عراق و اکثریت شیعه‌ای که در مجلس ملی آن دارد، حساسی باز کند؟ چشم انداز رابطه میان حکومت عراق و حکومت اسلامی در ایران چه خواهد بود؟ شیعیان عراق چقدر با مدل حکومت الهی در ایران احساس نزدیکی می‌کنند؟

تلاش - جمهوری اسلامی به‌دلیل بیش از دو دهه پشتیبانی و میزبانی بسیاری از رهبران شیعی عراق و پولی که هزینه می‌کند از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار است ولی در عراق امریکائیان نیز هستند که تا باشند از جمهوری اسلامی نیرومندترند و اگر مداخلات رژیم آخوندی از حد بگذرد خود آن را تهدید خواهند کرد. در جهان عرب جز سوریه هیچ کشوری سودی در خراب‌تر کردن وضع عراق ندارد و امریکائیان می‌توانند از همکاری پاره‌ای از آنان برخوردار شوند. کوشش جمهوری اسلامی برای بازآفرینی نمونه خود در عراق محکوم به‌شکست است. خود رهبران شیعی عراق بویژه آیت‌الله‌هایشان بیش از همه از ورشکستگی نه تنها سیاسی بلکه تاریخی یک جمهوری اسلامی شیعی (نسخه بدل جمهوری اسلامی سنی طالبان) آگاهند. بیشتر عراقیان در همسایگی ایران با اوضاع آن کشور آشناتر از آنند که تکرار

همان‌ها می‌کنند و در انتخابات نیز رای دهندگان بیش از همه در همان استان‌ها خود را با خطر مرگ روبرو می‌یافتند. ولی مشکل سنیان با خود دموکراسی بود. آنها نمی‌خواستند قدرت سیاسی از صندوق رای بیرون آید زیرا بیست درصدی جمعیت سنی عرب عراق در اقلیتی است که با دموکراسی نمی‌تواند برتری تاریخی‌اش را حفظ کند. به‌رحال به‌سنیان عرب، صرف‌نظر از کرسی‌هایشان در مجلس، سهم کافی در تدوین قانون اساسی داده خواهد شد. در ترکیب کابینه نیز بعید است آنان را نادیده بگیرند. نمی‌باید فراموش کرد که استان‌های سنی‌نشین حق و تو بر قانون اساسی دارند و می‌باید به‌درخواست‌های معقولشان تن در داد.

تلاش - در حالی که اقدام شجاعانه اکثریت مردم عراق را که بدون توجه به‌تهدیدات تروریست‌های اسلامی به‌پای صندوق‌های رای رفتند در سراسر دنیا ستودند، موضع رسمی بسیاری از سران کشورهای عربی سکوتی همراه با ناخرسندی بود. رئیس اتحادیه عرب (عمرو موسی) در همان زمان اعلام داشت: «جریان انتخابات عراق با دقت و همراه با نگرانی از سوی سران کشورهای عربی دنبال می‌شود... همه کشورهای عربی از نظر اقتصادی، اجتماعی یا مذهبی آمادگی پذیرش دموکراسی را ندارند.» با توجه به‌تجربه دخالت‌های آشکار و پنهان رژیم‌های عربی در بحران‌های منطقه آیا جمعیت ۲۰ درصدی عرب‌های سنی عراق می‌توانند پایگاه مناسبی برای این دخالت‌ها باشند؟

همایون - دموکراسی و انتخابات آزاد و خاورمیانه عربی - اسلامی اساساً یک تناقض عبارتی است. هنگامی که چندسال پیش سران کشورهای عرب در مراسم خاکسپاری ملک‌حسین در عمان حضور یافتند روزنامه‌نگاران غربی از منظره مردانی در دهه‌های هفتم و هشتم زندگی که تا چشم می‌توانست به‌عقب بنگرد بر سرکار بوده‌اند به‌شگفتی افتادند. بسیاری از این مردان روسای جمهوری هستند که پی‌درپی با اکثریت‌های بزرگ انتخاب می‌شود و پسرانشان را در پشت‌سر برای پس از خود آماده می‌کنند. یکی از آنها، حافظ‌اسد سوریه، در عمل موفق هم شد (در جمهوری آذربایجان و کره شمالی نیز شاهد این پدیده هستیم) در عراق، مانند افغانستان، تانک‌های امریکائی راه انتخابات آزاد را گشودند و چنین خطری هیچ رژیم خاورمیانه‌ای دیگری را تهدید نمی‌کند. با اینهمه عمرو موسی از زبان همه حکومت‌های عرب سخن می‌گوید و نگرانی او درست است. هیچ حکومت خاورمیانه‌ای تاب یک انتخابات آزاد را نخواهد آورد و از آن بدتر، در بیشتر این کشورها انتخابات آزاد به‌روی کار آمدن اسلامیانی خواهد انجامید که اصل هر کس یک رای یکبار را قبول دارند. ایران دهه ۱۹۷۰ در جهان عرب نمونه‌های فراوانی دارد: رژیم‌های فرسوده و به‌فساد و لختی فرمانروائی دراز بی‌رقیب افتاده، سیاستگرانی آماده هر معامله، روشنفکرانی عوام‌فریب و فریفته عوام (و با توجه به‌فرآورده‌های فکری‌یشان کم و بیش از جنس همان عوام) و یک جریان اسلامی مسلط (که نباید با مسلمان اشتباه شود) که از شکست برنامه‌های سیاسی ناسیونالیستی (ناصری) و کمونیستی و نوسازندگی نیمه‌کاره نیرو می‌گیرد. جامعه‌های عرب البته تجربه ایران را پیش چشم دارند ولی خاورمیانه‌ای چنان کسی است که نگاه می‌کند بی‌آنکه ببیند و گوش می‌دهد بی‌آنکه بشنود. او حقانیت دارد و به‌واقعیات مزاحم راه نمی‌دهد. نمونه‌های اینهمه نویسنده‌گان و سیاسی‌کاران هم‌میهن در بیرون. تاثیرات انتخابات عراق در همسایگانش درازمدت خواهد بود و به‌جنبش‌های آزادیخواهانه کمک خواهد کرد. اگر امریکائیان در طرح خاورمیانه بزرگ



عراقی بویژه نیروئی هستند که می‌باید در شمار آیند. گروه‌های بزرگ عراقی که از تبعید بیرون به‌کشورشان باز می‌گردند جبهه عرفیگرایی را گسترده‌تر می‌سازند. در همه گروه‌های قومی و مذهبی عراق عناصر عرفیگرا حضور برجسته دارند و گردان با بیست و پنج درصدی که در مجلس کنترل می‌کنند و متحدان عرفیگرایشان در چهل‌واندی نماینده گروه علاوی و تهدید وتوی قانون اساسی، نخواهند گذاشت یک حکومت مذهبی در عراق روی کار آید. صحنه سیاسی عراق چنان گشوده و گشاده است که هر کشور عربی می‌باید غبطه‌اش را بخورد. صدوپنجاه روزنامه می‌توانند هر چه بخواهند بنویسند، مگر ترس از تروریست‌ها نگذارد؛ و همین اندازه و بیشتر سازمان‌های سیاسی در صحنه‌اند. کمونیست‌های اصلاح شده و نشده خودمانی هیچ به‌رو نمی‌آورند که حزب کمونیست عراق در پناه سربازان امریکائی تظاهرات می‌کند؛ همان حزب که صدام‌حسین محبوب شوروی و اردوی صلح و بشردوستی و عدالت، یا اعضایش را کشت یا به‌تبعید و زندان فرستاد.

تلاش - احتمال اینکه جنایاتی که امروز تروریست‌ها در عراق صورت می‌دهند و ظاهراً بعد از انتخابات برمحور کشتار شیعیان متمرکز شده است و به‌یک جنگ مذهبی داخلی فراروید چقدر است؟

همایون - جنگ داخلی در عراق احتمال دوری است. یک نشانه پختگی جامعه عراقی پابرجائی شیعیان در برابر تحریکات آدمکشان بعثی و تروریست‌های اسلامی است. همه کشتارهای آنان نتوانسته است به‌تنش‌های مذهبی از‌گونه پاکستان که آخرین کشوری است که انسان بخواهد سفر کند بینجامد. تروریسم یا «مقاومت» به‌زعم امریکاستیزان و پدرکشتگان مترقی، در عراق محکوم به‌شکست است. با بمب نمی‌توان به‌جنگ صندوق رای رفت بویژه که ژنرال سوری تبار نیز در پیرامون صندوق باشد. زرقاوی هنگامی که در آستانه انتخابات به‌دمکراسی اعلان جنگ داد سخن آخر و یکی از آخرین سخنانش را گفت.

تلاش - یکی دیگر از مسائل حساس عراق، وضعیت کردهاست. با آرائی بیش از ۲۵ درصد در مجلس ملی عراق جهت‌گیری آنها به‌کدام سمت خواهد بود. به‌سمت حفظ وحدت و یکپارچگی عراق یا جدائی و استقلال‌طلبی؟

چنان تجربه هولناک و ننگینی را بخواهند. در این لحظه نمی‌توان گفت که چه کسی نخست وزیر آینده عراق خواهد شد.

تلاش - انسجام و اتحاد درونی گروه‌های ائتلافی شیعه برسر تقسیم کرسی‌های قدرت و یا برسر میزان دخالت دین در حکومت چقدر است؟ آیا ممکن است بدلیل کشاکش برسر قدرت یا برسر مواضع، نیروی مسلح آنها یعنی سپاه بدر به طرفداری از هریک از گروه‌های شیعه به روی هم اسلحه بکشند؟

همایون - سپاه بدر در نبرد نجف و شهر صدر شکست بدی از امریکائیان خورد و در شطرنج سیاسی به‌سیستانی باخت. مقتداصدر رهبر آن در مجلس نمایندگانی دارد که یک گروه حاشیه‌ای است آلوده به‌لکه دست‌نشاندهی آخوندهای ایران و تصور نمی‌رود دیگر بتواند عراق را به‌خطر اندازد. در ائتلاف سی و چند گروهی که اتحادیه شیعی را می‌سازند همه گونه گرایش‌ها از جمله عرفیگرایی می‌توان یافت. سیاست عراقی را صرفاً با شیعه و سنی نمی‌توان توضیح داد. میدان گشاده‌ای است با بازیگرانی که به‌آسانی می‌توانند جای خود را عوض کنند. عامل امریکا را نیز نمی‌باید فراموش کرد. هر چه هم این سخن برمحافل مترقی‌گران آید امریکائیان اکنون و پس از درس گرفتن از اشتباهاتی که همواره در نخستین مراحل می‌کنند یک عامل ثبات و ترقی‌خواهی (با مترقی عوضی گرفته نشود) در عراق هستند. آنها نیز محکوم‌اند در ماجرای خطیری که درگیرش شده‌اند کامیاب شوند.

تلاش - برخلاف علاقمندی آمریکا و تلاش‌های دولت موقت عراق به تقویت مواضع عرفی‌گرایان و کسانی که خود را بیشتر عراقی می‌دانند تا کرد و شیعه و سنی و لاجرم برایشان حفظ یکپارچگی و ثبات کشورشان نسبت به منافع گروهی از اولویت برخوردار است، همان‌گونه که گفته شد فرقه‌های مذهبی - قومی دست بالا را در حوادث سیاسی امروز عراق دارند. آیا عرفی‌گرایان عراقی در موقعیتی هستند که بتوانند بر تحولات این کشور تأثیر گذاشته و ثبات و یکپارچگی آن را حفظ کنند؟

همایون - عراق در دوران بعث چند بار از حمام خون بدرآمد ولی یک تجربه دراز نزدیک به دو نسل از یک عرفیگرایی نسبی را پشت‌سر گذاشت. زنان

تجزیه‌طلبان زیر علم حق تعیین سرنوشت نه به سود دموکراسی است نه پیکار با جمهوری اسلامی و نه حقوق اقوام. چنان انحرافی بر عمر جمهوری اسلامی خواهد افزود و گرایش‌های نظامی‌گری و حتا فاشیستی را دامن خواهد زد. در ایران کمتر از بسیاری کشورهای دیگر می‌توان با یکپارچگی ملی بازی کرد. نگهداری این آب و خاک از آن موارد معدودی است که می‌تواند چشم ایرانی را بر هر ملاحظه‌ای ببندد. اما تا آنجا که به سازمان‌های سیاسی اصلی گردان ارتباط می‌یابد جز تاکید بر یکپارچگی ایران چیزی نمی‌گویند. اختلاف ما با آنها به نظر می‌رسد بیشتر در نام‌هاست. ما در حزب مشروطه‌ایران، که بزرگ‌ترین نماینده گرایش لیبرال دموکرات ایران بشمار می‌رود، به دلیل

برخلاف زمان جنگ و سرنگونی صدام و دوره قبل از انتخابات، رفتار رهبران کرد عراق از متانت دیپلماتیک و دولتمداری کافی برخوردار نبوده و بعضاً تحریک کننده است. آیا آنها حاضرند سلطه خود برچاهای نفت کرکوک و موصل را قربانی حضور سیاسی موثر در بغداد و سراسر عراق نمایند؟ آمریکا چقدر متعهد به حفظ وحدت و یکپارچگی عراق و متعهد ساختن کردها به آینده این کشور است؟

همایون - امریکائیان هر چه بتوانند برای یکپارچگی عراق انجام خواهند داد و ترکیه در بالا عاملی است که تندترین گردان را نیز ناگزیر از واقع‌بینی

- مردم کرد بیش از سهم خود از کشتار و پاکسویی قومی داشته‌اند و سزاوار زندگی آرام شهروندان آزاد در یک نظام دموکراسی لیبرال هستند. حضور نیرومند گردان در صحنه عراق اتفاقاً به سود یکپارچگی و دموکراسی و عرفیگرایی در عراق است و جلو زیاده‌روی‌های دیگران را خواهد گرفت.
- گردان ایران اگر از رهبری روشن‌بینی برخوردار باشند، که امید است چنین باشد، و اگر چپگرایان از همه سو نومی‌دی را که برای جلب پشتیبانی، وعده استقلال به هر گروه قومی می‌دهند جدی نگیرند، هیچ مشکلی با جریان اصلی ناسیونالیسم دموکرات و لیبرال ایرانی ندارند. آنها بازماندگان نخستین ایرانیانی هستند که هنگامی که پا به میدان تاریخ گذاشتند جهان را دگرگون کردند. چنانکه نلسون فرای، پروفیسور ایران دوست هاروارد، نوشته است با آن ایرانیان بود که فریافت دین از دولت جدا شد. ما که «دو بینی» dualism را به جهان داده‌ایم به یک معنی عرفیگرایی را نیز آغاز کردیم.
- دریافتن معنی و دامنه واقعی فراخوان ما را قادر می‌سازد که سیاست را در ایران به سطح بالاتری برسانیم و از کشاکش مبتذل بر سر شکل حکومت یا نبرد بر سر گذشته بدر آوریم. تا همین جا فراخوان به این منظور خدمت کرده است. ببینید مخالفان یک راه‌حل دموکراسی لیبرال، یک ایران همه ایرانیان، خود را به چه بن‌بست تاسف‌آوری انداخته‌اند.

پیشینه تاریخی فدرالیسم و ناسازگار بودنش با شرایط ایران و سوءاستفاده‌هایی که از آن در موقعیت جغرافیایی ایران می‌توان کرد طرح حکومت‌های محلی را بجای فدرالیسم برای تمرکززدایی از حکومت پیشنهاد کرده‌ایم. در آنچه به حقوق اقوام مربوط می‌شود ما در چهارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن فکر می‌کنیم. گردان ایران اگر از رهبری روشن‌بینی برخوردار باشند، که امید است چنین باشد، و اگر چپگرایان از همه سو نومی‌دی را که برای جلب پشتیبانی، وعده استقلال به هر گروه قومی می‌دهند جدی نگیرند، هیچ مشکلی با جریان اصلی ناسیونالیسم دموکرات و لیبرال ایرانی ندارند. آنها بازماندگان نخستین ایرانیانی هستند که هنگامی که پا به میدان تاریخ گذاشتند جهان را دگرگون کردند. چنانکه نلسون فرای، پروفیسور ایران دوست هاروارد، نوشته است با آن ایرانیان بود که فریافت دین از دولت جدا شد. ما که «دو بینی» dualism را به جهان داده‌ایم به یک معنی عرفیگرایی را نیز آغاز کردیم.

تلاش - اخیراً با اوج‌گیری جدال‌های انتخابات ریاست جمهوری دورنهم میان جناح‌های حکومت اسلامی در ایران، شاهد تاکتیک‌هایی از سوی اصلاح‌طلبان حکومتی هستیم که نشان می‌دهند، آنها به هر وسیله‌ای دست می‌زنند تا بتوانند به هزینه ملت ایران خود را در قدرت حتی بصورت «تدارکاتچی» - و در حاشیه آن نگاه دارند.

ته‌مانده‌های اصلاح‌طلبان دینی با استفاده از تجربه دوم خرداد، این بار مسئله اقوام - این گروه‌های بالقوه ناراضی - بویژه کردها را به مسئله زنان و جوانان افزوده و امیدوارند با سودجویی از نارضایتی‌ها و مطالباتشان، آنها را بصورت لشگر خود به پای صندوق‌های رأی بکشانند.

خواهد کرد. در این تردید نیست که گردان بیشترین چانه را برای گرفتن امتیازات خواهند زد و کسی نمی‌تواند آنان را سرزنش کند. پس از یک تاریخ دراز تحمل تبعیض و سرکوبی، گردان حق دارند از حقوقی که در میثاق‌های پیوست اعلامیه جهانی حقوق بشر ناظر بر حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی، آمده است برخوردار باشند و امور خویش را خود اداره کنند و سهم عادلانه‌ای از منابع طبیعی منطقه خود ببرند. ولی آینده آنها در عراق است و یک کشور کوچک کرد در محاصره قدرتهای متخاصم بختی نخواهد داشت. مردم کرد بیش از سهم خود از کشتار و پاکسویی قومی داشته‌اند و سزاوار زندگی آرام شهروندان آزاد در یک نظام دموکراسی لیبرال هستند. حضور نیرومند گردان در صحنه عراق اتفاقاً به سود یکپارچگی و دموکراسی و عرفیگرایی در عراق است و جلو زیاده‌روی‌های دیگران را خواهد گرفت.

تلاش - ایرانیان کرد با چه نگاهی تحولات این منطقه را دنبال می‌کنند، آیا اساساً وضعیت کردهای عراقی می‌تواند بر روی مواضع کردهای ما تأثیری داشته باشد؟

همایون - گردان ایران مسلماً با نهایت علاقه تحولات عراق را دنبال می‌کنند و اگر بخواهند همان موقعیت را در ایران داشته باشند در شگفت نباید شد. با آنکه وضع گردان در ایران و عراق قابل مقایسه نیست اثر پیوندهای قومی را در موضع‌گیری‌های سازمان‌های سیاسی کرد نباید نادیده گرفت. توصیه‌ای که به گروه‌های سیاسی ایران می‌توان کرد آن است که در دفاع از حقوق اقوام بیش از مرز دموکراسی و حقوق بشر نروند و برای گردآوری نیرو و لشگرآرایی از آن سو نیفتند. دهان به دهان شدن با



سه اصل بنیادی در فراخوان، نخستین مرحله چنان توافقی است: اصلاح‌ناپذیری رژیم که با موجودیت ایران و بهروزی مردم ناسازگار است؛ قانون اساسی نوینی برای ایران برپایه اعلامیه‌جهانی حقوق بشر که در واقع آن را متن سیاست‌های ایران قرار می‌دهد؛ و فرایند انتخابات مجلس موسسان و همه‌پرسی در شرایط آزاد و زیر نظارت بین‌المللی برای تدوین و تصویب آن قانون.

دریافتن معنی و دامنه واقعی فراخوان ما را قادر می‌سازد که سیاست را در ایران به‌سطح بالاتری برسانیم و از کشاکش مبتذل بر سر شکل حکومت یا نبرد بر سر گذشته بدر آوریم. تا همین‌جا فراخوان به‌این منظور خدمت کرده است. ببینید مخالفان یک راه‌حل دمکراسی لیبرال، یک ایران همه ایرانیان، خود را به‌چه بن‌بست تاسف‌آوری انداخته‌اند.

تلاش - با سپاس فراوان از شما

از نظر شما آنها این بار در ابزارسازی خود به‌هزینه مردم ایران و ایرانیان کُرد چقدر موفق خواهند بود؟

همایون - اصلاحگران در ایران غم‌انگیزترین افرادند. آنها در سراسیبه افتاده‌اند که به‌سردار دزدسالاری cleptocracy ختم خواهد شد. از اصلاح‌طلبان حکومتی هر فریبکاری بر می‌آید، چه در قدرت باشند و چه بیرون از آن. گوئی در مسابقه‌ای با انحصارگران در نشان دادن چهره اسلام راستینی هستند که بیست‌وشش سال است در آن فرو رفته‌ایم. تاکتیک‌های آنان هر چه باشد اعتبارشان در حدود صفر است. هیچ کس جز همپالکی‌های بی‌امیدشان در بیرون، خریدار سکه تقلبی آنان را نخواهد بود. انتخابات ریاست‌جمهوری امسال با این مشکل روبروست که شمار رای دهندگان واقعی و به‌میل خود از نامزدان چندان بیشتر نباشد.

تلاش - جریان جنبش فراندوم تا چه حد توانسته نظر گروه‌های فعال منتسب به‌اقوام ایرانی را به خود جلب نماید؟ آیا بیانیه فراخوان ملی برگزاری فراندوم، از ظرفیت کافی برای پاسخگویی اصولی به‌مطالبات گروه‌های فعال این اقوام و فعالترین آنها یعنی ایرانیان کُرد دارا می‌باشد و چشم‌اندازی روشن برای جذب آنها به‌پروژه بنیانگذاری ایران دموکراتیک پس از جمهوری اسلامی را ارائه می‌دهد؟

همایون - بزرگ‌ترین سازمان‌های سیاسی قومی تا کنون و تا جایی که من می‌دانم در برابر فراخوان خاموش مانده‌اند و شماری سازمان‌های کوچک اعتراض کرده‌اند که چرا در بیانیه از تمامیت ارضی ایران یاد شده است. از گروه دوم می‌گذرم که در پیله تنگ خود هیچ ربطی به‌جهان بیرون از جمله مبارزات مردم ایران ندارند. ولی در مورد سازمان‌های بزرگ‌تر، این کنار کشیدن از پیکار ملی و تمرکز بر مسائل قومی هیچ کمکی به‌افزایش تفاهم که لازمه حل مشکلات است نخواهد کرد. گذشته از این، چه در حقوق اقوام و چه تمرکززدائی هر پیشرفتی بستگی به‌تغییر رژیم در جمهوری اسلامی دارد و همکاری همه نیروهای آزادیخواه برای آن لازم است. اما در آنچه به‌همه ایران و نه تنها بخشی از آن مربوط می‌شود ما کمتر شاهد مشارکت جدی این سازمان‌ها بوده‌ایم. به‌نظر می‌رسد آنها مبارزه با جمهوری اسلامی را از پشت منشور فدرالیسم می‌بینند. مشارکت آنان در حدی است که گروه‌های سیاسی دیگر را پیشاپیش به‌چنان فرمولی متعهد سازند. این استراتژی می‌تواند آنان را به‌انزوا بکشانند.

فراخوان همه‌پرسی متن کوچکی است و وارد بسیاری موضوعات نشده است ولی هر چه در دایره آزادیخواهی و حقوق بشر بگنجد در آن هست. تاکید نشدن بر موضوعاتی مانند جدائی دین از حکومت یا حقوق اقوام به‌معنی غفلت از آنها نیست. قانون اساسی برپایه حقوق بشر که از سوی نمایندگان مردم در یک انتخابات آزاد تدوین و به‌رای همگانی گذاشته شود حقوق و آزادی‌های همه را تضمین می‌کند. هیچ‌جائی در اعلامیه‌جهانی حقوق بشر نیست که تجاوز به‌حقوق قومی یا کمترین تبعیضی را اجازه دهد و اداره امور مردم توسط خود آنها از حقوق بشر است. فراخوان همه‌پرسی یک برنامه سیاسی نیست؛ یک استراتژی پیکار نیز نیست، گرچه بخش موثری از آن بشمار می‌رود و رژیم را در تنگنای بیشتری می‌گذارد. فراخوان نقشه راهی است برای پس از جمهوری اسلامی. این گروه‌های سیاسی‌اند که می‌باید اصول قانون اساسی آینده را در میان خود بحث کنند و زمینه را برای هنگامی که سرانجام مردم بتوانند تصمیم بگیرند آماده سازند. توافق بر سر

**پروسة تدوین و تصویب قانون اساسی عراق**

توسط مجلس ملی برگزیده در انتخابات ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵

- تدوین پیش‌نویس قانون اساسی تا تاریخ ۱۵ اوت ۲۰۰۵

- برگزاری فراندوم در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵

- تصویب قانون اساسی با دوسوم آراء مردم

- در صورت عدم خاتمه تدوین پیش‌نویس قانون اساسی تا تاریخ پیش‌بینی شده، عمر مجلس ملی ۶ ماه تمدید خواهد شد.

- در صورت تصویب قانون اساسی، دولت منتخب رسماً در تاریخ ۱۵ دسامبر آغاز به‌کار خواهد نمود.

- در صورت عدم کسب دوسوم آراء مردم در فراندوم، یعنی عدم تصویب پیش‌نویس قانون اساسی، در تاریخ ۱۵ دسامبر انتخابات دیگری برای فراخواندن مجلس جدید برگزار خواهد شد که کار تدوین یا اصلاحات لازم در پیش‌نویس قانون اساسی را در سال ۲۰۰۶ پی‌خواهد گرفت و پروژه انجام شده دوباره در این سال تکرار خواهد شد.

- انتخابات مجلس ملی عراق ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵

- تعداد کل عراقی‌های صاحب رأی ۱۴ میلیون نفر

- تعداد شرکت کنندگان در انتخابات ۸/۵ میلیون نفر (۵۹ درصد)

- تعداد سازمانها و لیست‌های ائتلافی کاندیداها ۷۵ دسته و گروه

- تعداد کل نمایندگان مجلس ملی ۲۷۵ نفر

- تعداد نمایندگان منتخب از لیست اتحاد شیعیان، گروه آلبانس عراق به‌رهبری آیت الله سیستانی ۱۳۲ نفر (۴۷ درصد)

**مهمترین گروه‌های شیعه تشکیل دهنده آلبانس عراق**

- مجلس اعلاى انقلاب اسلامی به‌رهبری سیدعبدالعزیز حکیم
- حزب الدعوة به‌رهبری ابراهیم جعفری
- کنگره ملی عراق به‌رهبری احمد چلبی

- تعداد نمایندگان منتخب کُرد از لیست «اتحاد کردهای عراق» ۷۱ نفر (۲۵ درصد)

- تعداد نمایندگان منتخب از لیست «عراقی‌ها» به رهبری ایادعلوی ۳۸ نفر (۱۳/۸ درصد)

سنی‌های عرب با جمعیتی معادل ۲۰ درصد مردم عراق به‌دلیل بایکوت انتخابات به زحمت در این مجلس صاحب نماینده می‌شوند.

## حرکت بسوی دموکراسی یعنی عبور از حکومت تام‌گرای دینی

نیلوفر بیضایی



آنیم که در فضاهای مجازی و شبه‌دموکراتیک ساخته و پرداخته حکومت دینی که براه انداختن کارزارهای داغ انتخاباتی یکی از آنهاست، با ادعای اینکه استفاده از امکانات موجود برای تغییرات هر چند کوچک، درگیری در اجزاء، آنچنان همه‌گیر شده که راه برای تعابیر و تفسیرهای سودجویانه از مفاهیم جهانشمول از جمله دموکراسی، انتخابات، آزادی... باز کرده است که بسیار خطرناک می‌نماید. برای روشن شدن مطلب مورد نظر ناچارم در ابتدا مفاهیم را تعریف کنم. من با تغییر اجزاء بسود دموکراسی مخالفتی که ندارم، هیچ، بسیار هم موافق آن هستم، اما خطر را آنجا می‌بینم که درگیری با اجزاء لاینیغیر بدلیل موانع جدی قانونی، حقوقی و ساختاری، نقش مردم باز در حد سیاهی لشگرهای حکومت توتالیتر دینی تنزل یابد.

یکی از نکاتی که در کشور ما کمتر بدان توجه شده است، خط باریکی است که در تعریف لفظی دموکراسی (در مفهوم ساده شده آن) و فاشیسم وجود دارد. حکومت‌های دموکراتیک و حکومت‌های توتالیتر با وجود تفاوت‌های اساسی و ماهوی که با یکدیگر دارند، در بعضی تعاریف از نزدیکی‌های صوری با یکدیگر برخوردارند که همین محملی می‌شود برای وفاداران حکومت اسلامی تا با توجیه لفظی و از قلم انداختن چند اصل اساسی حکومت‌اسلامی را حکومتی "دموکراتیک" بنامند که (چون از میزان نارضایتی و خطر انفجار در جامعه آگاهند سریع به‌پسوند می‌آورند که البته باید اصلاحاتی در آن صورت گیرد!) و بدین ترتیب یکی از فجایع این قرن یعنی جمهوری اسلامی ایران را هم‌ردیف حکومت‌های دموکراتیک یا نزدیک بدان تعریف می‌کنند. من در ادامه ی این مطلب به‌تفضیل این مفاهیم را باز خواهم کرد ولی در اینجا لازم است که وجوه تشابه ظاهری را متذکر بشوم تا عمق فاجعه روشن‌تر شود.

حکومت‌های دموکراتیک و حکومت‌های توتالیتر هر دو از پایگاه‌های اجتماعی وسیع برخوردارند. بدین معنا که حکومت‌های دموکراتیک حکومت‌هایی بر آمده از رای و اراده ملت‌ها هستند و حکومت‌های توتالیتر نیز حکومت‌هایی هستند که توسط جنبش‌های وسیع اجتماعی، انقلابات... به‌قدرت می‌رسند. در اصطلاح عوام به‌غلط گفته می‌شود که "دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم" و یعنی حکومتی که با رای مردم بر سر کار آمده باشد. اما هر حکومتی که توسط مردم به‌قدرت برسد، الزاما دموکراتیک نیست و هر حرکت و جنبش مردمی که در آن اکثریت به‌چیزی رای مثبت بدهند، الزاما دموکراتیک نیست. دموکراسی زمانی بوجود می‌آید که آن حکومت برآمده از آرای مردم در قانونگذاری و در عملکرد سیاسی، ملزم به‌اعلامیه جهانی حقوق‌بشر باشد، تمامی شهروندان در آن از حقوق مساوی برخوردار باشند، عدالت سیاسی حاکم باشد و مهمتر از همه اینکه حقوق کلیه اقلیتها در آن برسمیت شناخته شود.

شاهد آنکه هم حکومت فاشیستی هیتلر، هم حکومت دیکتاتوری استالین و هم حکومت استبدادی اسلامی در ایران با رای و در نتیجه انقلابات و جنبش‌های وسیع توده‌ای و به‌رای اکثریت مردم به‌قدرت رسیدند. اینکه اکثریت یک جامعه به‌حکومت‌هایی رای بدهند که آزادی‌کش، انسان‌کش و حق‌کش

ایران در ماه‌های آینده شاهد یک "انتخابات" دیگر خواهد بود. انتخابات ریاست جمهوری در کشوری که حاکمیتش، جمهور مردم را تنها در شکل "امت همیشه در صحنه" و بصورت گله‌وار می‌خواهد، استفاده از واژه "انتخابات" بیشتر به‌یک شوخی بیمزه می‌ماند. مطلب پیش رو نه از زاویه سیاست‌گری و سیاست‌ورزی که خوراک از وقایع روز می‌گیرد، بلکه از دیدگاه مفهومی، تلاشی در جهت روشن‌گری است، برای روشن شدن تفاوت‌های اساسی صحنه‌سازیهایی صوری و مجازی "شبه دموکراتیک" که انتخابات در جمهوری اسلامی نیز یکی از آنهاست، با معنای واقعا موجود دموکراسی در استانداردهای جهانی که ما خواهان پیوستن ایران بدان هستیم. در بازار "سیاست ورزی" سیاسیون نسبتا موافق، بعضا مخالف، کمتر مخالف یا کمتر موافق حکومت دینی، که به‌باور من و به شهود وقایع این بیست و شش سال، اکثر جزو متوسط‌ترین‌های تاریخ معاصر ما هستند، واژه‌هایی چون "واقعیت‌گرایی" (که البته قابل تفسیر بنا بر افکار مدعی است)، "اصلاح‌گرایی"، "تحقق ممکنات"... اهمیتی بس بیش از "آزادخواهی"، "دموکراسی خواهی"، "حقوق بشر"، "تجددطلبی" و... یافته‌اند و از این منظر ما با یک عقبگرد دیگر تاریخی نسبت به‌دوران انقلاب مشروطه روبرویم. حتی نیمی از نیرویی که صرف تبلیغ و ترویج ضرورت حرکت در چارچوب خط قرمزهای حکومتی دینی شده است، صرف ارائه تعریف مشخص و شفاف از دموکراسی و تاکید بر اهمیت تاریخی تحولات ساختاری بسوی دموکراسی نشده است. میدان ارائه تعاریف سلیقه‌ای، تحریف شده و ایدئولوژیک از این خواسته‌های تاریخی، در کف نخبگان میان‌مایه تربیت شده در مکتب فقه نهاده شده و "سیاست ورزان" خارج از حکومت در حد تحلیلگران میان‌مایه‌تر از آن دیگران تنزل یافته‌اند و ای بسا بهتر می‌بود که به‌استخدام ادارات آمار و نظرسنجی در می‌آمدند و زحمت حمل نشان "پوزیسیون" را از سر خود و دیگران باز می‌کردند.

نتیجه اینکه در دوران حیات یکی از غیر انسانی‌ترین حکومت‌های تاریخ معاصر که برای بقا و حفظ چارچوب‌های خود دست به‌هر کاری می‌زند، شاهد

حضور دارد و بصورت متشکل، فعالانه برای تبدیل شدن به اکثریت در دوره بعدی می‌کوشند و یکی از مهمترین عرصه‌های حرکت آنان، نقد و کنترل عملکردهای دولت و ارائه برنامه‌های خود است. در عین حال برای دولت نیز نظرات و نقدهای اپوزیسیون، بسیار حائز اهمیت است، چرا که در بسیاری از تصمیم‌گیریهای سیاسی و اقتصادی به همکاری و رای اپوزیسیون نیازمند است و می‌بایست در جهت تعدیل نقدهای اپوزیسیون بکوشد. در حکومتهای دموکراتیک، مخالفت اپوزیسیون با پوزیسیون در نحوه اداره و مدیریت سیاسی است، اما این هر دو خود را به ساختار سیاسی و قانون اساسی مبین پایه‌های این ساختار معتمدند و اصول و قواعد دموکراتیک را در کل پذیرفته‌اند. قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک بر پایه منشور جهانی حقوق بشر طرح ریزی شده است، قابل تفسیر نیست و هر دولتی که بقدرت برسد، موظف و متعهد به رعایت این چارچوبهاست. برای همین و از آنجا که این قوانین برقراری عدالت حقوقی - سیاسی را در صدر موضوعات خود دارد، رقابت سیاسی نیز در همین عرصه انجام می‌پذیرد.

در ساختارهای دموکراتیک، رفرمیسم (یا اصلاح‌گرایی) یکی از مهمترین ارکان سیاست‌ورزی مدرن است چرا که در جامعه پویا و متحرک که (علیرغم بحرانهای دوره‌ای) از ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار است، تداوم مسیر ترقی و پیشرفت و حفظ این ثبات، بدون اصلاح، تغییر و توانایی انطباق با شرایط متغیر امکان پذیر نیست. رقابت سیاسی نیز بر همین بستر انجام می‌گیرد و از آنجا که دولت موظف به پاسخگویی نیازهای جامعه است، ارائه برنامه و طرح مدیریت و همچنین تبیین چشم‌اندازهای روشن مرتبط با طرح پیشنهادی، مهمترین رکن کارزارهای انتخاباتی را تشکیل می‌دهد.

در حکومتهای دموکراتیک اصل "گوناگونی" و "تفاوت" که در وجه سیاسی آن پلورالیسم سیاسی و در وجه اجتماعی آن فردیت اجتماعی، تفرد و حق تحقق بخشیدن و اعمال فردیت برسمیت شناخته شده و دقیقاً همین نقطه قوت این جوامع است. در ساختارهای دموکراتیک، صفات فردی و اخلاقی حکومت‌کنندگان تعیین‌کننده اجرا یا عدم اجرای دموکراسی نیست، بلکه عدالت سیاسی در نظام سیاسی و در چارچوب قوانین عادلانه تعریف می‌شود. پس اگر در کشورهای دموکراتیک، صحبت از اصلاح می‌شود، روشن است که منظور بهتر شدن و پیشرفت است در یک ساختار دموکراتیک و مورد توافق بازیگران سیاسی این ساختار.

در کشورهای دموکراتیک، انتخابات یکی از ارکان اصلی نظام سیاسی است که اساس آن را مشارکت عموم تعیین می‌کند. انتخاب کردن، یعنی خواستنی که می‌تواند در دوره بعد بنا بر عملکردهای دوره‌ای انتخاب‌شوندگان به نخواستن بدل شود و راه را برای حضور نیروهای دیگر که برنامه و طرح بهتری دارند، باز کند.

دموکراسی که یکی از اشکال حکومتی موجود در جهان است، که به‌شهود میزان پیشرفتگی، شکوفایی و رشد جوامع دموکراتیک تا اطلاع ثانوی تنها مدل واقعا موجود است که یک زندگی انسانی و استاندارد را برای اکثر مردم این کشورها ممکن کرده است.

حکومت‌های توتالیتر یا حکومت‌های تام‌گرا به حکومت‌هایی اطلاق می‌شود که در آنها یک ایدئولوژی یا جهان‌بینی خاص بعنوان جهان‌بینی قالب شناخته می‌شود که همگان موظف به پذیرش و حرکت در چارچوب آن هستند. در چنین حکومت‌هایی نه تنها امکان ایجاد فضاهای شخصی خارج از این چارچوب‌های ایدئولوژیک وجود ندارد، بلکه مردم مجبور و مکلف به وفاداری و

هستند و در کارنامه‌های خود قتل عام‌های خونین دارند، بهیچوجه دلیل بر حقانیت رای آن اکثریت و اطلاق واژه دموکراسی بدان نیست. دورانهای بحرانی می‌توانند زاینده افکار بسیار خطرناک با پایگاه‌های وسیع اجتماعی بشوند. اما برآمد آنها هر چه هست، به دموکراسی ربطی ندارد. دقیقاً بهمین دلیل است که جدایی‌ناپذیری دموکراسی و حقوق اقلیت و حقوق بشر در جایگاهی متضاد با حکومت برآمده از رای اکثریت که اولین هدفش نابودی دگراندیش و اقلیتها و هر آنکه در تعریف و قالب‌هایش نمی‌گنجد، از نوع حکومت‌های توتالیتر روشن می‌شود و نادیده گرفتن این تضاد اساسی، بدون اینکه کمکی به پیشبرد دموکراسی بکند، تنها بر تداوم خطاهای فاحش تاریخی‌مان صحنه می‌گذارد.

ما در جهان با سه نوع حکومت روبرو هستیم: حکومت‌های دموکراتیک، حکومت‌های اتوریتر یا استبدادی و حکومت‌های توتالیتر یا تام‌گرا. حکومت‌های اتوریتر و حکومت‌های توتالیتر با وجود اینکه هیچیک دموکراتیک نیستند، اما بلحاظ ساختار و محتوا با یکدیگر تفاوت‌های جدی دارند که متأسفانه در کشور ما با استفاده از واژه نادقیق "حکومت‌های استبدادی"، همه در یک ظرف ریخته می‌شوند و در نتیجه تفاوت ماهوی آنها با یکدیگر در فرم و محتوا همچنان ناشناخته مانده است که در اینجا بدین نکته بیشتر خواهیم پرداخت. شناخت این تفاوتها به ما یاری می‌رساند که بتوانیم میزان امکانات موجود در هر یک برای تغییر اوضاع بسود دموکراسی را بسنجیم.

- آن بخش از اپوزیسیون نیز که خود را اصلاح‌طلب می‌خواند و با ادعای واقع‌گرایی سیاسی باز سعی در داغ کردن تنور انتخاباتی دارد که همه چیز هست بجز انتخابات و در شرایطی حق انتخاب واقعی از ایرانیان سلب شده است، تنها به تقویت این فضای مجازی یاری می‌رساند. مشکل این بخش همچنان در آنجاست که خود را بنوعی میراث‌خوار انقلابی می‌دانند که از نظر آنها "دموکراتیک" بوده (و برای همین نفی کامل حکومت برآمده از آن را نفی حاصل عمر سیاسی خویش نیز می‌بینند)، اما به‌گواه شواهد تاریخی و حقیقی، جدا از نیتهای خوب و بد این و آن به برآمدن یک حکومت فاشیستی از نوع دینی انجامیده است و هر چه بوده، دموکراتیک نمی‌توانسته باشد. تناقض اصلی آنها در درون آنهاست و میان اصلاح‌گرایی مورد ادعایشان با انقلابیگری دو دهه پیش که همچنان حرف اصلی را می‌زند.

اپوزیسیون در یک ساختار دموکراتیک، به‌گروهی گفته می‌شود که نمایندگان مورد نظر آن در یک دوره مشخص انتخاباتی برای شرکت در مراکز اصلی قدرت رای کافی نیاورده و در نتیجه در اقلیت قرار دارند، اما در پارلمان

عمیق شدن شکاف میان پایگاه اجتماعی و دستگاه قدرت از یکسو و تشدید فشارهای بین‌المللی از سوی دیگر و همسویی ایندو با یکدیگر می‌توان به این حکومت که ننگ حضورش برپیشانی ما معاصرانش باقی خواهد ماند، پایان داد. خواست رفتاردوم برای تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی نوین نتیجه رسیدن به همین ضرورت است و بهمین دلیل، انتخاباتی که تمام جناحهای سهیم و دلبسته حکومت دینی خواهان شرکت گسترده مردم در آن هستند، تنها در صورت عدم شرکت عمومی و طرح خواست رفتاردوم در برابر انتخابات فرمایشی است که ما را به هدف که همانا برکناری حکومت دینی و برقراری دموکراسی در ایران است نزدیکتر خواهد کرد.

اصلاح طلبانی که از درون حاکمیت توتالیتر اسلامی سر برآورده‌اند، همچنان به چارچوبهای ایدئولوژیک وفادارند و در بهترین حالت تلاش می‌کنند تا شکل فاجعه‌آمیز توتالیتر حکومت فعلی را به سوی نوعی (محدود شده) از حکومت اتوریتر متمایل سازند. تاکید آنها بر وفاداری به قانون اساسی و راه امام (کاربسماتیک) خمینی از یکسو و تاکید مداومشان در قابل تفسیر بودن قانون اساسی از سوی دیگر نشان از همین تلاش دارد که با حفظ چارچوب موجود تغییراتی انجام شود که نتیجه هرچه باشد، دموکراسی و تا کنون نیز نبوده است.

آن بخش از اپوزیسیون نیز که خود را اصلاح‌طلب می‌خواند و با ادعای واقع‌گرایی سیاسی باز سعی در داغ کردن تنور انتخاباتی دارد که همه چیز هست بجز انتخابات و در شرایطی حق انتخاب واقعی از ایرانیان سلب شده است، تنها به تقویت این فضای مجازی یاری می‌رساند. مشکل این بخش همچنان در آنجاست که خود را بنوعی میراث‌خوار انقلابی می‌دانند که از نظر آنها "دمکراتیک" بوده (و برای همین نفی کامل حکومت برآمده از آن را نفی حاصل عمر سیاسی خویش نیز می‌بینند)، اما به‌گواه شواهد تاریخی و حقیقی، جدا از نیتهای خوب و بد این و آن به‌برآمدن یک حکومت فاشیستی از نوع دینی انجامیده است و هر چه بوده، دموکراتیک نمی‌توانسته باشد. تناقض اصلی آنها در درون آنهاست و میان اصلاح‌گرایی مورد ادعایشان با انقلابیگری دو دهه پیش که همچنان حرف اصلی را می‌زند.

در نظامهای دموکراتیک و مدرن بدرستی پذیرفته شده است که حقیقت مطلق وجود ندارد و به‌تعداد افراد بشر می‌تواند تعابیر گوناگون از "حقیقت" موجود باشد. اما آنچه تفسیر پذیر نیست، حقوق‌بشر صرف‌نظر از باور، تعلق دینی، قومی، جنسیتی، نژادی، عقیدتی است که ارزشی جهانشمول است و تفسیر بردار هم نیست، گره ناگشودنی کار حکومت دینی در همینجاست و این گره تا این حکومت هست، ناگشوده خواهد ماند.

نیلوفر بیضایی  
مارچ ۲۰۰۵

[www.nbeyzaie.com](http://www.nbeyzaie.com)



حمایت از این جهان‌بینی‌ها می‌شوند. برای مثال می‌توان از حکومت ناسیونال‌سوسیالیستی (مبتنی بر نژادپرستی) هیتلر در آلمان، دیکتاتوری استالینی در شوروی سابق (مبتنی بر ترز جامعه بی‌طبقه) و دیکتاتوری اسلامی جمهوری اسلامی در ایران (مبتنی بر اسلام ایدئولوژیک) را نام برد که به لحاظ مشخصات در این تعریف می‌گنجد. در چنین سیستمهایی که علاوه بر امور سیاسی در امور خصوصی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره یک ایدئولوژی خاص معیار قرار داده شده و "خوبی" و "بدی"، حق حیات یا عدم آن را میزان وفاداری به این چارچوبهای ایدئولوژیک تعیین می‌کند، عدم تمهد یا عدم تمکین به این چارچوبها در کلیه عرصه‌های زندگی، منجر به سرکوب و حذف فیزیکی و یا حضوری در اجتماع می‌شود. دستگاه سرکوب از یکسو و تبلیغات ایدئولوژیک شبانه روزی از طریق رسانه‌ها که در کنترل کامل حکومت توتالیتر قرار دارد، دو رکن مهم حفظ این چارچوبها محسوب می‌شوند.

حکومت‌های تام‌گرا یا توتالیتر به‌تام و مطلق شمردن حق حاکمیت جهانی‌بودن مورد نظر خود و بدلیل قائل شدن حقانیت مطلق برای خود، ماهیتا بسیار خشن و سرکوبگر و غیر انسانی عمل می‌کنند. نمونه‌هایی چون اردوگاههای کاراجباری و اتاقهای گاز سیستم فاشیستی آلمان و به‌قتل رساندن چند میلیون یهودی، دگر اندیش، کمونیست... قتل‌عام چند میلیونی استالین در زمان حکومتش و همچنین قتل‌عام، شکنجه، حذف فیزیکی، تبعید هزاران مخالف و دگر اندیش، مجازات‌های قرون‌وسطایی چون سنگسار و قطع دست و پا... در حکومت اسلامی، گویای جباریت کور نظامهای تام‌گرا است.

در حکومت‌های اتوریتر مانند حکومت نظامی فرانکو، پینوشه و یا حکومت پیشین ایران، جهان‌بینی یا ایدئولوژی خاصی نمایندگی نمی‌شود، بلکه اساس حکومت را حفظ قدرت و اتوریته فرد یا گروه خاصی تشکیل می‌دهد.

در این حکومتها نوعی پلورالیسم محدود و تا جایی که کل نظام به‌خطر نیفتد، وجود دارد. برخلاف حکومت‌های توتالیتر در حکومت‌های اتوریتر سازماندهی توده‌ها برای تایید جهان‌بینی حاکم، نقشی بازی نمی‌کند. همچنین در حکومت‌های اتوریتر، آزادیهای اجتماعی تا حدودی وجود دارد، اما آزادیهای سیاسی کاملا سلب می‌شود. بعبارت دیگر افراد تا زمانی که با حکومت در نیفتند، می‌توانند به‌زندگی نسبتا عادی خود ادامه بدهند و کسی به لباس پوشیدن، راه رفتن، نوع حرف‌زدن و رفتارهای اجتماعی و فردی آنها کاری ندارد در حالیکه در حکومت‌های توتالیتر حتی اگر کسی مخالف فعال حکومت نباشد، ممکن است هر لحظه بدلیل ناهمخوانی رفتارهای اجتماعی‌اش با ایدئولوژی حاکم، جان خود را از دست بدهد و یا در خطر و مورد آزار قرار گیرد.

مسئله هدف از روشن کردن تفاوت میان حکومت اتوریتر و حکومت توتالیتر، نه برتر شمردن یکی بر دیگری، بلکه توضیح این نکته است که امکان تغییرات و اصلاحات اساسی در حکومت‌های توتالیتر تقریبا مسدود است.

حکومت‌های توتالیتر بقول هانا آرنت، یا حکومت مطلقه را در دست دارند و یا اصلا نمی‌مانند. این حکومتها نه تنها برای مردم یک کشور بلکه برای جهان یک خطر جدی محسوب می‌شوند چرا که حامل اندیشه صدور ایدئولوژی حتی بوسیله زور، ترور و تحریک همسویان خود در جهان ناامنی را در عرصه ملی و بین‌المللی موجب و این حکومتها اصلاح‌پذیر نیستند. چنین حکومت‌هایی از آنجا که بخشا به‌پایگاه وسیع اجتماعی خود و بخشا به‌دستگاه‌های تو در تو و خوف‌انگیز امنیتی، نظامی متکی‌اند، تنها در صورت

در هیچ مقطعی از انتخابات گذشته، دستگاه حکومتی این چنین دچار از هم گسیختگی و دسته‌بندی نبوده است. رقابت بر سر حفظ مواضع اصلی قدرت تا کنون به‌مانعی در برابر معرفی کاندیدای مشترکی از سوی جبهه‌ی ظاهراً مشترک طرفداران رهبری، نیروهای راست و بنیادگرایان بدل شده و عملاً جریان انتخابات را به‌مکان بازتاب بحران درونی رژیم بدل ساخته است.

در زیر گفتگوی تلاش با آقای حسین باقرزاده را می‌خوانید که در پرسش‌ها و پاسخ‌ها به ماهیت این بحران و رودروئی جناح‌های مختلف در دعوی انتخاباتی و همچنین نقش و تأثیر این جدال بر روی نیروهای خارج از دایره حکومت اسلامی یعنی مردم و مخالفین رژیم پرداخته است.

گفتگو با دکتر حسین باقرزاده

## بحران قدرت در آئینه انتخابات ریاست جمهوری



**اصلاح‌طلبان هر مشکلی هم که با جناح مخالف خود داشته باشند حاضر نیستند قایقی را که مشترکاً در آن نشسته‌اند**

### به‌خطر بیندازند.

دارد که مردم را به‌پای صندوق‌های رای بکشانند. ولی پس از شکست هر دو پروژه پیشین (انتخاب‌های رفسنجانی و خاتمی) این تاکتیک‌ها دیگر تأثیر ندارد و پشت کردن مردم به‌اصلاح‌طلبان که در انتخابات دوره دوم شوراهای شهر و سپس دوره هفتم مجلس شورای اسلامی رخ داد نقطه پایان امید بستن مردم به‌نامزدهای حکومتی بود. صف‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های درون رژیم نیز تغییری در این مسئله رخ نخواهد داد.

تلاش - در حالیکه باقی‌مانده اصلاح‌طلبان حکومتی و دو جریان اصلی آن یعنی حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی بر سر کاندیدای مشترک خود مصطفی معین به‌توافق رسیده‌اند اما بقیه حکومت که تحت عنوان نیروهای انقلاب، شورائی برای هماهنگی در انتخابات و تعیین کاندیدای مشترک تشکیل داده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند بر سر فرد مشخصی به‌توافق برسند. مسئله شرکت یا عدم شرکت هاشمی‌رفسنجانی نیز به‌معنای بزرگ این انتخابات بدل شده است. درحالی که وی از سوی باقی‌مانده اصلاح‌طلبان از همان آغاز رد شد، طرفداران رهبری یا به‌قول خودشان «اصول‌گرایان» هم چندان رغبتی به‌وی نشان نمی‌دهند. با وجود این خود وی اینجا و آنجا و هر جا که فرصتی دست دهد با ابهام و اشاره طرح‌های به‌اصطلاح انتخاباتی خود را بیان می‌کند. به‌عنوان نمونه از تشکیل «دولت مقتدر» سخن می‌گوید، یا از «تعامل منطقی با جامعه بین‌المللی» دم می‌زند و سخن از «حل منطقی مشکل اتمی ایران» می‌گوید. آیا واقعاً آنگونه که اطرافیان وی و مطبوعات قلم به‌نان او تبلیغ می‌کنند، کلید گشایش مشکلات حکومت اسلامی در دست اوست؟

دکتر باقرزاده - به‌روشنی بخش عمده‌ای از حاکمیت (به‌شمول هر دو جناح) به هاشمی‌رفسنجانی امید بسته‌اند تا شاید بتوانند در مبارزه بی‌رمق انتخابات روحی بدمند. به عقیده طرفداران رفسنجانی بقیه نامزدها به‌طور قطع یک تدارکچی بیش نخواهند بود، ولی او تنها کسی است که اگر انتخاب شود ممکن است بتواند در برابر رهبری بایستد (اصولگرایان بیشتر از این نظر با

تلاش - انتخابات در چارچوب نظام اسلامی و بر مبنای قانون اساسی آن برای مخالفین این حکومت از همان نخستین سال‌ها هرگز اعتبار نداشت. برای اکثریت مردم ایران با رنگ باختن «جنبش اصلاحات» و به‌طور قطعی از دور دوم انتخابات ریاست جمهوری آقای خاتمی بی‌اعتبار شد.

اگر انتخابات در ساختار قدرت و قانون اساسی و اختیارات شورای نگهبان امر بی‌معنایی است و کاندیدای منتخب، بدون توجه به‌اینکه چه میزان از رأی مردم را پشت سر خود داشته باشد، حوزه اختیار عملش در حد یک «تدارک‌کچی» خواهد بود، پس این همه جنجال بر سر معرفی کاندیداها برای چیست و چرا هربار در مقاطع انتخابات به‌سرعت در درون رژیم صف‌ها و جناح‌بندی‌های جدید و متعددی ایجاد می‌شود؟

دکتر باقرزاده - انتخابات در جمهوری اسلامی نه به‌منظور اعمال حاکمیت مردم و بلکه برای مشروعیت دادن به‌رژیم برگزار می‌شود. ساختار حقوقی جمهوری اسلامی بر اساس «انتخابات» شکل گرفته است. حتی تعیین ولی‌فقیه نیز ظاهراً باید با انتخاب (دو مرحله‌ای) از سوی مردم صورت گیرد. ولی سازوکار این امر طوری تنظیم شده است که اولیگارش‌ی روحانیت حاکم همواره حفظ شود، و همین اولیگارش‌ی کنترل ارگان‌های «انتخابی» دیگر مانند مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری را نیز در دست داشته باشد. از این نظر انتخابات را باید انجام داد - ولی در حدی که به‌این اولیگارش‌ی صدمه نزنند، و همه کسانی که به‌حفظ نظام علاقمندند و یا منافع خود را در آن می‌بینند طبعاً باید برای «موفقیت» آن تلاش کنند. یعنی مردم را به شرکت در آن تشویق کنند.

در این حالت طبیعی است که همه جناح‌های درون رژیم و نیروهای حامی آنان برای انتخابات ریاست جمهوری به‌فعالیت بپردازند ولو این که به‌تعبیر بسیاری از آنان رییس جمهور «انتخاب» شده اختیاراتی بیش از یک «تدارک‌کچی» نخواهد داشت. رقابت در این مورد یک رقابت درون رژیمی است و مردم در آن نقشی ندارند. البته اگر آنان بتوانند با معرفی یک نامزد توهمی در مورد اصلاحات اقتصادی یا سیاسی ایجاد کنند این امکان وجود

آنان از نامزدی آقای خاتمی حمایت کردند. اکنون بخش سُنّتی آنان مهدی کروی را نامزد خود می‌دانند. بنابراین شانس پیروزی معین بسیار پایین است. البته در سال ۱۳۷۶ هم کمتر کسی به پیروزی خاتمی امیدوار بود. ولی جنبش دانشجویی یکبار به حرکت در آمد و با کمک جوانان و زنان این موفقیت را نصیب خاتمی کرد. امروز چنین نیرویی پشت سر اصلاح‌طلبان نیست. آنان به جمهوری اسلامی بیش از آرمان‌هایی که این جا و آن جا مطرح می‌کنند پای‌بندند، و این یعنی که باید در بازی انتخابات شرکت کنند - حتی با علم به این که مصطفی معین رای نمی‌آورد و اگر هم بیاورد سرنوشتی بهتر از خاتمی نخواهد داشت. ولی این تجربه یک شکست نیست، ضرورت التزام به نظام جمهوری اسلامی است.

تلاش - درست مانند مقطع انتخابات دوره هفتم مجلس اسلامی اینبار هم در آستانه دوره نهم ریاست‌جمهوری، رسولان اصلاح‌طلبی حکومتی همه‌جا از داخل و خارج مشغول تبلیغ میان مایوس‌شدگان از اصلاحات از درون حکومت و جلب مجدد آنها به شرکت در انتخابات هستند و بازهم مانند همان‌زمان مسئله «ضرورت» همکاری با نیروهای بیرون از نظام را طرح می‌کنند. تلاش برای ایجاد ائتلاف و اتحاد عمل در مقاطع انتخابات، روش مرسوم در همه‌جا، بویژه در کشورهای دموکراتیک است. چرا شما فکر می‌کنید که؛ امروز بیش از هر زمان دیگر ائتلاف برای شرکت در این انتخابات - هر قدر هم که دایره آن نیروهای بیشتری را در برگیرد - لطمه به روند شکل‌گیری «رای و اراده ملی» مبنی برخواست استقرار دموکراسی و رفع هرگونه تبعیض از حقوق احاد ملت است؟

دکتر باقرزاده - ایجاد ائتلاف و اتحاد عمل در مقاطع انتخابات به‌گفته شما روش مرسوم در همه جا است. منتها در کشورهای دموکراتیک این ائتلاف در قالب یک ساختار دموکراتیک انجام می‌گیرد. ولی در نظام‌های نادموکراتیک، تنها نیروهای خاصی می‌توانند در ائتلاف شرکت کنند، و یا مضمون ائتلاف را برآیند نیروهای شرکت‌کننده در آن تعیین نمی‌کند و بلکه از سوی نیروهای وابسته به قدرت حاکم به آنان دیکته می‌شود. نمایندگان جریان اصلاح‌طلب حکومتی از ائتلاف چیزی جز این نمی‌فهمند که نیروهای خارج از حکومت مشروعیت نظام را بپذیرند و علاوه بر این، از اصلاح‌طلبان به‌عنوان نمایندگان خود در درون حکومت پشتیبانی کنند. این یک ائتلاف یک طرفه است؛ نیروهای خارج از حکومت از اصلاح‌طلبان حمایت کنند، و آنان به‌نام این نیروها بر در میز مذاکره با جناح مخالف خود به‌چانه‌زنی مشغول شوند. البته در این دوره ظاهراً تلاش اصلاح‌طلبان برای جذب نیروهای خارج از حکومت بیشتر شده است - آن هم صرفاً به این دلیل که نیاز بیشتری به آن پیدا کرده‌اند. در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۷۶ و مجلس ششم در اسفند ۱۳۷۸ آنان توانسته بودند نیروی دانشجویی و زنان و جوانان را به‌سوی خود جلب کنند و نیاز چندانی به نیروهای سیاسی بیرون از حکومت نداشتند. امروز (همانند مقطع انتخابات مجلس هفتم) این نیروها را عمدتاً از دست داده‌اند. از این رو به‌یاد «ضرورت» همکاری با نیروهای بیرون از نظام افتاده‌اند، تا شاید بتوانند موفقیت خود را در درون رژیم تحکیم کنند. البته برای جذب این نیروها مترسک‌هایی هم دارند: سقوط جمهوری اسلامی، هرج و مرج، بازگشت سلطنت و ساواکی‌ها، و مانند این‌ها.

به‌روشنی، این سیاست به‌هدف تفرقه‌اندازی در بین صفوف نیروهای دموکرات صورت می‌گیرد. اصلاح‌طلبان می‌دانند که در بین مردم اعتبار و نفوذ چندانی ندارند و گرایش به‌سوی خواست تغییرات ساختاری رژیم روز به روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند. آنان هم‌چنین می‌دانند که اگر نیروهای

شرکت او مخالفند). ولی رفسنجانی یک بار به‌صورت افشاح‌آمیزی (در انتخابات دوره ششم مجلس) از طرف مردم طرد شده است. بنابراین حتی با حضور او نیز تضمینی برای کشاندن مردم به‌پای صندوق‌های رای وجود ندارد. این است که او و طرفدارانش نوعی بازی قایم موشک را با افکار عمومی شروع کرده‌اند تا از یک‌سو واکنش مردم را در صورت شرکت احتمالی او بسنجند و از سوی دیگر شاید بتوان در تنور انتخابات دمید. در واقع، برنامه‌های انتخاباتی مختلفی که از سوی رفسنجانی مطرح می‌شود نیز احتمالاً برای سنجش افکار عمومی است تا ببینند کدام یک از آن‌ها ممکن است بیشتر افکار عمومی را به‌خود جلب کند و از آن برای سازمان‌دهی مبارزه انتخاباتی او کمک بگیرند. به‌نظر من تا رفسنجانی از پیروزی خود در انتخابات مطمئن نشود نامزد نخواهد شد، و اگر هم نامزد شود مردم از این انتخابات همانند آن چه که در انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم روی داد استقبال نخواهند کرد. نمایش انتخابات در جمهوری اسلامی به‌انجام خود رسیده است و مشکلات حکومت اسلامی از این طریق حل شدنی نیست.

تلاش - برای رفسنجانی و تمامی کاندیداهای جناح راست روشن است که پیروزی آن‌ها از صندوق‌های رای بیرون نمی‌آید، بلکه تنها موکول به‌حمایت یکپارچه این جناح از حکومت است. آنچه در این میان رفسنجانی طلب می‌کند اقتدار و اختیار عمل است و محافل اصلی قدرت هم برخلاف میل وی به‌دنبال ضابطه کنترل کامل بردولت و رئیس‌جمهور هستند.

اما در مورد جناح اصلاح‌طلب چه؟ آنها نمی‌توانند منتظر خیرات و حُسن همکاری جناح مقابل خود باشند و خوب می‌دانند حتی اگر مصطفی معین رای بیاورد، سرنوشتی که در انتظار وی است بهتر از خاتمی نخواهد بود. چرا می‌خواهند تجربه شکست خود را تکرار کنند؟

دکتر باقرزاده - جناح اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی می‌داند که در کشمکش قدرت بازنده است، ولی تلاش می‌کند که باخت خود را به‌حد اقل ممکن برساند. توجه بکنیم که دو جناح حکومت در حفظ نظام جمهوری اسلامی اشتراک منافع دارند و به‌هیچ‌عنوان حاضر نیستند که بنیاد نظام را به‌خطر اندازند. تعهد به‌حفظ نظام برای اصلاح‌طلبان به‌معنای آن است که در بازی انتخابات شرکت کنند و مشروعیت نظام را زیر سؤال نبرند. آنان غالباً کسانی هستند که در طول بیست و شش سال حکومت اسلامی در ارگان‌های مختلف این جمهوری فعال بوده‌اند و بعضاً مستقیماً در جنایات رژیم جمهوری اسلامی سهیمند. آنان می‌دانند که در صورت سقوط این رژیم نه فقط قدرت و موقعیت سیاسی خود را از دست می‌دهند بلکه به‌لحاظ اجتماعی و اخلاقی باید پاسخگوی کردار خود در گذشته باشند و حتی از نظر حقوقی و جنایی نیز ممکن است تحت تعقیب قرار بگیرند.

از این رو، اصلاح‌طلبان هر مشکلی هم که با جناح مخالف خود داشته باشند حاضر نیستند قایقی را که مشترکاً در آن نشسته‌اند به‌خطر بیندازند. برای آنان (هم‌چنان که برای جناح مخالفشان) مهم است که انتخابات برگزار شود و مردم پای صندوق‌های رای بیایند. از این رو است که باید نامزد داشته باشند و روی او تبلیغ کنند تا شاید انتخابات هیجانی داشته باشد. حال اگر از این گذر به‌اتفاق سودی هم نصیبشان شد چه بهتر. لازم نیست نامزد آنان انتخاب شود. آنان به هر اندازه که بتوانند آرای مردم را جلب کنند می‌توانند از آن در معامله قدرت با رقیب خود بهره بگیرند. آنان هم‌چنین حضور خود را به‌عنوان سوپاپ اطمینان به‌رقبای خود نشان می‌دهند.

می‌دانید که در بین اصلاح‌طلبان، بر خلاف انتخابات سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰ اتفاق نظر بر سر نامزد انتخاباتی وجود ندارد. آن موقع اکثریت قاطع



وقتی از جبهه دموکراسی خواهی سخن می‌گوییم به‌روشنی چنین جبهه‌ای را مد نظر داریم. البته در این جبهه اصلاح‌طلبانی که قواعد و ارزش‌های دموکراتیک را بپذیرند نیز می‌توانند شرکت کنند. و این جا فرق اساسی جبهه مورد نظر ما با آن‌چه که بعضی از دوستان مطرح می‌کنند روشن می‌شود: محتوای جبهه مورد نظر دوستان را اصلاح‌طلبان (در چهارچوب جمهوری اسلامی) تعریف می‌کنند و انتظار دارند دیگران به آن بپیوندند، ولی محتوای جبهه مورد نظر ما را اصولی مانند منشور ۸۱ تعریف می‌کنند و در آن به‌سوی همه نیروهایی که این ارزش‌ها را بپذیرند باز خواهد بود.

تلاش - از سوی این نوع طرفداران شرکت در انتخابات، شما و سایر طرفداران «رفراندوم» که طبعاً انتظار می‌رود به‌صراحت خواهان تحریم انتخابات ریاست‌جمهوری باشید، را «تمام‌خواه»، «آرمانگرا» و... می‌نامند که به‌شرایط توازن‌قوا توجه نداشته و فاقد روش انعطاف‌پذیری و سازش که لازمه کار سیاسی است، می‌خوانند.

دکتر باقرزاده - برچسب‌های جالبی است. «تمام‌خواهی» خصوصیت نیروهای انحصارطلب است که برای حضور افراد و نیروهای دیگر در یک حرکت سیاسی ملاک‌هایی جز ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری تعیین می‌کنند. مثلاً می‌توان جمهوری اسلامی را تمام‌خواه نامید چون ملاک‌های عقیدتی را میزان شرکت یا عدم شرکت نیروهای سیاسی در فعالیت سیاسی قرار داده است. هم‌چنین نیروهایی را که مایلند نظام مطلوب خود را بدون مراجعه به آرای عمومی بر مردم تحمیل کنند می‌توان تمام‌خواه نامید. ولی چگونه می‌توان کسانی را که اولاً میزانی جز ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری برای شرکت در جبهه دموکراسی خواهی نمی‌شناسند و ثانیاً رای مردم و نه آرمان‌های سیاسی خود را تعیین‌کننده آینده نظام سیاسی آینده ایران

دمکرات به‌اتفاق نظر در این باره و اتحاد عمل دست یابند ممکن است از حمایت مردمی برخوردار شوند و این امر روند استقرار دموکراسی در ایران و نفی استبداد مذهبی حاکم را تشدید کند. این سرانجام مطلوبی برای آنان نیست. پس باید بخشی از اپوزیسیون را با ترساندن از عواقب اضمحلال جمهوری اسلامی به‌طرف خود جلب کنند. ولی این اپوزیسیون باید بداند که حمایت از اصلاح‌طلبانی که حمایت مردمی را از دست داده‌اند چیزی جز پشت کردن به مردم، تأخیر در روند دموکراتیزاسیون جامعه و ادامه نظام خشونت‌بار آپارتاید جنسی و عقیدتی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نخواهد بود.

تلاش - برخی از افراد حاضر در صف مخالفین حکومت اسلامی و طرفداران اتحاد جمهوری خواهی، همصدا با نیروهایی از ملی - مذهبیون خواهان شرکت در انتخابات و دادن کاندیدای «مستقل» و ایجاد یک «جبهه دموکراسی خواهی» از همه نیروها در حمایت از این کاندیدا هستند. آنها با احتساب روی شرایط موجود یعنی فشار افکار عمومی مردم ایران و فشارهای بین‌المللی معتقدند کانون‌های اصلی قدرت و شورای نگهبان در برابر این فشار ممکن است عقب نشینی کنند.

تا جاییکه می‌دانیم شما و سایر دوستان از زمان پایه‌گذاری «منشور ۸۱» ضرورت تشکیل «جبهه دموکراسی خواهی» با شرکت همه نیروهای دموکرات، را طرح نموده‌اید. لطفاً جهت رفع هرگونه آشفتگی ذهنی بفرمائید تفاوت آنچه شما می‌گوئید با آنچه که مثلاً آقای نگهبان یا ابراهیم یزدی می‌گویند چیست؟ چه تفاوتی در آماج این دو جبهه و ترکیب نیروهایی که در این دو جبهه حضور دارند وجود دارد؟

دکتر باقرزاده - ابتدا باید بگویم که «جبهه دموکراسی خواهی» با حمایت از

➤ در همین مورد فراخوان رفراندوم، مسخره‌تر از این نمی‌شود که برخی از جمهوری خواهان بگویند چون افراد و نیروهای سلطنت‌طلبی از این فراخوان حمایت کرده‌اند پس کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و آنان نمی‌توانند از آن حمایت کنند. تئوری توطئه و کاسه زیر نیم کاسه بودن در فرهنگ سیاسی ایران البته یک بیماری مزمن ملی است و مسئله تازه‌ای نیست.

می‌دانند تمام‌خواه نامید؟

آرمان خواهی البته عیب نیست و بلکه حسن نیز هست. ما همه آرمان‌های سیاسی خود را داریم. من به‌طور مثال خواهان یک نظام سوسیال دموکراسی مدرن که فقر و خشونت و نابرابری را از جامعه ایران بزداید و راه‌های پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جامعه ما را بگشاید هستیم، و قالب مناسب آن را نیز جمهوری می‌دانم. ولی مهم این است که من نوعی بتوانم با نیروهای دیگری که آرمان‌های سیاسی دیگری دارند بر سر یک سلسله اصول مشخص دموکراتیک و حقوق بشری توافق و کار کنیم. یعنی آرمان‌های ما، ما را به گروه‌گرایی نکشانند و تلاش برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک را قربانی آرمان‌های عالیتر خود نکنیم. آرمان‌های سیاسی من تنها در یک جامعه دموکراتیک می‌تواند تحقق بپذیرد. پس به‌عنوان یک شرط لازم اول باید برای استقرار دموکراسی تلاش کرد - و در این راه ما باید با همه نیروهایی که به‌این ارزش تعهد می‌ورزند همراه شویم.

تحریم انتخابات به معنای تمام‌خواهی یا آرمان‌گرایی نیست. این تحریم را هم من یا طرفداران رفراندوم انجام نمی‌دهیم. این تحریم اساساً از طرف خود مردم صورت می‌گیرد - هم‌چنان که آنان عملاً انتخابات شوراها را شهر

جمهوری اسلامی هم‌خوانی ندارد. جمهوری اسلامی یک نظام ضددموکراتیک است و نمی‌توان در درون این نظام جبهه دموکراسی خواهی تشکیل داد. نه قانون اساسی جمهوری اسلامی اجازه شرکت نامزدهای مستقل را، فارغ از تعلقات جنسی و سیاسی و عقیدتی، در انتخابات می‌دهد و نه ارگان‌های کنترل‌کننده رژیم آن را تحمل می‌کنند. جبهه دموکراسی خواهی تنها با شرکت آزادانه همه نیروهای دموکرات و بدون قید و شرط (جز تعهد به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری) می‌تواند تشکیل شود و چنین جبهه‌ای نمی‌تواند با شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی عملاً بر خصوصیت ضد دموکراتیک آن صحنه بگذارد. بنابراین دوستانی که می‌خواهند با اصلاح‌طلبان متحد شوند و در انتخابات شرکت کنند بهتر است نام دیگری برای جبهه مورد نظر خود انتخاب کنند.

جبهه دموکراسی خواهی هم‌چنان که از نام آن پیدا است بر اساس یک رشته ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری شکل می‌گیرد و هیچ قید و شرط دیگری در آن پذیرفته نمی‌شود. علاوه بر این، این جبهه باید روابط بین خود را بر اساس سازوکارهای دموکراتیک تنظیم کند و برنامه‌های دموکراتیک داشته باشد. ما در گروه «برای دموکراسی بر بنیاد منشور ۸۱»

شما پیش بینی می‌کنید؛ گام بعدی یعنی مبارزه علیه کلیت نظام در راه است. در این صورت این مبارزه - مانند هر جنبش دیگری - نیازمند نقطه اتکائی است.

شما در خلال پاسخهای خود اشاره کردید: «اگر نیروهای دمکرات به اتفاق نظر و... اتحاد عمل دست یابند، ممکن است از حمایت مردمی برخوردار شوند.» این نظر بدین معناست که نقطه اتکاء بعدی مردم نیروهای دمکرات خواهند بود. البته با این پیش شرط که این نیروها از «اتفاق نظر و اتحاد عمل» برخوردار باشند. بیش از ۳۵ هزار امضای حمایت زیر «بیانیه فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» نمونه‌ای است در تأیید این نظر. (نباید از نظر دور داشت که یکی از دلایل این حمایت گسترده از فراخوان این است که از همه ایرانیان و گروههای دمکرات، از هر اندیشه و دیدگاه سیاسی، اعم از چپ و راست و جمهوری خواه و طرفدار نظام پادشاهی را مخاطب قرار داده است).

با این همه به نظر نمی‌رسد که همه جناحها و جریانهای طرفدار دمکراسی آماده چنین اتفاق و اتحادی باشند. حتی جریان‌هایی از جمهوری خواهان به دلیل حمایت طرفداران نظام پادشاهی از این حرکت به مخالفت با آن برخاستند. بازتاب این جدال‌های آشکار و پنهان در میان مردم چه خواهد بود؟

دکتر باقرزاده - بله، عرض من این بود که عدم شرکت الزاما نشانه انفعال نیست. می‌توان این موضوع را فعال کرد. یعنی از فرصت انتخابات و فضای سیاسی ماه‌های پیش از آن برای گسترش فعالیت‌های دموکراتیک و تبلیغ رفراندوم ساختار شکن بهره گرفت و حتی روز انتخابات را به صحنه نمایش خواست ملی برای انجام رفراندوم و تغییر ساختار رژیم تبدیل کرد. و این عمل البته طبعاً وقتی می‌تواند مؤثر شود که از حمایت بخش اعظم نیروهای دموکرات (اگر نه همه آن‌ها) برخوردار باشد.

ولی همان‌طور که اشاره کردید همه نیروهای دموکرات (یا مدعی دموکراسی) از یک خواست مشترک حمایت نمی‌کنند. این امر به خودی خود البته نامنتظره نیست. یعنی این که همه نیروهای دموکرات یک جامعه حول یک شعار یا برنامه عمل مشخص متحد شوند واقع‌بینانه نیست. ولی من فکر می‌کنم شعار رفراندوم تغییر قانون اساسی از طریق مجلس مؤسسان به دلیل این که از هیچ جریان یا گرایش سیاسی خاصی حمایت نمی‌کند و بر اصل حاکمیت و حق انتخاب و تعیین سرنوشت مردم تکیه می‌کند بیش از هر شعار و برنامه عمل دیگری باید مورد استقبال نیروهای مختلف قرار بگیرد - که چنین نیز شده است. ولی متأسفانه حتی همین برنامه نیز مورد مخالفت (و گاه مخالفت سرسختانه) افراد و نیروهایی قرار گرفته است که از هیچ کوششی برای شکست آن فروگذار نیستند.

من در این جا به دلایل مخالفت آنان کاری ندارم. اپوزیسیون ایرانی به این خصوصیت شناخته شده است که هرگاه طرح و برنامه‌ای از سوی کسی یا جریانی برای شکست بن بست تفرقه سیاسی ایرانیان پیشنهاد می‌شود، هرچقدر هم که از موضع حسن نیت باشد، از سوی عده‌ای با مخالفت و کارشکنی روبرو می‌گردد. معمولاً کسانی که کاری نمی‌کنند یا در برابر کار دیگران به مخالف‌خوانی برمی‌خیزند محترم‌تر می‌مانند. بهانه هم البته برای مخالفت زیاد است - از این که چرا فلان کلمه یا عبارت در فلان ماده آن نیامده، تا این که چرا فلان گروه یا فرد پای آن را امضا کرده است. ولی این‌ها معمولاً بهانه است و دلایل اصلی کار نیست. دلایل اصلی را باید در خصوصیت‌های فردگرایانه و سکتاریستی نیروهای سیاسی ایرانی دانست که بیش از یک ربع قرن پس از استقرار جمهوری اسلامی هم‌چنان در گتوهای سیاسی محقر خود درجا می‌زنند و در جلب حمایت مردمی ناتوانند.

در اسفند ۸۱ و مجلس هفتم در اسفند ۸۲ را در کلان‌شهرها تحریم کردند. دلیل آن هم نادموکراتیک و بی‌نتیجه بودن انتخابات در تحقق خواست‌های مردم است. اگر این امر برای بخشی از مردم ما روشن نبود، با تجربه اصلاحات و دوم خرداد دیگر کمتر جای تردیدی باقی مانده است. البته اگر جنبش اصلاحی پیش می‌رفت و مثلاً نامزدهای قویتر و با برنامه‌های مترقی‌تری در مقایسه با دوران خاتمی پا به میدان می‌گذاشتند استدلال کسانی که می‌گویند باید از فرصت انتخابات بهره گرفت و ارباب دموکراسی را پیش برد می‌توانست تا حدی منطقی باشد. ولی در شرایط فعلی دعوت مردم به شرکت در انتخابات فقط آپروریزی داعیان را به دنبال خواهد آورد. این کار را برخی در دو انتخابات اسفند ۸۱ و ۸۲ تجربه کردند و نتیجه آن را دیدند - و حال خود دانند اگر می‌خواهند آن را تکرار کنند!

تلاش - امر منطقی و مشروعی است که مردم به دنبال روزنه‌هایی باشند تا بتوانند صدای خود را به گوش همگان برسانند، آیا فکر می‌کنید ماندن در خانه و بایکوت انتخابت ریاست‌جمهوری پیام مردم ایران در مطالبه آزادی و دفاع از حق مساوی همگان در تعیین سرنوشت سیاسی کشور را به گوش جهان خواهد رساند؟

دکتر باقرزاده - کاملاً درست است که مردم باید به دنبال هر روزنه‌ای باشند تا بتوانند صدای خود را به گوش همگان برسانند. و دقیقاً به همین دلیل نباید به تحریم انتخابات اکتفا کرد، و بلکه باید دید که چگونه می‌توان از آن به‌عنوان فرصتی برای طرح خواست‌های دموکراتیک مردم استفاده کرد. معمولاً رژیم‌های سرکوبگر در ماه‌های پیش از انتخابات از شدت سرکوب خود کم می‌کنند تا مردم به شرکت در انتخابات تشویق شوند. این فرصت خوبی است تا نیروهای دموکرات به حرکت درآیند و به بسیج خود و نیروهای دیگر بپردازند. البته اخلاقاً در حد من و کسان دیگری که در فضای امن خارج کشور نشسته‌ایم نیست که برای مبارزات داخل کشور تاکتیک تعیین کنیم. این امر بر عهده رهبران سیاسی و اجتماعی داخل کشور است. و آنان در این زمینه بی‌کار ننشسته‌اند. فعالان دانشجویی به نوعی مقاومت منفی دست زده‌اند و در عین اعلام این که از هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی حمایت نمی‌کنند اجازه بهره‌برداری از فضای دانشگاه را نیز به آنان نمی‌دهند. شعار جنبش رفراندوم در ایران در حال گسترش است، و پیشنهادهای عملی متعددی در باره بسیج کردن مردم نیروهای فعال سیاسی حول شعار رفراندوم مطرح شده است.

حتی در مورد این که در روز انتخابات چه عملی می‌توان انجام داد صحبت‌های زیادی شده است. مثلاً به تازگی آقای دکتر محمد ملکی که از داعیان اولیه فراخوان رفراندوم است پیشنهاد کرد که در روز انتخابات مردم به جای حضور در پای صندوق‌های رأی با برافراشتن پرچم‌های سفید که بر روی آنها شعار «انتخابات فرمایشی نه، رفراندوم آزاد آری» نوشته شده باشد در خیابانها حضور پیدا کنند. این پیشنهاد عملی بسیار جالبی است. فعالیت‌هایی از این قبیل میتواند به شکل‌گیری همان حرکتی منجر شود که همانند نمونه‌های روز افزون آن در سایر نقاط جهان (گرجستان، اوکراین، لبنان و ...) مقاومت رژیم حاکم در برابر خواست مردم را در هم شکنند. پس مسئله، ماندن در خانه نیست. مسئله تحریم انتخابات است، همراه با صدای بلندی که جهانیان بشنوند چرا مردم ایران انتخابات را تحریم می‌کنند...

تلاش - بنابراین عدم شرکت مردم در انتخابات نشانه انفعال - به دلیل سرخوردگی بر اثر شکست «پروژه اصلاحات» - نخواهد بود و آن گونه که

جریان انتخابات دوساله گذشته دیده شده است - نیروهای سیاسی بیشتر از مردم الهام گرفته‌اند و مواضع خود را تصحیح کرده‌اند (اگر کرده باشند) و نه بالعکس. در این جا هم فکر نمی‌کنم مردم زیاد به این مخالفت‌خوانی‌ها اهمیتی بدهند. آنان بارها تمایل خود را برای تغییرات ساختاری نظام حاکم بروز داده‌اند و طبیعتاً از هر حرکتی که این خواست را هدف خود قرار داده باشد و مردم را عامل اصلی اعمال آن بدانند و بخواهد با حد اقل هزینه آن را به انجام برساند حمایت خواهند کرد. نیروهایی که در برابر این حرکت ایستاده‌اند بیش از پیش به انزوای خود در بین مردم ایران کمک خواهند رساند.

تلاش - انتشار بیانیه «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» و حمایت دهه‌ها زارتن از آن، امیدهای بسیاری را در به‌وجود آمدن چنین اتحادی زنده کرد. اما بعد از انتشار بیانیه موسوم به ۵۶۵ و نظرات بشدت متناقضی که حول آن شکل گرفته است، در همین مدت کوتاه ایجاد تردید نموده است. شما و چند نفری از حمایت کنندگان فراخوان رفراندوم این بیانیه را در ادامه فراخوان رفراندوم می‌دانید. اما تعداد بیشتری از حامیان آن از کسانی هستند که با فراخوان موافق نبودند. آن هم به دلیل رد کلیت حقوقی و سیاسی نظام اسلامی. عده‌ای هم به سرعت دست به کار شده و در مقالات اینترنتی خود از دل این بیانیه «راهکار» شرکت در انتخابات آتی رژیم را بیرون کشیده‌اند. در این میان البته عده‌ای می‌گویند باید از کاندیدای اصلاح‌طلبان حکومتی حمایت کرد و برخی نیز خواهان دادن کاندید مستقل و هرچه مقبول‌تر و صاحب‌نام‌تری در افکار عمومی داخل و خارج هستند. بعضی‌ها هم میان دعوا نرخ تعیین کرده و می‌گویند؛ در ایران جدال واقعی میان «جمهوری غیرواقعی اسلامی» و «جمهوری واقعی» است و... شما که هر دو بیانیه را امضاء کرده‌اید، لطفاً بفرمائید؛ چگونه مردم با وجود این همه سخنان ضد و نقیض سرگشته نشوند؟

• جبهه دموکراسی‌خواهی تنها با شرکت آزادانه همه نیروهای دموکرات و بدون قید و شرط (جز تعهد به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری) می‌تواند تشکیل شود و چنین جبهه‌ای نمی‌تواند با شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی عملاً بر خصوصیت ضد دموکراتیک آن صحنه بگذارد. بنابراین دوستانی که می‌خواهند با اصلاح‌طلبان متحد شوند و در انتخابات شرکت کنند بهتر است نام دیگری برای جبهه مورد نظر خود انتخاب کنند.

• در شرایط فعلی دعوت مردم به شرکت در انتخابات فقط ابروریزی داعیان را به دنبال خواهد آورد. این کار را برخی در دو انتخابات اسفند ۸۱ و ۸۲ تجربه کردند و نتیجه آن را دیدند - و حال خود دانند اگر می‌خواهند آن را تکرار کنند!

دکتر باقرزاده - ببینید، نقطه مشترک فراخوان رفراندوم و بیانیه ۵۶۵ نفر سه چیز است: یکی خواست تغییرات ساختاری، دوم تأکید بر ناسرانجامی جنبش اصلاحی، و سوم لزوم تسلیم حکومت به حاکمیت و اراده ملی. به جز این، فراخوان یک راهکار دموکراتیک برای تامین هدف سوم نیز تعیین کرده که

• شعار رفراندوم تغییر قانون اساسی از طریق مجلس مؤسسان به دلیل این که از هیچ جریان یا گرایشی سیاسی خاصی حمایت نمی‌کند و بر اصل حاکمیت و حق انتخاب و تعیین سرنوشت مردم تکیه می‌کند بیش از هر شعار و برنامه عمل دیگری باید مورد استقبال نیروهای مختلف قرار بگیرد - که چنین نیز شده است. ولی متأسفانه حتی همین برنامه نیز مورد مخالفت (و گاه مخالفت سرسختانه) افراد و نیروهایی قرار گرفته است که از هیچ کوششی برای شکست آن فروگذار نیستند.

در همین مورد فراخوان رفراندوم، مسخره‌تر از این نمی‌شود که برخی از جمهوری خواهان بگویند چون افراد و نیروهای سلطنت‌طلبی از این فراخوان حمایت کرده‌اند پس کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و آنان نمی‌توانند از آن حمایت کنند. تئوری توطئه و کاسه زیر نیم کاسه بودن در فرهنگ سیاسی ایران البته یک بیماری مزمن ملی است و مسئله تازه‌ای نیست. ولی این بیماری عملاً در خدمت اهداف نیروهای استبدادی قرار می‌گیرد تا هر حرکت ملی و سازنده را تخطئه و سرکوب کنند. شایعه پراکنی و بدنام کردن شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی یک برنامه حساب‌شده وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است که به صورت‌های مختلف انجام می‌شود، و بسیاری از کسانی که به دلایل سیاسی یا ایدئولوژیک یا شخصی با یک طرح مخالفند با این شایعات تغذیه می‌شوند و بدون این که خود بدانند ممکن است در خدمت اهداف رژیم جمهوری اسلامی قرار بگیرند.

والا یک جمهوری خواه از این که پای یک فراخوانی ملی برای رفراندوم را که یک مشروطه خواه از آن حمایت کرده امضا کند چرا باید هراس داشته باشد؟ امضای من پای این فراخوان به این دلیل است که به آن اعتقاد دارم و نه این که این یا آن افراد آن را امضا کرده‌اند یا نکرده‌اند. ما باید این قدر از شعور سیاسی برخوردار شده باشیم که قضاوت خود را بر محتوای یک برنامه بگذاریم و نه این که نگاه بکنیم چه کسانی آن را پذیرفته‌اند. حقیقت را برای خود آن بخواهیم و نه به اعتبار این که دیگران در باره آن چه می‌اندیشند و می‌گویند. اگر از رفراندوم سخن می‌گوییم بپذیریم که هر فردی حق دارد در خواست آن و شرکت در آن سهمی باشد، و گرنه آن دیگر رفراندوم نخواهد بود. و فردا هم اگر قرار است این امر به جنبش ملی تبدیل شود و مردم برای مطالبه آن به خیابان‌ها بریزند ما نیاز به شرکت تک تک افرادی داریم که بتوانند در آن جنبش سهمی باشند. نمی‌توان گفت برخی در خانه‌ها بمانند چون ما از گرایش سیاسی یا ایدئولوژیک آنان خوشمان نمی‌آید! یا اگر قرار است تظاهراتی علیه رژیم و برای دموکراسی صورت بگیرد جمهوری خواهان صف خود را از سلطنت‌طلبان جدا کنند و مثلاً دسته اول در خیابان جمهوری جمع شوند و دسته دوم در بلوار الیزابت!

به هر حال این حرکت بیش از هر برنامه و شعار سیاسی مورد حمایت کمی و کیفی وسیع‌ترین طیف نیروهای سیاسی ایران قرار گرفته است و مخالفت‌خوانی‌های پر سر و صدای آنانی که برای به شکست کشاندن این جریان از هر وسیله‌ای - از ایجاد شبهه و ابهام‌آفرینی گرفته تا اتهام‌زنی و برچسب‌زدن و هجویه‌سرای - بهره گرفته‌اند تأثیر زیادی در کاهش این حمایت نداشته است. از سوی دیگر، خوش‌بختانه مردم ایران خود قدم‌ها از نیروهای سیاسی و مدعیان رهبری جلوتر حرکت می‌کنند. این مسئله در

✓ فعالان دانشجویی به نوعی مقاومت منفی دست زده‌اند و در عین اعلام این که از هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی حمایت نمی‌کنند اجازه بهره‌برداری از فضای دانشگاه را نیز به آنان نمی‌دهند. شعار جنبش فراندوم در ایران در حال گسترش است، و پیشنهاد های عملی متعددی در باره بسیج کردن مردم نیروهای فعال سیاسی حول شعار فراندوم مطرح شده است.

شرکت در چنین انتخاباتی در عمل کمک مستقیم به بقای جمهوری اسلامی است.

▪ «تمام خواهی» خصوصیت نیروهای انحصارطلب است که برای حضور افراد و نیروهای دیگر در یک حرکت سیاسی ملاک‌هایی جز ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری تعیین می‌کنند..... هم چنین نیروهایی را که مایلند نظام مطلوب خود را بدون مراجعه به آرای عمومی بر مردم تحمیل کنند می‌توان تمام خواه نامید. ولی چگونه می‌توان کسانی را که اولاً میزانی جز ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری برای شرکت در چپه دموکراسی خواهی نمی‌شناسند و ثانیاً رای مردم و نه آرمان‌های سیاسی خود را تعیین‌کننده آینده نظام سیاسی آینده ایران می‌دانند تمام خواه نامید؟

▪ تحریم انتخابات به معنای تمام خواهی یا آرمان گرایی نیست. این تحریم را هم من یا طرفداران فراندوم انجام نمی‌دهیم. این تحریم اساساً از طرف خود مردم صورت می‌گیرد - هم چنان که آنان عملاً انتخابات شوراهای شهر در اسفند ۸۱ و مجلس هفتم در اسفند ۸۲ را در کلان شهرها تحریم کردند.

▪ یک جمهوری خواه از این که پای یک فراخوانی ملی برای فراندوم را که یک مشروطه خواه از آن حمایت کرده امضا کند چرا باید هراس داشته باشد؟ امضای من پای این فراخوان به این دلیل است که به آن اعتقاد دارم و نه این که این یا آن افراد آن را امضا کرده‌اند یا نکرده‌اند. ما باید این قدر از شعور سیاسی برخوردار شده باشیم که قضاوت خود را بر محتوای یک برنامه بگذاریم و نه این که نگاه بکنیم چه کسانی آن را پذیرفته‌اند.

و نکته آخر این که در ایران تضاد اصلی بین دموکراسی و استبداد است و بس. البته چون رژیم حاکم خود را جمهوری نامیده است طبیعتاً مخالفان رژیم به درستی استدلال می‌کنند که این جمهوری واقعی نیست و جمهوری واقعی چیز دیگری است. یعنی دعوا بر سر محتوا است نه اسم. این مسئله با تضاد بین جمهوری و سلطنت به عنوان شکل که در خارج کشور عمده شده است اساساً فرق می‌کند. به روشنی هم امضاکنندگان این بیانیه و هم جمعی که فراخوان فراندوم را صادر کردند همه جمهوری خواهند و بر جمهوری خواهی خود تاکید کرده‌اند. ولی هم آنان و هم تمامی جمهوری خواهانی که فراخوان را امضا کرده‌اند اولاً حق همه مردم را برای شرکت در مبارزه برای دموکراسی به رسمیت می‌شناسند، ثانیاً رای مردم را تعیین کننده نظام آینده کشور می‌دانند و به آن احترام می‌گذارند و ثالثاً چون معتقدند که اکثریت مردم جمهوری خواهند از نتیجه یک چنین رای گیری نگران نیستند و وقت خود را بی جهت در مبارزه با سلطنت طلبان به هدر نمی‌دهند، و بلکه نیروی خود را متوجه حل تضاد اصلی یعنی دموکراسی و استبداد می‌کنند - وظیفه‌ای که بر دوش همه داعیان دموکراسی (از هر گرایش سیاسی و ایدئولوژیک) سنگینی می‌کند.

در بیانیه مطرح نشده است. البته بیانیه به شرح و تفصیل دست‌رفت‌های جمهوری اسلامی پرداخته که جای آن نمی‌توانسته در فراخوان باشد. هم چنین بسیاری از امضاکنندگان بیانیه در شرایطی به سر می‌برند که به لحاظ سیاسی یا امنیتی آمادگی آن را ندارند تا در زیر سلطه جمهوری اسلامی خواست خود را با زبان صریح و قاطع بیان کنند و مثلاً کلیت حقوقی و سیاسی آن را به چالش بکشند. از این رو لحن بیانیه تا حد زیادی نسبت به فراخوان رقیق تر است و ظاهراً طوری تنظیم شده که این افراد هم بتوانند آن را امضا کنند. به هر حال باید شرایط داخل کشور را در نظر داشت. مهم این است که در این بیانیه با این کثرت امضا بسیاری از تابوهای سیاسی داخل کشور شکسته شده است - صدور بیانیه‌ای که حتی تا چند ماه پیش هم تصور نمی‌شد در ایران قابل امضا و پخش باشد. اکنون این بیانیه منتشر شده است و هدف‌های جنبش فراندوم با زبان دیگری (و بعضاً در لفافه) با این تنوع و کثرت امضا در ایران منتشر شده و در خارج نیز مورد حمایت غالب نیروهای دموکرات قرار گرفته است.



موضع گیری نیروهای سیاسی در مورد انتخابات آینده ریاست جمهوری، مستقل از این بیانیه صورت گرفته است و می‌گیرد. ولی طبیعی است که بسیاری از این نیروها برای توجیه مواضع خود به این بیانیه متوسل شوند. قدر مسلم این که امضاکنندگان بیانیه موضع واحدی در باره این انتخابات ندارند و لذا کسانی که برای تایید موضع خود به این بیانیه متوسل می‌شوند موفقیت چندانی به دست نمی‌آورند. کسانی که اصرار دارند در انتخابات شرکت کنند در واقع درس چندانی از انتخابات شوراها و مجلس هفتم در دو ساله گذشته نگرفته‌اند. البته هم اصلاح طلبان و هم کلیت جمهوری اسلامی با استیصال به دنبال آنند که مردم را پای صندوق‌های رای بکشانند. این امر در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی زیر فشار بین‌المللی و به خصوص آمریکا قرار گرفته است برای آنان اهمیت حیاتی دارد. ولی واقعیت این است که مردم از نمایش انتخاباتی رژیم جمهوری اسلامی خسته شده‌اند و به سختی حاضرند که یک بار دیگر به پای صندوق‌های رای بیایند.



## ائتلاف دمکراتیک از تلخی انتقاد می‌گذرد!

که از تلخی انتقاد می‌گذرد، نیز در میان ما وجود ندارد. هنگامی که ما دموکراسی را بپذیریم تازه باید به‌صفت دموکرات در جامعه پذیرفته شویم و گرنه طرفداری از دموکراسی در حرف، پیش از کسب قدرت، گرچه مفید است ولی اعتماد جلب نمی‌کند. چرا که استبداد در میان ما ریشه‌دار است و تقیة نظری، ویژگی اخلاقی - مذهبی ما است. پس باید گام بزرگتری برداریم و کار بیشتری بکنیم تا جدی و نهادی شدن دموکراسی را در خودمان به‌مردم نشان دهیم. این هم آسان است و هم بسیار دشوار.

تلاش - در انتخابات دور هفتم ریاست جمهوری، طرح مطالباتی از گروه‌های اجتماعی بویژه طرح اصلاحاتی به‌نفع زنان و جوانان توانست یک نیروی بیست میلیونی را به‌نفع خاتمی به‌پای صندوق‌های رای بکشد و نمایندگان اصلاح طلبان را در مجلس ششم به اکثریت برساند. اصلاح‌طلبان حکومت دینی با استفاده از این تجربه اینبار مسئله اقوام را هم به‌مسئله زنان افزوده‌اند. به‌نظر می‌رسد برای گروه‌های دوم خردادی پس از «کشف» مطالبات ایرانیان متعلق به گروه‌های قومی و باز کردن حساب روی حمایت این نیروی بالقوه ناراضی، زمینه لازم برای انسجام بیشتر ائتلاف در دفاع یکپارچه از کاندیدایشان یعنی آقای معین فراهم شده است. آیا فکر می‌کنید طرح این گونه مسائل اجتماعی اینبار هم در بسیج مردم موفقیت آمیز باشد؟

کاخساز - دوم خرداد، رویدادی که تجربه ارزشمندی، هم برای مردم و اپوزیسیون و هم برای حاکمیت مذهبی بود، هرگز تکرار نخواهد شد. با این تجربه حاکمیت دانست که در روند دموکراسی نابود می‌شود. بیست میلیون مردم سیلی خورده نیز دانستند که راه نجاتی از درون نظام بر نمی‌خیزد. - این تجربه با رد پیشینی رفورم، از سوی نیروهای افراطی راست و چپ، متفاوت است. روانشناسی مردم اکنون دگرگون شده است. اصلاح‌گران با شعار بد زبان می‌بینند ولی شعار خوب نیز به‌آن‌ها خدمتی نمی‌کند. شعار حقوق زنان، خلق‌ها، کودکان، عدالت اجتماعی و... برایشان سودی به‌بار نمی‌آورد. تنها شعارهایی نظیر آزادی مطبوعات، محاکمه عاملین ترور مخالفان، تعقیب مسئولین کشتار عام، آزادی زندانیان سیاسی، سلب قدرت از خاندان رفسنجانی - که به‌قدرت شبه‌موروثی نظام اسلامی تبدیل شده است - طرح و بررسی اشتباهات سیاسی آیت‌الله خمینی و... می‌تواند وضعیت اصلاح‌گران را تغییر دهد. و گرنه طرح شعارهای سوخته شده سودی نمی‌دهد. مسئله اقوام نیز که اشاره فرمودید تیغه دو دمی است که خطر کردن می‌خواهد و اصلاح‌گران محافظه‌کار از آن ناتوانند.

تلاش - انتخابات دوره‌های پیش و بویژه انتخابات دوم خرداد ۷۶ توانست تشتت گسترده‌ای در صفوف نیروهای مخالف ایجاد کند. آیا انتخابات ریاست جمهوری آینده هم موفق به‌ایجاد چنین تشتتی خواهد شد؟

کاخساز - برعکس، شکست حاکمیت در انتخابات، که به‌صورت برگزاری غیرآزاد انتخابات تجلی خواهد کرد، می‌تواند به‌یکدستی نظرات اپوزیسیون کمک کند، بدون این که اجزاء اپوزیسیون را به‌یکدیگر نزدیک کرده باشد. شکستی از این دست به‌معنای عربان‌تر شدن استبداد دینی است. که به‌خودی خود مردم را به‌یاس و دل‌سردی می‌کشد. این دل‌سردی یک تالی

تلاش - آقای کاخساز تاریخ یک‌ربع قرن جمهوری اسلامی در ایران سرگذشت اتحادها و ائتلاف‌ها و سپس ازهم‌پاشیدگی آنهاست. با وجود این، چنین نظامی علیرغم عدم انطباق با انتظارات انسان قرن بیست‌ویکم و فشارهای گسترده و شدید برآن، وارد بیست‌وششمین سال بقاء خود شده است و در آستانه نهمین انتخابات ریاست جمهوری آن، به‌نظر نمی‌رسد، چنته‌اش از خلق چنین اتحادهای سیاسی خالی شده باشد.

از نظر شما که چند سالی است به‌بررسی ماهیت و مضمون «اتحادهای سیاسی» در میان جریانها و گروه‌های مختلف فکری - سیاسی در ایران می‌پردازید، چرا مخالفین رژیم نتوانسته‌اند از چنین اتحادها و ائتلاف‌هایی میان خود سود برند؟

کاخساز - اتحادها به‌نتیجه نمی‌رسند برای این که اطراف اتحاد به‌دموکراسی به‌عنوان پایه فرهنگی مناسبات خود باور ندارند.

می‌توان گفت دو نوع اتحاد وجود دارد. یکی اتحاد در فرهنگ‌های دموکراتیک، به‌صورت وفاق بردموکراسی، که با تقدم «حقوق» بر ایدئولوژی در «طرف ملی» خود را نشان می‌دهد. و وفاقی فوق نظری است.

دیگری اتحاد سیاسی یا اتحاد مورد نظر و رایج در میان گروه‌ها و احزاب در جامعه غیردموکراتیک است. و قاعدتا هدفش باید ایجاد اتحاد یا وفاق فوق نظری باشد ولی در عمل برای تحکیم وفاق نظری استخدام می‌شود.

ائتلاف را نیز می‌توان به‌دو نوع سنتی و دموکراتیک تقسیم کرد. ائتلاف قوام‌السلطنه با حزب توده نمونه‌ای از ائتلاف سنتی بود. یک ائتلاف تاکتیکی با مرزهای مشخص که در یک فرهنگ سیاسی و اجتماعی سنتی بوجود آمد.

اما در دورانی که قواعد مبارزه سیاسی دگرگون شده و دموکراسی به‌پیش‌زمینه رانده شده است، دیگر نمی‌توان بدون اولویت بخشیدن به‌اعتقاد دموکراتیک، وارد ائتلاف شد. و نمی‌توان با اندیشه‌ای که بیرون از گفتمان دموکراتیک می‌ایستد و برای نفی آن می‌کوشد، ائتلاف کرد. نمونه چنین

ائتلافی، ائتلاف مازوخیستی و یک جانبه سوسیالیسم سنتی بود با جمهوری اسلامی، که مبتنی بر بنیادگرایی بود. تعهد ضددموکراتیک مسلکی نگذاشت که سیاستگران بفهمند ائتلاف یا حمایت ائتلافی تنها برزمینه

دموکراسی عمل می‌کند و این قاعده اول بازی است. هنگامی که طرفین این قاعده را به‌رسمیت نشناسند، ائتلاف بیرون قواعد بازی می‌ایستد و حرف بی‌معنی است. این فورمول دموکراتیک ساده را رهبرانی با سابقه شصت سال

فعالیت سیاسی نمی‌شناختند. به خاطر این که در شرایط خفقان سیاسی، مبارزه طولانی نیز به‌آدم تجربه دموکراتیک نمی‌آموزد. باید دید چگونه آدم در یک جامعه مرسوم - غیردموکراتیک - می‌تواند از دموکراسی بیاموزد.

همچنین باید دید چرا آدم مرسوم، که مجبور به‌زندگی در جامعه دموکراتیک می‌شود، دموکراسی را تجربه نمی‌کند - مثل بسیاری از ما. این‌ها ولی مستقیماً به‌صحبت ما مربوط نمی‌شوند.

ائتلاف سنتی - ائتلاف میان نیروهایی که باور آن‌ها به‌دموکراسی روشن نیست - دیگر کارایی ندارد و جلب اعتماد نمی‌کند. زمینه ائتلاف دموکراتیک،

همیشگی دیگر برای مردم خسته کننده است. نفی استبداد دینی و امید بخشیدن به مردم، به پیمای دیگر و روحیه دیگری نیازمند است.

تلاش - آیا فکر نمی کنید؛ افرادی که مانند شما به چنین نتایجی رسیده اند، یعنی قبول دارند، طرفداری از ارزشها و اصول دموکراسی در انحصار یک یا چند گروه نیست و سایر نیروهای اجتماعی - سیاسی هم می توانند در وفاداری به این اصول صادق باشند، لزوماً دست روی دست نگذاشته و منتظر نخواهند ماند. بعضی از آنها ممکن است با ابتکارهای فردی یا گروهی امکان رابطه، دیالوگ و همکاری را با سایر نیروهای دموکرات فراهم کنند. چرا چنین اقدامی اعتماد ملی را دور میزند؟ (مگر اینکه منظور ما ناظر بر حفظ اعتماد گروه خاصی باشد!) آیا فکر نمی کنید، برخلاف انتظار شما، چنین اقداماتی می توانند تابوشکنانه باشند؟ پیشگامی در یک عمل درست - در اینجا شکستن تابوی ارتباط با مخالفین - همواره قابل ستایش است.

کاخساز - طرفداری از قواعد و اصول دموکراسی خلق الساعه بوجود نمی آید. و به دو پیش زمینه نیاز دارد: یکی فرهنگ انتقادی و دیگر گذر از روشنگری. برخورد شفاف با گذشته خود و انتقاد از اشتباهها، هر جا که نشانه ای از نفی یا نقض قواعد دموکراسی وجود داشته است، زمینه اعتماد ملی و تفاهم همگانی و بین گروهی را بوجود می آورد.

نمی دانم شما از وجود مخزنی از نفرت مسلکی و گروهی که در میان نیروهای سیاسی نهفته است تا چه حد آگاهی دارید؟ مخزنی که اگر سرپوش آن برداشته شود، منفجر خواهد شد. و این فضای نفرت و بی اعتمادی از میان نمی رود مگر از راه انتقاد متقابل که فرهنگ سیاسی ما را مدرن کند. من از خودم که انتقاد کنم دیگر نمی توانم با یک نیروی سیاسی که از خود انتقاد نمی کند نزدیک شوم. برای این است که می گویم بجای سرگرم کردن مردم با ائتلافها و اتحادهای موقتی که آینده آنها قابل اعتماد نیست، باید در یک جنبش گسترده روشنگری، در راه آزادی و رسمیت بخشیدن به نهاد "مخالفت" درگیر شد. شرط وفاق انتقاد و روشنگری است. روشنگری طرح دموکراتیک یک اندیشه قبل از اقدام به آن است.

یک مثال: یک گروه سیاسی از جناح رفورم در حاکمیت اسلامی حمایت می کند و این عمل به شکست می انجامد زیرا طرح از بالا گرفته شده و از غربال مناسبات دموکراسی نگذشته است و به ماده تبدیل نشده است. اگر این طرح در بستر روشنگری به منظور بررسی همه جانبه قرار می گرفت در جریان روشنگری تصحیح و دگرگون می شد.

یک مثال دیگر: یک جناح چپ گرا - و یا یک جناح ملی گرا - می خواهد با مدافعین اندیشه راست ارتباط سیاسی برقرار کند. این گروه می تواند **بند** درخاستگاه سیاسی و اجتماعی خود و هم زمان میان مردم روشنگری کند و برای گسترش نظرات سیاسی خود مبارزه نماید. و از این راه نوعی موقعیت منتخب پیدا کند. اقدامی که به اعتبار این موقعیت به عمل می آورد امری مشروع و چنین ارتباطی لازمه دموکراسی است و گرنه بی آمد آن این است که بهای نزدیکی به یک گروه را با عمیق کردن تضاد با گروه های دیگر باید بپردازد. و این به امر تعادل سیاسی که ضرورت دستیابی به دموکراسی است آسیب جدی می زند. سنت شکنی در روشنگری رخ می دهد که حامل اخلاق انتقادی و طرح علنی و همگانی یک اندیشه قبل از عمل گروهی به آن است.

تلاش - بی تردید شما نیز می پذیرید که ما نه با گفتن حرف های کلی به نتیجه ای می رسیم و نه با تکرار مکررات (به نام انتقاد از یکدیگر) قادر

فاسد هم دارد؛ هرگاه مردم در داخل کشور فعال نباشند تحلیل های سطحی، تندرو و خردستیز زمینه بدست می آورد؛ به ویژه در فضای تبعید و مهاجرت. هدف مقدم فعالیت اپوزیسیون در خارج کشور تضعیف حاکمیت در منفعل کردن مردم در داخل کشور است.

تلاش - اجتناب از انفعال و حضور فعال مردم در صحنه سیاست از دو حالت بیرون نیست؛ یک، امید به اصلاحات و تلاش برای بازکردن روزنه ها و راه هایی برای انجام این اصلاحات، که طبعاً این امید باید پایگاهی در داخل حکومت داشته باشد. دوم، حضور در صحنه برای تغییر اوضاع، که چنین حضوری از سوی مردم مستلزم چشم اندازی روشن و اتکاء به پشتیبانی، نیرومند است که قدرت عمل حکومت را در سرکوب محدود کند.

با توجه به اینکه شما امکان اول یعنی اصلاح از درون نظام را مردود می شمارید و تکرار شرایط دوم خرداد را ناممکن، لطفاً بفرمائید برای عملی ساختن حالت دوم (یعنی حضور مردم در صحنه برای تغییر اوضاع)، اپوزیسیون چگونه و با چه شرایطی می تواند اعتماد مردم را به توان پشتیبانی خود از مبارزانشان جلب نماید؟

کاخساز - اپوزیسیون سازمان یافته ما سه پاره عمده دارد. راست سنتی، چپ سنتی و ملی گرایی سنتی. ملاک سنتی بودن آنها مخالفت سنتی آنها با یکدیگر است. در مخالفت سنتی "رابطه" با مخالفین تابو می شود. بی رابطه گی تجلی مخالفت سنتی است. در دیپلماسی مدرن، مذاکره با مخالفین، حتی هنگام جنگ، تابو نیست. در مخالفت سنتی ولی مذاکره تابوست و از این رو یا راه آن به کلی بسته است و یا راه به منافع جناحی یا گروهی می برد. و چون اعتماد ملی را دور می زند، نامشروع است و بودنش زبانی کمتر از نبودش ندارد و به فضای دموکراسی آسیب می رساند. مذاکره که در فضای مخالفت سنتی به معنای سازش در اصول است، در رابطه مدرن این معنی را نمی دهد. چرا که راست بدون چپ و چپ بدون راست یعنی نبود دموکراسی. رابطه در میان اپوزیسیون، که باید تمام پاره های اپوزیسیون را در برگیرد و نهادی باشد، آن را مدرن می کند. رابطه بر زمینه فرهنگ انتقاد گسترش می یابد و نبود آن نشانه نبود فرهنگ انتقادی است. مانع اصلی در راه مدرن شدن نیروهای سیاسی سنتی، زندگی نکردن در فضا و فرهنگ انتقادی است. ما با پذیرفتن فرهنگ انتقادی مدرن می شویم و از این راه زمینه وفاق ملی را فراهم می کنیم. برای رسیدن به وفاق ملی باید از یک مانع اخلاقی عبور کنیم. این چیزی است که طرفداران و طراحان ائتلاف و اتحاد که تنها به ضرورت های عملی نگاه می کنند به آن بی توجه اند. در فضای انتقاد آدم به تجربه در می یابد که با انتقاد از خود نه تنها آسیب نمی بیند، بلکه جلب اعتماد می کند. نیروهای اجتماعی که نا توان از پذیرفتن این فرهنگ اند، در یک مخالفت سنتی با یکدیگر، راه ورود به دموکراسی را می بندند. متأسفانه وضع اپوزیسیون در خارج را تنها با صفت بسیار بد می توان توصیف کرد. و امیدی به دستیابی وفاق ملی وجود ندارد. امید این است که گسترش جنبش مردم در داخل، اپوزیسیون در خارج را اصلاح و تربیت کند. اپوزیسیون ما تاب انتقاد را ندارد و خودخواه و نازک نارنجی است و گرچه خود را فعال می داند، ولی دستکم در آموختن فرهنگ دموکراسی منفعل است. یک اپوزیسیون منفعل نمی تواند مردم را از انفعال بیرون بیاورد. چرا که پیام اخلاقی لازم برای انگیزاندن شورملی در داخل کشور را ندارد. بدون شکستن دیوار عادت ها و سنت های سیاسی گذشته، که یا استبدادی یا مسلکی و یا مذهبی اند، نمی توان بر رویدادهای ملی اثر گذاشت. تکرار حرف های





دوشماره از انتشار ماهنامه خبری، اجتماعی، فرهنگی ایرانیان شهر برلین «گره‌ایرانی» با سردبیری احمد احقری و مسئولیت عباس معروفی گذشته بود که ما هم به‌لطف کیهان چاپ لندن از تولدش باخبر شدیم.

چه توصیف و تعریف‌ها که می‌توان از «گره‌ایرانی» کرد. اگر همین یکی از خصوصیاتش - که هرطور رهایش کنی چهار دست و پا به‌زمین بازمی‌گردد - در وجود ما ایرانی‌ها باشد، پس برویجه‌های «گره‌ایرانی» از جای خوبی شروع کرده‌اند. از تکیه بر این استعداد و ضروت بهره‌گیری از آن برای پا محکم کردن در سرزمین‌هایی که علی‌الحساب جای سرزمین مادریمان را گرفته‌اند، از ضرورت شناختن کشورها و شهرهای محل اقامتمان، از پروارندن احساس یگانگی با فرهنگ‌های نو و خلاصه از Intergration البته بدون آنکه از ایرانی بودن خود دست برداریم و بدون آنکه از یکدیگر گریزان باشیم. این مجله قرار است وسیله ارتباط و حلقه اتصال ایرانیان شهر برلین باشد، اما ما فکر می‌کنیم، حتماً دایره مخاطبین آن از این شهر فراتر رود. زیرا مطالب خارج شهری آن هم بسیار درخورپسند است.

**Gardoonyan Verlag**

Kantstr. 76  
10627 Berlin / Germany

Tel. 0049 (0)30 450 866 74  
Fax 0049 (0)30 450 806 75

به‌برداشتن گامی جدی خواهیم بود. این انتظار هم که ابتدا همه با هم به یک نقطه رسیده و بعد حرکت کنند، عملاً انداختن همه‌چیز به تعویق محال و حواله به رویت محاق است. به هر صورت سیاست عرصه روشن سخن گفتن، تصمیم روشن گرفتن و مستقل و شجاعانه حرکت کردن است. با این مقدمه اجازه دهید در پرسش آخیمان به مسئله مشخص جمهوری اسلامی و جبهه‌ای که در برابر آن ایجاد شده و خواهان دموکراسی است، پردازیم.

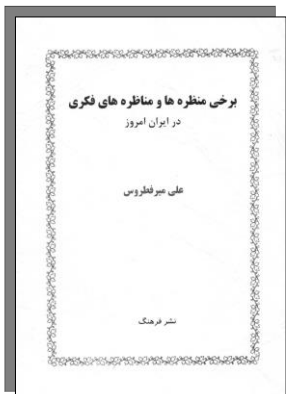
بر بستر این جبهه ما امروز با جنبش «فراخوان ملی برگزاری فراندوم» روبروئیم. شما نیز از حمایت‌کنندگان بیانیه این فراخوان هستید و از حضور همه نیروهای دمکرات از گرایش‌های مختلف فکری - سیاسی در این حرکت استقبال کرده‌اید. چرا فکر می‌کنید که حضور همه نیروها در این حرکت از نقاط قوت آن است؟ آیا این حرکت می‌تواند به یک جنبش ملی گسترده و فراگیر بدل شود؟

کاخساز - تا آن جا که من می‌دانم "جبهه خواهان دموکراسی در مقابل جمهوری اسلامی" تا کنون بوجود نیامده است. و من بر این باورم که پیش‌زمینه ایجاد چنین جبهه‌ای پیش از هرچیز گسترش اندیشه آزادی‌خواهانه در درون نیروهای سیاسی است.

حمایت همگانی از فراندوم لازم بود ولی محقق نشد. طرح فراندوم در کامپوزیسیون در خارج فرو رفت. حمایت اپوزیسیون در خارج نیم‌بند و ناکافی بود. حمایت از فراندوم در صورتی همگانی می‌شد که با روحیه فراساختاری همراه می‌بود که متأسفانه این در شرایط موجود اپوزیسیونی که تحول دموکراسی در آن ضعیف است عملی نبود. به همین دلیل طرح فراندوم تنها بکمک جنبش مردمی در داخل کشور (بیانیه ۵۶۵ نفر) از تنگنا نجات پیدا می‌کند. جبهه مشخص در برابر جمهوری اسلامی از داخل می‌روید و نقش اپوزیسیون در خارج کنش‌پذیرانه است چون اپوزیسیون باید در عمل نشان بدهد که خواهان دموکراسی - پیام مشخص مبارزه در شرایط موجود - است. همان گونه که چپ تنها با انتقاد از اعتقاد خود به‌استبداد مسلکی می‌تواند به دموکراسی نزدیک شود، طرفداران اندیشه راست هم با انتقاد به‌استبداد گذشته در جامعه ایران می‌توانند بطور جدی حامل پیام دموکراسی باشند. ما همه اجزاء و بافت‌های اندام واحدی هستیم. نفرت‌زدائی در میان این اجزاء و ایجاد تعادل سیاسی بدون مایه‌گذاری امکان‌پذیر نیست. بدون این "حرف کلی" هیچ کار مشخص جزئی نتیجه‌ای مطمئن نخواهد داد.

تلاش - با تشکر از شما بابت فرصتی که به ما دادید.

۵۲



مباحثی در باره دین، ایدئولوژی، تاریخ و سیاست در ایران

۲۲۰ صفحه ۱۰ یورو - ۱۲ دلار آمریکا

Farhang P.O.Box 1042  
Station - H,  
Montreal. Qo. H30 2M9  
Canada

[farhangpublisher@yahoo.ca](mailto:farhangpublisher@yahoo.ca)

[www.mirfetros.com](http://www.mirfetros.com)

گذر از خیال  
ناصر کاخساز





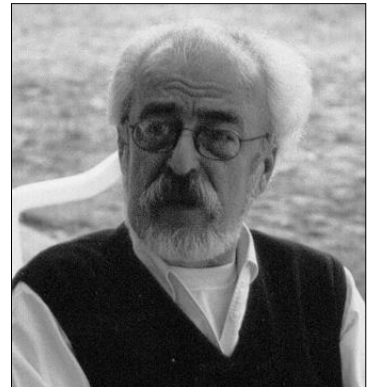
از آنجا که "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" از بازتاب و حمایت گسترده‌ای میان ایرانیان، از افکار و گرایش‌های سیاسی گوناگون برخوردار شده است، لذا طبیعی است که حساسیت و توجه و دقت نسبت به حوادث اطراف و تحولات آتی آن وجود داشته باشد.

انتشار بیانیه‌ای موسوم به "بیانیه ۵۶۵ نفر" از ایران، حمایت از آن در خارج، قرار گرفتن نام بعضی از امضاءکنندگان و حامیان "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" در کنار اسامی کسانی که در موضع مخالفت با فراخوان قرار داشتند، در یک متن پشتیبانی مشترک از این بیانیه و بالاخره ارائه طرح و پیشنهاد مبنی بر معرفی کاندیدا برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، حکومت اسلامی آن‌هم با استناد به "بیانیه ۵۶۵ نفر" موجب تردیدها و پرسش‌هایی شد.

به منظور روشن تر شدن موارد فوق و توضیح رابطه "فراخوان رفراندوم" با بیانیه اخیر با دکتر کامبیز روستا از مدافعین فعال و اولیه این فراخوان در تاریخ چهاردهم مارچ ۲۰۰۵ به گفتگو نشستیم و متن این گفتگو را در اختیار علاقمندان به این موضوع قرار می‌دهیم.

گفتگو با دکتر کامبیز روستا

## نفی رژیم اسلامی تنها راه در برابر آزادیخواهان است - یعنی همان خواست فراخوان برگزاری رفراندوم -



• باید پرسید که "بیانیه ۵۶۵ نفر" در خارج از کشور و تا امروز عمدتاً موجب اتحاد چه کسی با چه کسی است؟... باید پرسید این بیانیه چه کسانی را به هم وصل کرده است. .... این بیانیه کسانی را که در مورد رفراندوم دچار تردید بودند، آنهم به دلیل نوعی طرفداری از حکومت اسلامی، را با کسانی متحد کرد که بدون تردید موافق ادامه زندگی جمهوری اسلامی هستند. این چگونه اتحادی است؟!

• طرح "رفراندوم" باعث شد؛ صفوف واقعی مخالفان رژیم اسلامی روشن شود. آنهم مخالفانی که همه یک‌نوع نمی‌اندیشند. بویژه در خارج کشور این طرح موفق شد، مخالفان و موافقان رژیم اسلامی را در سر جای اصلی خودشان قرار دهد. .... از حجاریان تا سایر اصلاح‌طلبان اسلامی از در مخالفت با رفراندوم وارد میدان شدند. فراخوان رفراندوم در اصل آنچه را که در جنبش سیاسی ایران وجود دارد، بارز و آشکارتر کرد و این به هیچ عنوان به معنای ایجاد نفاق نیست.

می‌کند. بنابراین دست کسانی را که به دنبال حفظ حکومت اسلامی هستند باز می‌گذارد تا تعبیرهای برابر میل خود را از این بیانیه نموده و بگویند؛ شخصی را در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی باید علم کرد! در حالیکه فراخوان رفراندوم خواهان برگزاری انتخاباتی آزاد و تحت نظارت سازمان‌های بین‌المللی برای تشکیل مجلس موسسان و تنظیم یک قانون اساسی نوین است. و همه این مطالبات و اقدامات می‌بایست به استقرار یک نظام دموکراتیک و ملتزم به میثاق جهانی حقوق بشر بی‌انجامد - یعنی نظامی که ما از آن دفاع می‌کنیم - و چنین نظامی در تضاد کامل با حکومت اسلامی است.

تلاش - کسانی که "بیانیه ۵۶۵ نفر" را امضاء کرده‌اند از نظر نوع برخورد به حکومت اسلامی در طیف‌های بسیار متفاوتی هستند. عده‌ای معتقدند پتانسیل اصلاحات از درون رژیم هنوز به انتها نرسیده و برای تقویت این "توان" باید رفت و از کاندیدای اصلاح‌طلبان حکومتی دفاع کرد. عده‌ای هم با این که تمامیت نظام و هرگونه استعداد اصلاح‌پذیری آن را رد می‌کنند، با وجود این معتقدند؛ باید برای ایجاد "شورملی" یک کاندیدای مستقل خوشنام - به عنوان مثال خانم شیرین عبادی - را معرفی کرد. به هر صورت ضرورت هر دوی این تاکتیک‌ها، شرکت در انتخابات آتی است.

دکتر روستا - دقیقاً نکته‌ای که من اشاره می‌کنم همین است. کسانی که دادن کاندیدای مستقل برای انتخابات ریاست جمهوری را پیشنهاد می‌کنند، توجه داشته باشند که این نهاد یا این مقام، ارگان اجرائی نظام جمهوری اسلامی

تلاش - اخیراً بیانیه‌ای تحت عنوان "بیانیه ۵۶۵ نفر" در ایران منتشر شده است. طبق معمول پس از انتشار آن در خارج بحث و گفتگوی زیادی در اطراف آن راه افتاده است و عده‌ای نیز مطالبی در حمایت از این بیانیه نوشته و به جمع‌آوری امضاء پرداخته‌اند. در میان امضاءکنندگان اسامی عده‌ای که از "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" حمایت کرده بودند نیز دیده می‌شود. از نظر شما چه رابطه‌ای میان "بیانیه ۵۶۵ نفر" و "فراخوان رفراندوم" وجود دارد؟

دکتر روستا - از نظر من "بیانیه ۵۶۵ نفر" که در ایران منتشر شده را باید تنها از یک نقطه نظر خاصی مورد پشتیبانی عمومی اما مشروط قرار داد. حمایت از این نظر که در بخش اول "بیانیه ۵۶۵ نفر" تصویر جامعی از شرایط میهن، نابسامانی‌ها و وضعیت بد مردم ارائه شده و قدرتمداران و اعمال آنها را علت همه این نابسامانی‌ها دانسته است. این نکته مورد پشتیبانی شخص من است. اما پشتیبانی مشروط به این دلیل که این بیانیه تنها در چارچوب نقد نظام اسلامی باقی می‌ماند. حال آنکه دوران نقد رژیم اسلامی حتی برای کسانی که سال‌های زیادی هم بر این رژیم چشمی داشتند، به پایان رسیده است و امروز تنها راهی که در برابر آزادیخواهان باز است، اعلام نفی رژیم اسلامی است. یعنی همان خواست فراخوان برگزاری رفراندوم که من از آن دفاع کرده و کاملاً مورد پشتیبانی‌ام است.

از آنجا که "بیانیه ۵۶۵ نفر" چنین دیدگاهی را عرضه نمی‌کند، بلکه برعکس، به عنوان نمونه در صفحه پایانی خود از مسئله "سوءاستفاده غیرمردمی از قانون اساسی" - یعنی قانون اساسی رژیم اسلامی - صحبت

مورد "فراخوان رفراندوم" گفتنی‌ها، گفته شده است. اما اجازه بدهید برای اینکه مضمون "بیانیه ۵۶۵ نفر" روشن‌تر شود به متن خود آن رجوع کنیم. "ما بر این باور هستیم که جریان حکومتگر (نه نظام جمهوری اسلامی)<sup>۱</sup> با حفظ انحصاری قدرت، با ایجاد نهادهای ضد مردم‌سالاری و بهره‌گرفتن از نهادهای انتصابی که در رأس آن شورای نگهبان قرار دارد، از یک سو مردم را از حق انتخاب شدن برای قبول خدمت‌گذاری عمومی و آزادی انتخاب محروم کرده و از سوی دیگر با از بین بردن اصل اولیه شایسته‌سالاری (خوب توجه کنید نه اصل دموکراسی)<sup>۲</sup> امور حکومتی جامعه را به دست کسانی سپرده‌اند که بطور عمده فاقد صلاحیت علمی، تجربی، تعهد اجتماعی و مدیریت کارا می‌باشند."

تلاش - این متنی که قرائت کردید، عملاً سخنان مصطفی معین کاندیدی اصلاح‌طلبان حکومتی است که در سخنرانی‌های انتخاباتی خود این‌جا و آن‌جا بر آنها تکیه کرده است. وی تمام مدت قول می‌دهد، در صورت انتخاب در گزینش افراد، متعهد به اصل "شایسته‌سالاری" باشد.

دکتر روستا - بله درست این‌ها همان چیزهایی است که آقای معین و امثال او می‌گویند و همچنین همان زاویه‌ای است که اصلاح‌طلبان اسلامی نظیر حجاریان در زمان خاتمی می‌گفتند.

تلاش - شاید این سخنان از جهتی غلط نباشد و انتقادهایی است که به حکومت وارد است، اما آیا مشکلاتی که ما امروز با آن مواجه هستیم، همه علت آن نابسامانی‌هایی که در ابتدای "بیانیه ۵۶۵ نفر" آمده است، در همین حد است؟

دکتر روستا - نه خیر! من می‌خواهم فقط جهت و سمت‌گیری را روشن کنم. از شما می‌خواهم این مطلب را با آن چه که مورد نظر "فراخوان رفراندوم" است مقایسه نکنید. فراخوان رفراندوم مجموعه ساختار نظام را مورد سؤال قرار داده است. گفته است؛ به مردم رجوع کنید تا بیایند و با این نظام تعیین و تکلیف کنند. مشکل ما تنها نهادهای انتصابی نیست، حتی اگر نهادها انتصابی نبودند هم کاری از پیش نمی‌رفت، مگر خاتمی انتخابی نبود؟! "بیانیه ۵۶۵ نفر" در انتها چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

"نتیجه ملموس این عارضه و تسلط این تفکر بر امور کشور به بن‌بست کشاندن جامعه و عاجز کردن دولت و حکومت در راه‌حلیابی برای مسائل آن است."

خوب توجه کنید؛ این یعنی حکومت و دولت می‌خواست مسائل و امور را به نفع مردم سرسوامان بدهد ولی این گروه (حکومتگر) همه را عاجز کرده‌اند.

تلاش - آیا نظرتان این است که این بیانیه تلویحاً طرح می‌کند که شکست پروژه اصلاحات نه به دلیل ماهیت نظام فکری اصلاح‌طلبان که در نهایت خواهان یک حکومت دینی هستند، بلکه فقط به این دلیل بود که در کارشان کارشکنی شد. خوب از کجا معلوم که در کار تمام رئیس‌جمهورهای منتخب دیگر کارشکنی نشود و کار آن کشور به تعطیل نکشد، همانگونه که تا کنون شده است.

دکتر روستا - بله! از نظر این بیانیه مشکل آن است که یک عده‌ای از حکومتگران همه چیز را در انحصار خود گرفته و با کارشکنی نمی‌گذارند

است. بنا به هر تاکتیکی که شما کاندیدا بدهید این معنا را می‌دهد که تناقض آشکاری میان ساختار حکومت اسلامی و امور اجرائی آن نمی‌بینید یا حداقل تا آن اندازه‌ای نمی‌دانید که به خواهید برای ساختار آن جایگزینی را پیشنهاد کنید. این آن نکته‌ای است که به مبارزات آزادیخواهان صدمه خواهد زد و در مورد ساختار نظام اسلامی که در قانون اساسی آن منعکس است، ایجاد شک و تردید می‌کند.

تلاش - فکر نمی‌کنید پیشنهاد اینگونه راه‌کارها یا تاکتیک‌ها، تلاش‌های پوشیده و آشکار کسانی است که در اصل می‌کوشند، شکل "جمهوری" حکومت را حفظ و محتوای "اسلامی" آن را حذف نمایند؟

دکتر روستا - اگر این‌طور باشد باید بگویم ساده‌پنداری است. به نظر من این‌طور نیست. نظر بیشتر آنها بر این است که درگیری‌های درون رژیم را افزایش دهند. اما این تاکتیک‌ها می‌تواند در شرایط امروز به ضد خودش تبدیل شود.

علاوه بر این چنین تاکتیک‌هایی ممکن است در ذهن مردم تردیدهایی در مورد تضاد میان دموکراسی و آزادیخواهی و ساختار نظام اسلامی ایجاد کند. و مردم را دوباره به این اشتباه بی‌اندازد که گویا راه‌حلی برای رسیدن به دموکراسی و آزادی از درون این نظام ممکن است. همان اشتباهی را که عده‌ای که اساساً مدافع جمهوری اسلامی نبودند، در دوره انتخابات اول خاتمی کردند و امروز به این نتیجه رسیدند که جمهوری اسلامی سترون و غیرقابل اصلاحات دموکراتیک است.

تلاش - گروه دیگری هم در میان حامیان و امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" هستند که از ابتدا با "فراخوان رفراندوم" مخالف بودند. بعضی از آن‌ها استدلال می‌کنند؛ که "فراخوان رفراندوم" میان نیروهای داخل و خارج تفرقه ایجاد نمود، در حالیکه "بیانیه ۵۶۵ نفر" موجب اتحاد و اتفاق داخل و خارج شده است.

دکتر روستا - ابدأ اینطور نیست؛ البته طرح "رفراندوم" باعث شد؛ صفوف واقعی مخالفان رژیم اسلامی روشن شود. آنهم مخالفانی که همه یک‌نوع نمی‌اندیشند. بویژه در خارج کشور این طرح موفق شد، مخالفان و موافقان رژیم اسلامی را در سرچای اصلی خودشان قرار دهد. حتماً شما هم توجه داشتید که از حجاریان تا سایر اصلاح‌طلبان اسلامی از در مخالفت با رفراندوم وارد میدان شدند. فراخوان رفراندوم در اصل آنچه را که در جنبش سیاسی ایران وجود دارد، بارز و آشکارتر کرد و این به هیچ عنوان به معنای ایجاد نفاق نیست. اعتراضات بخشی از دوستان چپ ما که طرفدار آزادی هستند، با دلایل دیگری صورت گرفت. بسیاری از آنها از اساس مخالف هر پروژه‌ای هستند که خودشان در آن دخالت نداشته باشند.

البته باید پرسید که "بیانیه ۵۶۵ نفر" در خارج از کشور و تا امروز عمدتاً موجب اتحاد چه کسی با چه کسی است؟ صرف نظر از کسانی که معتقدند باید از هر حرکتی در تضعیف حکومت اسلامی، حتی اگر مخالف ما هم باشد، دفاع کرد و تعداد اینگونه افراد انگشت‌شمار است، باید پرسید این بیانیه چه کسانی را به هم وصل کرده است. البته زمان لازم است که مسائل روشن‌تر شوند. این بیانیه کسانی را که در مورد رفراندوم دچار تردید بودند، آنهم به دلیل نوعی طرفداری از حکومت اسلامی، را با کسانی متحد کرد که بدون تردید موافق ادامه زندگی جمهوری اسلامی هستند. این چگونه اتحادی است؟! در

برخاسته از چه هدفی است و برآورد ما از این رژیم چیست. ما این نکات را باید برای مردم روشن کنیم. این را هم بگویم که دوستان ما که این بیانیه را امضاء کرده‌اند، با این تحلیل است که این را در نهایت موازی "فراخوان رفراندوم" ارزیابی می‌کنند. این هم درست است. هر حرکت اعتراضی در هر سطحی در تحلیل نهائی و از نظر تاریخی در روند براندازی رژیم است. البته من نمی‌توانم به این تحلیل که "بیانیه ۵۶۵ نفر" موازی فراخوان رفراندوم است اکتفا کنم. برای پشتیبانی برای این کافی نیست که هر حرکت اعتراضی در تحلیل نهائی به براندازی خواهد انجامید. در این مرحله دیگر مسئله مرکزی نه نقد رژیم اسلامی بلکه نفی آن است. البته می‌دانم طرح بسیاری از مخالفت‌ها با رژیم اسلامی بهائی سنگین دارد و این انتظار را ندارم که مخالفان رژیم زبان و بیان مرا در داخل کشور به کار گیرند.

تلاش - با استدلال این دوستان، پس ما باید از اصلاح‌طلبان دوم خردادی هم دفاع می‌کردیم، چون در هر صورت موجب بحران و تضاد و چنددستگی در حکومت شد. اما امروز روشن شده است که چنین دفاعی موجب سرگستگی و بی‌اعتمادی مردم شد. باعث شد تفاوت‌های ارزشی میان یک نظام دموکراتیک و نظام دینی که پشت به این ارزش‌ها دارد مخدوش شود.

✓ "بیانیه ۵۶۵ نفر" ..... را باید تنها از یک نقطه نظر خاصی مورد پشتیبانی عمومی اما مشروط قرار داد. حمایت از این نظر که در بخش اول "بیانیه ۵۶۵ نفر" تصویر جامعی از شرایط میهن، نابسامانی‌ها و وضعیت بد مردم ارائه شده و قدرتمداران و اعمال آنها را علت همه این نابسامانی‌ها دانسته است. این نکته مورد پشتیبانی شخص من است. اما پشتیبانی مشروط به این دلیل که این بیانیه تنها در چارچوب نقد نظام اسلامی باقی می‌ماند. حال آنکه دوران نقد رژیم اسلامی حتی برای کسانی که سال‌های زیادی هم بر این رژیم چشمی داشتند، به پایان رسیده است.

✓ می‌دانم بسیاری از امضاءکنندگان این بیانیه از عناصر آزادیخواه هستند که بارها به دلیل دفاع از آزادی، زندان رفته و آزار دیده‌اند باید از حقوق آنها دفاع شود. طبعاً باید از گام‌هایی که در اعتراض به جمهوری اسلامی برمی‌دارند دفاع نمود. مسلماً من شخصاً از حقوق امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" در صورت هجوم جمهوری اسلامی به آنها دفاع خواهم کرد، اما این بیانیه که مضمون مسلط بر آن نفی جمهوری اسلامی نیست نمی‌تواند مورد پشتیبانی بی‌قید و شرط من باشد.

دکتر روستا - تجربه و سیر حوادث هم نشان داد که ما حق داشتیم. اما باز هم تکیه می‌کنم تعدادی از امضاءکنندگان تنها از این حرکت به عنوان یک گام اعتراضی دفاع کرده‌اند و در اصول سیاسی خود طرفدار نفی کامل نظام دینی هستند.

تلاش - آقای روستا می‌بخشید از اینکه این همه به این قضیه پيله می‌کنیم. اما آیا فکر نمی‌کنید، بهتر بود برای اعلام حمایت از حرکت اعتراضی، دوستانی که "طرح فراخوان رفراندوم" را امضاء کرده‌اند، روش دیگری را

حکومت و دولت، درست رفتار کند! در پارگراف آخر "بیانیه ۵۶۵ نفر" نتیجه‌گیری نهائی می‌شود با این مضمون:

"ما امضاءکنندگان فرصت و راهکار حتمی و نهائی را گردن نهادن به رأی و اراده ملی دانسته و خواستار آنیم که ساختار قدرت و اداره امور کشور و روابط بین‌المللی آن بدون سوءاستفاده غیرمردمی از قانون اساسی، مانند همه کشورهای پیشرفته جهان بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر... باشد." و این (بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر) نکته‌ای است که بی‌شک عده‌ای از امضاءکنندگان به این متن اضافه کرده‌اند.

تلاش - یعنی عبارت فوق در وسط نشانه شده، بدون آنکه با بالا و پائین خود خوانائی داشته باشد؟

دکتر روستا - ببینید، آنچه را که من توضیح دادم، به روشنی نشان می‌دهد امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" بسیار متفاوتند و هر بخشی از آنها، چیزهایی را در متن آورده‌اند تا بلکه زهر بیان نیروی دیگر گرفته شود. چنین چیزی شکننده است. ماندگار نخواهد بود و در اولین امتحان سیاسی خواهد شکست. توجه داشته باشید که دیدگاه اصلی و گوهرین این بیانیه نوعی سلوک با جمهوری اسلامی است و یا به عبارت دیگر در ادامه فکری است که خاتمی و طرفدارانش داشتند.

البته می‌دانم بسیاری از امضاءکنندگان این بیانیه از عناصر آزادیخواه هستند که بارها به دلیل دفاع از آزادی، زندان رفته و آزار دیده‌اند باید از حقوق آنها دفاع شود. طبعاً باید از گام‌هایی که در اعتراض به جمهوری اسلامی برمی‌دارند دفاع نمود. مسلماً من شخصاً از حقوق امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" در صورت هجوم جمهوری اسلامی به آنها دفاع خواهم کرد، اما این بیانیه که مضمون مسلط بر آن نفی جمهوری اسلامی نیست نمی‌تواند مورد پشتیبانی بی‌قید و شرط من باشد.

تلاش - با وجود این عده‌ای از حمایت‌کنندگان "فراخوان رفراندوم" بدون هیچ قید و شرطی "بیانیه ۵۶۵ نفر" را مورد حمایت قرار داده‌اند.

دکتر روستا - "بیانیه ۵۶۵ نفر" در تضاد با رفراندوم نیست، مبارزه دیگری است و اعتراضی است به جمهوری اسلامی. از همین زاویه هم این دوستان حتماً امضاء کرده‌اند.

تلاش - با وجود این بسیاری از امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" با استناد به آن می‌گویند، برویم و کاندیدای مستقل برای انتخابات بدهیم.

دکتر روستا - اشاره کردم هر دسته‌ای از امضاءکنندگان، بندی و نکته‌ای وارد این بیانیه کرده‌اند. حالا شما هم می‌توانید به بندهای دلخواه خودتان استناد کنید و اشاره داشته باشید.

تلاش - به این ترتیب آیا شما به مردمی که با فاصله بیشتری این مسائل را مورد توجه قرار می‌دهند، حق نمی‌دهید که دچار سرگستگی و آشفتگی شوند؟

دکتر روستا - دقیقاً این وظیفه ماست که روشن کنیم، پشتیبانی ما از امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" و همه افرادی که معترض رژیم هستند،



انتخاب می‌کردند و از بلندگوهایی که در اختیار دارند مانند شما توضیح می‌دادند که دفاعشان از یک حرکت اعتراضی است، نه مضمون بیانیه. توجه داشته باشید که بلافاصله بعد از انتشار "بیانیه ۵۶۵ نفر" از ده نوشته و مقاله در مورد آن هشت‌تای آن با استناد به این بیانیه می‌گویند حالا باید رفت و کاندیدای انتخاباتی داد.

دکتر روستا - ببینید بسیاری از همین افرادی که اشاره دارید، حتی افرادی از امضاءکنندگان "بیانیه ۵۶۵ نفر" هم انتخابات آینده را تحریم خواهند کرد.

تلاش - بعضی از افرادی که مخالف "فراخوان رفراندوم" بودند، به‌زمان این فراخوان ایراد می‌گیرند و می‌گویند این فراخوان هنگامی داده شد که خطر حمله نظامی آمریکا وجود داشت. سؤال ما این است که:  
۱ - آیا رابطه زمانی میان انتشار "فراخوان ملی برگذاری رفراندوم" و حادث شدن خطر اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران وجود داشت؟  
نکته دیگر اینکه: آیا جنبش آزادیخواهی و دمکراسی خواهی ایران باید زمانی دست به اقدام بزند که جمهوری اسلامی از لحاظ درگیری‌ها و فشارهای بین‌المللی فارغ بوده و از این نظر احساس امنیت کافی نماید؟

دکتر روستا - ابتدا باید بگویم من با حمله هر خارجی به ایران مخالفم. اما این که ایران در آن زمان در خطر حمله نظامی بود، بهانه‌ای کاملاً بی‌پایه است. اگر شما به مصاحبه‌های من مراجعه کنید، هنگامی که همه فکر می‌کردند: آمریکا به ایران حمله می‌کند، به وضوح توضیح می‌دادم که این‌طور نیست. در همان زمان این تحلیل هم وجود داشت. این‌طور نبود که همه بر این نظر باشند که آمریکا حتماً به ایران حمله خواهد کرد. تجربه هم صحت گفته‌های مرا ثابت کرد و آمریکا به ایران حمله نظامی نکرد. البته تا زمانی که جمهوری اسلامی حاکم است، هیچ‌گاه خطر حمله نظامی منتفی نیست، چرا که وجود رژیم اسلامی، علت این بحران‌ها است.

حالا فردی در آن زمان به غلط فکر می‌کرد آمریکا به ایران حمله خواهد کرد و به خاطر چنین تحلیل غلطی هم در برابر "طرح فراخوان رفراندوم" ایستاد، اما امروز به غلط بودن آن تحلیل پی برده یعنی در عمل نادرست بودند تحلیل‌اش ثابت شده است. بنابراین این فرد چرا امروز مخالفت‌اش با "طرح فراخوان رفراندوم" را در آن روز که برپایه تحلیل غلط انجام داده درست ارزیابی می‌کند؟! آخر این چه نوع شیوه استدلالی است؟

اما در مورد نکته دوم باید برای نکته تکیه کنم که اپوزیسیون ایران نباید از مواضع آمریکا و کشورهای اروپایی حرکت کند. ما باید از منافع و مصالح بلاواسطه مردم خود حرکت کنیم. اساساً حرکت از مواضع آمریکا و کشورهای اروپایی که برای ما همه ابعادش روشن نیست، مذاکرات پشت‌پرده آن‌ها، تصمیم‌گیری‌های آن‌ها ناروین است، چگونه می‌تواند به نتایج درست برساند! شما به جای اینکه مردم را به دنبال توهم و خیال و افسانه بفرستید، بهتر است به واقعیت‌های جامعه توجه کنید و سیاست خود را ارائه دهید. آخر این که روش مبارزه نیست که ما بر مبنای یکسری شایعات و جنجال‌ها یا برنامه‌ها و نقشه‌هایی که از کم‌وکیف آن بی‌اطلاعیم حرکت کنیم.

تلاش - آقای دکتر روستا با تشکر از شما.

زیرنویس

۱ و ۲ - عبارات داخل پرانتز از آقای روستا است.

۵۶



## نشر نیما

تازه های کتاب:

### نوروزتان پیروز باد

#### ایران امروز در تصویر و کلام - اول کمیق

با مقدمه کتابیون امیرپور - بسیار نفیس - آلمانی و انگلیسی ۲۵ یورو  
برای قضاوت تاریخ - مذاکرات رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق (در زمان حکومت صدام - با دو عدد DVD) ۲۲ یورو  
در ستایش شرم - حسن قاضی مرادی ۵ یورو  
یکسال در میان ایرانیان - ادوارد براون - منصوری ۱۴ یورو  
پابره‌ها - استاکو - احمد شاملو ۱۲ یورو  
سایه عمر - رهی معیری - نفیس ۲۰ یورو  
ارتشبدها و حدیث پهلوی - معتضد ۱۵ یورو  
آنسوی سراب - هوشنگ معین زاده ۱۵ یورو  
ناگفته‌های انقلاب - عزت‌الله سجایی ۱۶ یورو  
وهابیان چه می‌گویند / قزوینی - دامغانی ۳ یورو  
آیین اوستا - سیاوش اوستا - چاپ جدید - نفیس ۲۵ یورو  
خیام و آن دروغ دل‌آویز - هوشنگ معین زاده ۱۵ یورو  
نهضت شعوبیه - حسینعلی ممتحن ۱۰ یورو  
سرود پایداری - خاطرات مادر سنجر ۱۱ یورو  
خاطرات بیژن ترقی - پنجاه سال شعر و موسیقی ۱۶ یورو  
بهرروز وثوقی (زندگی‌نامه) - ناصر زراعتی ۲۵ یورو  
تاریخ اروپا - از سال ۱۸۱۵ لیتل فیلد - قرچه داغی ۸ یورو  
داستانهای شاهنامه - استاد محبوب - ۱۶ کاست ۵۰ یورو  
امتناع تفکر در فرهنگ دینی - آرامش دوستدار ۱۸ یورو  
بازشناسی قرآن - دکتر مسعود انصاری ۱۸ یورو  
گفتگو با حسین علیزاده درباره موسیقی ایران - نازدار ۶ یورو  
قصه‌های صبحی - فضل‌الله مهتدی ۱۵ یورو

#### فروشی فوق‌العاده عید

زنان پهلوی - احمد پیرانی ۸ (۱۷) یورو  
تاریخ روابط ایران و انگلیس - محمود محمود دوره ۸ جلدی ۴۵ (۹۰) یورو  
گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی - ۵ جلدی - رجا - شفا ۱۵ (۶۰) یورو  
ابومسلم - سردار خراسانی - دکتر یوسفی ۳ (۶) یورو  
فرهنگ بزرگ سخن - دکتر حسن انوری - ۸ جلدی ۹۹ (۱۶۵) یورو  
رضاشاه - خاطرات شمس پهلوی و بهبودی ۹ (۲۰) یورو  
از سرگذشت لوطیها - سینا میرزائی ۵ (۸) یورو  
تفسیر قرآن سورآبادی - سعیدی سیرجانی ۵۹ (۹۹) یورو

---

تازه ترین اخبار کتاب در: سایت اینترنتی جدید نشر نیما

### www.nimabook.com

چاپ دیجیتال نشر نیما با پیشرفته ترین تجهیزات و برنامه های کامپیوتری آغاز بکار کرد.

Lindenallee 75 , 45127 Essen . Germany  
Tel: 0049-(0)201 20868 Fax: 0049-(0)201 20869  
nimabook@gmx.de



WWW.60000000.com

## راه مسالمت آمیز دمکراتیزه کردن ایران

۲۵ سالی است که اپوزیسیون دمکرات ایران پراکنده در گروه‌ها و دسته‌های مختلف در داخل و خارج ایران در راه آزادی، حقوق بشر و دمکراسی و در مقابل رژیم استبدادی - دینی مبارزه می‌کند. رژیمی که تاکنون هرگونه تلاش مسالمت‌آمیز در جهت ایجاد آزادی و لیبرالیزه کردن کشور را به‌طور مختلف سرکوب کرده و آخرین بار با ممانعت از اقدامات اصلاح‌طلبان به‌رهبری رئیس‌جمهوری کشور هرگونه امید به‌تغییراتی در ساختار و سلسله‌مراتب دستگاه قدرت از طریق فرم و در چارچوب نظام اسلامی و قوانین کشور را به شکست کشانده است.

پس از این شکست، هر روز تعداد بیشتری از حامیان دمکراسی راه خود را از جریان اصلاح‌طلبی درون حکومت جدا کرده و به‌صفت مخالفین رژیم و طرفداران جدائی دین از حکومت می‌پیوندند. خواست برگزاری رفراندوم از سوی چند تن از فعالین سیاسی جوان و دانشجویان از داخل ایران در این روند قابل توضیح است.

این جوانان آزادیخواه، که برخی از آنان به‌هنگام این اقدام در درون زندان‌های رژیم اسلامی بسر می‌بردند، در نوامبر سال ۲۰۰۴ مبادرت به‌انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» نموده و در آن پس از توضیح وضعیت اسفبار ملت و در خطر بودن امنیت کشور به‌طور جدی، خواهان برگزاری انتخاباتی آزاد زیر نظر نهادهای مستقل بین‌المللی، به‌منظور گزینش نمایندگان مردم و تشکیل مجلس مؤسسان شده‌اند. مجلسی که وظیفه تدوین یک قانون اساسی جدید بر مبنای حقوق بشر و سایر میثاق‌های الحاقی بدان را برعهده خواهد داشت. آنها این طریق را تنها راه تغییرات مسالمت‌آمیز و بدور از خشونت در جهت آزادی و دمکراسی می‌دانند.

به یاری و حمایت اپوزیسیون در خارج کشور، صفحه‌ای اینترنتی تنظیم و با قرارداد متن بیانیه از همه ایرانیان در سراسر جهان خواسته شد، در دفاع از فراخوان برگزاری رفراندوم، امضای الکترونیکی خود را پای متن این فراخوان قرار دهند. از آن تاریخ تا کنون ۳۵ هزار ایرانی از جریان‌های مختلف فکری و سیاسی از این فراخوان حمایت خود را اعلام کرده‌اند، که در میان آنان افراد صاحب نامی از روشنفکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و سیاستمداران از داخل و خارج کشور حضور دارند. همانگونه که انتظار می‌رفت این صفحه اینترنتی پس از چند روز توسط دستگاه‌های امنیتی و سانسور رژیم بسته و برای ایرانیان ساکن کشور و بویژه جوانان و دانشجویان غیرقابل دسترسی گردید.

آنچه در درخواست تغییر نظام سیاسی حاکم در ایران به‌یک حکومت عرفی و دمکرات نهفته است، نه تنها مطالبه‌رهائی مردم از زیر سرکوب و نقض آزادیها، بلکه همچنین موضوع مهم تلاش در جهت تأمین امنیت تمامی جهان است. در صورت پیوستن ایران به جرگه کشورهای دمکرات جهان، اساساً زمینه ایجاد قدرت اتمی جدید در منطقه از میان خواهد رفت و به‌تبع آن احتمال هرگونه اقدام نظامی بر علیه ایران منتفی گشته، تأمین آرامش و امنیت در عراق ساده‌تر و پروسه دمکراتیزه کردن این کشور سرعت بیشتری خواهد یافت. مهمتر از همه تروریسم بین‌المللی یکی از سرچشمه‌های اصلی حمایت و تغذیه خود را از دست داده و به این ترتیب جهان از ثبات و امنیت بیشتری برخوردار خواهد شد.

تاریخ ۲۵ ساله رژیم حاکم بر ایران نشان می‌دهد که این رژیم همواره تحت سیاست فشار یکپارچه بین‌المللی، آنهم بدون هرگونه قیدوشرط و معامله‌ای، از خود انعطاف بیشتری نشان داده است. مدت‌هاست که زمان صفتبندی یکپارچه و اتخاذ سیاستی یگانه در برابر رژیم اسلامی فرارسیده است. حمایت از خواست برگزاری رفراندوم در ایران می‌تواند به تحقق ایده تحول دمکراتیک این کشور جامه عمل پوشانده و بکارگیری قهر و خشونت و یا خطر اتخاذ تدابیر نظامی را منتفی سازد.

ترجمه از متن ارسالی به نهادهای آلمانی در جلب حمایت از «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم»

## در تقویت جنبش رفراندوم بکوشیم!

پس از ربع قرن مبارزه پراکنده نیروهای دمکرات و آزادیخواه در داخل و خارج کشور "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" بلندترین گامی است که در جهت ایجاد حرکتی مشترک به سوی کسب آزادی، پی‌ریزی دمکراسی و استقرار حقوق بشر در ایران برداشته شده است. گامی که توان فراروئیدن به یک جنبش ملی و سراسری را داراست. چنین چشم‌انداز گسترده‌ای را در درجه نخست ظرفیت‌های نهفته در بیانیه "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" در اختیار احزاب، سازمانها و شخصیت‌های سیاسی ایرانی قرار می‌دهد. متن این بیانیه با همه اختصار و فشردگی از هر جهت بسیار جامع و دارای دامنه‌ای گسترده و فراگیر است، بدون آنکه مضمون آن کسدار و قابل تعبیرهای به میل بوده و به مانعیت و مرزهای قاطع و روشن آن خدش‌ای وارد سازد.

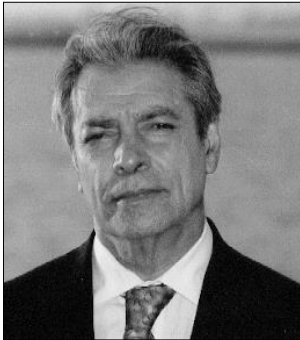
پرننگ‌ترین مرزهای بیانیه فراخوان رفراندوم با خط التزام ملت ایران و همه نیروهای سیاسی‌اش به میثاق جهانی حقوق بشر و احترام به حقوق فردی و برابر انسانها، مندرج در این میثاق و پیوست‌های آن، ترسیم شده است. و سپس در چنین حیطة و میدانی است که رأی و اراده آزاد ملت بالاترین مرجع تصمیم و مقام قضاوت قرار می‌گیرد. بیانیه با تکیه لازم بر دو اصل فوق نه تنها حجت را در مورد رژیم اسلامی و قانون اساسی آن تمام کرده و حرف آخر را در مورد ضرورت جایگزینی هم قانون اساسی اسلامی و هم کل نظام می‌زند، همچنین راه را بر هر تعبیر دیگری به قصد کم رنگ کردن این اصول دوگانه یعنی احترام و التزام به حقوق و آزادی‌های فردی و گردن نهادن به اراده ملت می‌بندد. خواست تشکیل مجلس مؤسسان - نخستین مکان تجلی رأی و اراده ملت - از طریق برگزاری یک انتخابات آزاد و تحت نظارت و کنترل نهادهای بین‌المللی، به منظور تدوین قانون اساسی نوین مبتنی بر حقوق بشر و میثاقهای پیوست، تکیه موجز اما قاطع و روشن بر این مرزهای خدشه‌ناپذیر و در عین حال ترسیم‌کننده مسیر به دور از خشونت و قهر تحول نظام سیاسی کشور از یک نظام استبدادی - مذهبی به یک نظام دمکراتیک و انتقال قدرت از حاکمان اسلامی به ملت و نمایندگان برگزیده آن می‌باشد.

وسعت دید و گستره فراگیر از دیگر برجستگی‌های این بیانیه است که آن را به حق از صدها بیانیه‌ای که تا کنون توسط نیروهای سیاسی در این سالهای مبارزه در راه آزادی و دمکراسی منتشر شده‌اند، ممتاز می‌سازد. این امتیاز در وسعت نیروهائی است که این بیانیه مورد خطاب خود قرار داده و آنان را به اقامه یکپارچه برگزاری رفراندوم فرا می‌خواند. تنظیم‌کنندگان بیانیه رفراندوم با نگاهی دقیق و واقع‌بینانه و منصفانه به ترکیب نیروهای حاضر در جبهه دمکراسی و آزادیخواهی نگریسته‌اند، منافع و مطالبات سیاسی مختلف و متفاوت آنها را به رسمیت شناخته و بدون آنکه بخواهند براین تفاوتها سایه افکنند و یا حضور نیروئی در این صف را منکر شوند، همه آنهائی که در این جبهه آماده‌اند مطالبات سیاسی خود را در چارچوب دمکراسی و التزام به حقوق بشر پی‌گرفته و در نهایت خود و خواست‌هایشان را به رأی آزاد و آگاهانه مردم بگذارند را به میدان رفراندوم فرامی‌خواند.

به رسمیت شناختن تفتتها و موکول نمودن تصمیم در مورد اختلافات سیاسی میان گروه‌ها به بالاترین مرجع قضاوت یعنی مردم، برخاسته از جوهر و مضمون دمکراتیک مسلط بر بیانیه فراخوان رفراندوم است. پذیرش و پیروی از این الگو توسط مدافعان این بیانیه نخستین گام در جهت ایجاد مناسبات دمکراتیک و همزیستی مسالمت‌آمیز میان گروه‌های سیاسی ایران و به منزله پایه‌گذاری فرهنگ دمکراتیک در جامعه است. تکیه بر مرجعیت رأی مردم پاسخی مناسب و با درایت به جدال‌های فرعی اما مهمی است که سالها صف نیروهای دمکرات میهنمان را از یکدیگر جدا کرده است. بیانیه فراخوان رفراندوم با سپردن تعیین شکل نظام به انتخاب مردم، پس از تحولات دمکراتیک در کشور، عملاً طرفداران نظام پادشاهی مشروطه و حامیان نظام جمهوری را به آمادگی گردن نهادن به رأی نهائی ملت فرامی‌خواند و به این ترتیب نقش آنان را در تحکیم وحدت ملی و الگوهای رفتاری دمکراتیک یادآور می‌شود.

تقویت و گسترده‌تر کردن جنبش رفراندوم و قرار دادن هزاران امضای دیگر در کنار بیش از ۳۵ هزار امضاکننده کنونی و همچنین جلب حمایت نهادهای بین‌المللی، دولتهای کشورها و آزادیخواهان جهان از این جنبش، مطمئن‌ترین و روشن‌ترین راه برای دستیابی به آزادی، دمکراسی و حقوق بشر در ایران است و در صورت فراروئیدن آن به یک جنبش ملی و سراسری، تا لحظه نهائی انتقال قدرت به ملت ایران، سد بزرگی در برابر سیاستهای ماجراجویانه و خانمان برانداز حکومت اسلامی که امنیت و موجودیت کشورمان را در خطر دائمی نگاه داشته است، خواهد بود.

داریوش همایون



## صد سال کشاکش با تجدد فصل ششم گامهائی به پیش، گامهائی به پس

- در هیچ کشوری دانشگاه با اصلاحات ارضی یا حق رای زنان یا سهمین شدن کارگران در سود کارخانه‌ها مبارزه نکرده است. آن اصلاحات دلیرانه‌ترین اقدامات دوره محمدرضاشاه بود و نیرومندترین لایه‌های اجتماعی — زمینداران بزرگ، خانهای فئودال و آخوندها — را ضعیف می‌کرد و به طبقه متوسط نواخته میدان می‌داد. جایجائی نسلی سرامدان سیاسی ایران پس از آن اصلاحات رویداد و تکنوکراتها بر دستگاه اداری تسلط یافتند. اینهمه پیشزمینه‌هایی برای دمکراتیک کردن نظام سیاسی می‌بود. آنچه انتظار نمی‌رفت و پیش آمد، موضع‌گیری دشمنانه نیروهای مخالف از جبهه ملی و هواداران مصدق تا بقایای حزب توده و چپگرایانی بود که به‌زودی به سازمانهای چریکی روی آوردند. آنها تا آنجا رفتند که رای دادن به «لویح شاه» (نامی که مخالفان به آن برنامه شگرف می‌دادند) تا اوایل انقلاب اسلامی گناه، و، بعداً، جرمی بشمار می‌رفت.

بخش دوم

۵۹

همواره نفوذی کمابیش در سیاست ایران داشتند. برای آنان غرب دشمنی بود که برای «رفع و دفع» آن چاره‌ای جز گرفتن ابزارهایش نیست. هواداران این مکتب که از آن هنگام در روایت‌های گوناگونش، برگزیدهان تجدد چیره بوده‌اند، درجه‌ای از تجدد و نوسازندگی را (این دو تا این اواخر در بخشهای توسعه از هم متمایز نشده بودند) به‌عنوان تنها راه دفاع از استقلال و فرهنگ و نیز هویت ایران لازم می‌شمردند. این نگرش محدود و دفاعی به‌تجدد با همه منطقی نمودنش، یکی از سوءتفاهم‌های عمده‌ای بوده که گفتمان مدرنیته را در ایران و کشورهای جهان سومی دیگر مغشوش کرده است. مدرن شدن برای آنکه حتا بیشتر سستی بمانند تناقضی است که همه فرایند تجدد را محکوم به‌نقص و ناکامی گردانید. اصل تجدد، دریافتن دیالکتیک دگرگونی است: «خودی» که باید دیگر شود. «خود» در اندرکنشی interaction با «دیگر»، خود دیگری می‌شود و می‌ماند. ولی آنها از تناقض خودی که دیگر می‌شود تا همان‌تر بماند، راه به‌دیالکتیک (خودی که دیگر می‌شود ولی دیگری نیست) نبردند. تجدد به‌نظر آنان اگر هم لزومی می‌داشت، برای دفاع بهتر از فرهنگ و هویت اسلامی — ایرانی بود؛ نه به‌خودی‌خود و برای ساختن یک جامعه نوین با انسانهایی که برای زندگی در جهان امروزین آماده باشند. برتری فرهنگ غربی بر فرهنگ ملی، هویت و فرهنگ و استقلال ایران را — که هر سه یکی شمرده می‌شدند — تهدید می‌کرد. جامعه می‌باید دگرگون می‌شد تا بیشتر همانچه بود بماند.

روشنفکران دیگری دنباله جمال‌الدین افغانی و پیروان مصری و پاکستانی‌اش را گرفتند و مانعی در گرفتن ابزارهای تمدن بی‌اعتنا به‌ارزشها و روحیه‌اش ندیدند؛ یا ادعای برتر بودن اسلام را از همه دستاوردهای بشری، تا پایانش بردند و علم و فلسفه غرب را برگرفته از اسلام یا دست کم همذات

در فضای بازتر پس از رضا شاه، بحث درباره تجدد مانند همه موضوعات دیگر، شدت یافت. اصلاحات گسترده او که به‌ریشه‌های عادات باستانی می‌زد از سه سو زیر آتش در آمد که دوتای آنها، اسلامیان و چپگرایان، قدرت روزافزون یافتند و توانستند سرانجام به‌یاری سومی، مصدقی‌ها، پادشاهی پهلوی را سرنگون کنند. از میان آنها اسلامیان به‌آسانی توانستند رشته‌های پیوند صدها ساله با هیئت حاکمه را از نو استوار سازند بویژه که هیئت حاکمه پیش از رضاشاهی نیز در رژیم تازه مواضع کلیدی را به‌یاری بستگی‌هایش به انگلستان، از نو به چنگ آورده بود. فرایند نوسازندگی و گفتمان تجدد در فضای بسیار محافظه‌کارانه‌تری قرار گرفت و آهنگ پیشرفت نیز به‌سبب جنگ و اشغال ایران و پیامدهایش سالها چنان کند شد که به‌دشواری از عهده بیش از نگهداری وضع موجود بر می‌آمد. جهت عمده‌ی حمله اسلامیان، که در کنار و زیر سایه پادشاهی بالیدند و با گذشت زمان نیرومندترین دشمنانش شدند، به‌اصلاحات رضاشاهی و غربی شدن سراسری ایران بود؛ و بر بازگشت به‌گذشته پیش از اسلام، که بیش از نیمی از تاریخ ایران و نیمه پرافتخارترش را دربر می‌گیرد. آنها در تاکید خود بر ایران به عنوان یک ملت مسلمان شیعی، و هویت ملی اسلامی و با اینهمه درگیر مسابقه‌ای با واپس‌ماندگی، هر جا توانستند اسلام را به‌زبان تجدد پیش انداختند.

از همان دوران مشروطه یک مکتب فکری نیرومند در میان تجددخواهان استدلال می‌کرد که ایرانیان مذهبی‌تر از آنند که بکلی غربی شوند. این محافظه‌کاران توانسته بودند با جناح بانفوذی از روحانیان، دست کم تا چندگاهی در انقلاب مشروطه (۱۹۰۹ - ۱۹۰۶) کار کنند؛ و پس از آن نیز به‌عنوان تعدیل‌کننده سیاستهای رادیکال تجددخواهان مکتب تقی‌زاده،



اندیشه‌مند اجتماعی را زیر سایه مانده‌های جلال آل احمد و احمد فردید می‌برد. ملت‌ها همچنین شایسته روشنفکرانی هستند که دارند. «تسخیر تمدن فرنگی» چهل سالی پس از انقلاب مشروطه و شش سال پس از رضاشاه، سخن تقی‌زاده را بیشتر می‌برد ولی از نظرگاهی متفاوت، و در همانجاست که به‌تاییدی ناخواسته می‌رسد و سلاحی بدست کهنه‌پرستان می‌دهد. ایران آن زمان، هنوز در تکانه shock برخورد با اروپا، نوکیسه‌ای فرهنگی بود که چیز زیادی هم در کیسه نداشت. این چنین نوکیسه‌ای را شادمان فکلی می‌نامید و او را بزرگ‌ترین دشمن ایران و ایرانی می‌دانست.

نمونه‌های این تیپ فرهنگی را ما امروز در اجتماع مهاجر ایرانی در آمریکا و اروپا می‌یابیم، مردمانی که به اغراق می‌کوشند مانند اروپائیان و آمریکائیان رفتار کنند ولی پس از مدتها زیستن و حتا درس خواندن در بیرون کمابیش به‌گفته گوینو، سفیر نام‌آور فرانسه در دربار ناصرالدین شاه، «همان‌اند که بودند. با این تفاوت که بر عیوبشان افزوده شده است و من در میانشان کسی که یکی از فضائل و خوبیهای اروپا را بدست آورده باشد ندیده‌ام.»<sup>(۴)</sup> زبان‌ها پر از فرانسه و انگلیسی و... است ولی سخنان در همان سطح گردگرفته ملال آور. تفاوت بزرگ فکلی شادمان با خانه‌بدوش فرهنگی مهاجر آن است که اولی می‌خواست ایران را مانند اروپائی که در ذهن کوچک او می‌گنجید سازد و دومی می‌کوشد که هر چه بیشتر از ایران فاصله بگیرد. در هردو جا افزودن معایب غرب است بر کم و کاستی‌های ایران. خانه‌بدوش فرهنگی مهاجر، این مزیت را بر فکلی دارد که از نیش قلمی همچون شادمان در امان است؛ کسی او را جدی نمی‌گیرد. او می‌خواهد خود و بویژه فرزندانش اروپائی یا امریکائی شوند که مشکلی نیست؛ «بر آن که چه افزود و زان که چه کاست؟» فکلی نیز شش دهه‌ای پس از نیش‌های گزنده شادمان مدت‌هاست ناپدید شده است. او به‌عنوان یک تیپ اجتماعی یا در حاشیه ماند یا به زن و مرد فرهیخته‌ای که در خدمت توسعه اجتماعی و اقتصادی در می‌آمد

با آن شمردند. برخی مبلغان بعدی این مکتب و مهمترین شخصیت‌های غیرآخوند انقلاب و جمهوری اسلامی، مانند نخستین رئیس‌جمهوری، و نخستین نخست‌وزیر خمینی (از جمله سبک‌وزنانی که با زیر و رو شدن‌های انقلابی، روی آب می‌آیند)، در کوشش‌های خود برای در آوردن یک دانش اقتصادی از اصل توحید؛ یا کشف پایه‌های علمی دستورهای «پاکیزگی» اسلامی و اثبات وجود خدا از طریق فیزیک نیوتونی به‌زیاده‌رویهای خنده آور رسیدند. این شیوه تفکر با همه میان‌تهی بودنش (مانند رهبری سیاسی و روشنفکری آن انقلاب) پرقدرت‌ترین عامل در آهسته راندن و از خط خارج کردن تجدد ایران بوده است.

عیب‌جویان چپ‌گرا (برخورد یک سویه و از پیشداوری، عیب‌جوئی است نه انتقادی) برنامه نوسازندگی رضاشاه - و پس از او محمدرضاشاه را - از دیدگاه راه‌رشد غیرسرمایه‌داری رد کردند. سرچشمه الهام آنان اتحاد شوروی بود (نه اتحاد، نه شوروی) و بی‌انصافانه به‌سازندگان ایران نو برجسب خدمتگزاران امپریالیسم زدند. اما برای مصدق که صنعت نفت ایران را ملی کرد و در دهه ۵۳ - ۱۹۴۳ / ۳۲ - ۱۳۲۲ بر صحنه سیاسی ایران چیرگی داشت و هواداران ناسیونالیست او که بسیاری از خدمات رضاشاه را خیانت قلمداد می‌کردند موضوع اصلی، نه تجدد و حتا نوسازندگی، بلکه پادشاهی پهلوی بود و نقشی که بیگانگان در مراحل از دوران آنان داشتند. از نظر آنان پیشرفت‌های شگرف دوران پهلوی اگر زیان‌آور و خائنه نبود، یا اصلا ارزش بحث نمی‌داشت، یا به‌دستور بیگانگان بود و از اینرو پیشرفت بشمار نمی‌آمد.

نظریه‌پرداز مهم تجدد در آن سال‌ها (تا پیش از ظهور نظریه‌پردارانی چون آل احمد و شریعتی و همفکرانشان در دربار شاهنشاهی که گفتمان ضدتجدد را پیش بردند) فخرالدین شادمان بود، مردی فراورده پرورش سنتی مذهبی و بهترین دانشگاه‌های اروپا؛ یک روشنفکر-سیاستگر-روزنامه‌نگار

○ **محمدرضاشاه در آن روز یک برنامه اصلاحات شش ماده‌ای را به‌همه‌پرسی گذاشت که گذشته از اصلاحات ارضی، شامل حق رای زنان، سپاه دانش، ملی کردن جنگلها و مرغزارها (مراعات) و سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها بود. آن برنامه روی کاغذ نماند و چهره ایران را تغییر داد. قدرت سیاسی زمینداران بزرگ، و خانهای عشایری که ضربات رضاشاه را دوام آورده بودند از میان برد؛ به‌زنان برابری سیاسی داد که اندک اندک تا برابری مدنی پیش رفت؛ برای نخستین بار در تاریخ، خدمات اجتماعی را (با تشکیل سپاههای بعدی بهداشت و ترویج و آبادانی) به‌روستاهای ایران برد؛ بر قدرت خرید کارگران افزود و نخستین گامهای جدی را برای حفظ محیط‌زیست برداشت. درآمدن ایران به یک جامعه طبقه متوسط، با اصلاحات آن سال بود که به‌انجام رسید.**

دگرگشت یافت. (هرچند می‌باید انصاف داد و نقش دو گونه فکلی شادمان را در انقلاب اسلامی تصدیق کرد. در آن بزنگاه مردمانی هم فرنگی‌مآب در حد تظاهر و هم اصالت‌گرای متظاهر، به‌سبب جایگاه بلند خویش توانستند ضربه خلاص را به رژیم خودشان بزنند). جامعه ایرانی از نگرانی‌های آن کتاب که امروز مبالغه‌آمیز می‌نماید درگذشته است. حتا سرزمین‌هائی مانند الجزایر که از آن به‌عنوان نمونه بیریشه شدن جامعه در تقلید سطحی از تمدن غربی بدترین مثال‌ها را می‌آورد در برخورد فرو دستانه‌شان با تمدن غرب از میان نرفته‌اند و دست و پا زنان در همان فرهنگ سنتی راهی به‌بیرون، به‌تمدنی بالاتر و بهتر، می‌جویند. مسئله برای تمدنهای واپس‌مانده آن نیست که تمدن تازه آنها را نابود خواهد کرد؛ این است که اگر نجبنند و از جهان

دیگر که خطر تقلید سطحی از اروپا و فرنگی‌مآبی نمایشی را دریافت و همه نظریه تجدد خود را برگرد آن ساخت. کم‌سواد و قبیله‌وار بودن جامعه روشنفکری ایران نگذاشت که شادمان، همچنانکه تقی‌زاده، در زمان خود توجه سزاوارش را بیابد. ولی کتاب کوچک او «تسخیر تمدن فرنگی» یکی از سرفصل‌های مهم در گفتمان تجدد است و هیچ بحثی در این باره از بازگشت به آن گریزی ندارد. او که در قالب روشنفکر جهان سومی - مارکسیست - انقلابی نمی‌گنجید از سوی روشنفکرانی که بیشتر، تاریکی‌های مذهبی راست و شبه‌مذهبی چپ را نمایندگی می‌کردند، نادیده گرفته شد. توطئه سکوتی که پیش از او، ثروت انتلکتوئل تقی‌زاده را به بیرون از جهان بینوای روشنفکری رایج رانده بود، چنان نویسنده برجسته و

شخصی‌اش که هر روز برای صدها هزار جهان‌سومی دیگر پیش می‌آید (تا خودشان چه اندازه ظرفیت فراگرفتن داشته باشند) بی‌اختیار توسن قلم را چنین از دست می‌داد: «حمله تمدن فرنگی از حمله عرب و ترک و تاتار بدتر است چرا که می‌فریبد و خود فریفته نمی‌شود... بیرحمی است که علم و هنر و هر چیز خوب فرنگی را از ما دریغ می‌دارد اما بهر حالی که بتواند یک روز به دست فکلیان و روز دیگر به مدد خائنان و رشوه‌گیران و دین‌فروشان فکر ما را آشفته می‌کند.»<sup>(۸)</sup> بازتابی، اگرچه دور، از رویکرد دولانه‌ای که دویست سال ذهن ایرانی را در مسئله تجدد برآشفته است: آمیزه‌ای از هراس فلج‌آور؛ اعجاب خلج سلاح‌کننده (تا حد باور داشتن به مشیت غرب)؛ از یک‌سو چشم به دهان غرب دوختن و از سوی دیگر آن را مسئول همه کوتاهیها و سستیهای خود شمردن؛ همان ناله زدن‌های جهان‌سومی. گوئی خائنان و رشوه‌گیران و دین‌فروشان با فرنگی به ایرانی که به گفته او پیش از حمله فرنگی «استقلال فکری به کمال داشت» (کدام استقلال و بویژه کدام فکر؟) آمدند. او نیز مانند بیشتر تجددخواهان صد ساله گذشته بیش از آن در فرهنگی که می‌خواست دگرگونش کند فرو رفته بود. طرفه زندگی‌اش آن است که به‌عنوان یک نظریه‌پرداز تجدد از سوی نیروهای ارتجاع که در غرب بزرگترین دشمن خود را می‌دیدند به خدمت گرفته شد. آن کهنه‌پرستان که از دهه ۶۰/۴۰ برگفتمان سیاسی چیرگی یافتند با بهره‌گیری از فضای ناسالم سیاست، که گناه بزرگترش همواره به گردن حکومتهاست، بخش بزرگ طبقه متوسط ایران را از جریان اصلی ترقیخواهی بیگانه ساختند.

تسخیر تمدن فرنگی بر آن بود که ایرانی در عرصه تمدن از تقلید به‌آفرینشگری و از دنباله‌روی به‌پیشستازی برسد ولی در فضای تب‌آلود پس از جنگ و در حالی که یک پیکار ضدامپریالیستی (از نوع شوروی) به پایان نرسیده پیکار ضدامپریالیستی دیگری (از نوع انگلیسی) در می‌گرفت نگرش دشمنانه او به غرب بیش از پیام غرب‌گرایانه‌اش به دلها می‌نشست. صدای مهم‌ترین اندیشه‌مند آن سالها بدین ترتیب برآوندهائی که سر بلند کرده بودند و روشنفکرانی که پاسخ پرسشهای بیشتر غلط خود را در بازگشت به‌ریشه‌های اسلامی و دوری گرفتن از ترقیخواهی رضاشاهی می‌جستند؛ یا در سرسپردگی به شوروی، با هر چه غربی بود دشمنی می‌ورزیدند، افزودند شد. فکلی در طبقات دوزخ غرب‌گرایان جای خود را به غربزده و از آن بدتر «قرتی» آل‌احمدی داد که بهر تجددخواهی انگ زدند. ناتوان از درس خواندن و ایران و دنیا را شناختن، با نگاه سرسری و مایه اندک، از پشت رو به آینده نهادند؛ بجای تلاش برای رسیدن به غرب، به دشمنی با آن که گویا از عرب و مغول هم بدتر بود (عربی که ده‌هزار ده‌هزار از ایرانیان می‌کشت و آسیابها را با خون ایرانیان می‌گرداند و مغولی که در قتل عام‌های شهرهای بزرگ را از جانوران نیز خالی می‌کرد) پرداختند. جامعه ایرانی به‌رهبری نامناسب‌ترین عناصر، به دنبال آنچه خود داشت، هر چه بیشتر از آنچه می‌باید داشت دورتر افتاد.

\*\*\*

پس از یک میانبرده بیست‌ساله که در آن ایران توانست به‌کندی و افتان و خیزان بر راهی که رضاشاه پیش‌پایش گذاشته بود برود، دومین پادشاه پهلوی دست بکار برنامه بلند پروازانه‌تری شد که دستاوردهای پشین امکان‌پذیرش ساخته بود. قلب آن برنامه یک اصلاح ارضی پردامنه بود که مانند معمول ما نیمه‌کاره و کژومژ اجرا شد، با اینهمه در کنار آموزش همگانی و برداشتن چادر از سر زنان، و درهم شکستن نظام فتوادی، یکی از چهار بزرگترین دگرگونی اجتماعی تاریخ ایران و از مهم‌ترین خدمات سلسله پهلوی بشمار می‌رود. ایران با آن دگرگونی‌ها بود که به یک جامعه طبقه

مانوس خود بیرون نیابند پشت سرشان خواهد گذاشت و در گرفتاری رهایشان خواهد کرد.

خطر گذرای فکلی و برداشت سطحی جامعه از تمدن غربی، شادمان را چنان به‌هراس افکنده بود که با نگاهی وارونه به‌راه‌حل درستی که می‌اندیشید رسید. مشکل آن بود که تا دو نسلی، نگاه ماند و به‌راه‌حل اعتنای درخوری نشد. برای روشنفکرانی که مانند شادمان، بی‌توانی جامعه ایرانی را در برابر همه توانائی تمدن غرب می‌دیدند - غربی که با سلاح و به‌قصد استعمار آمده بود - نگهداری هویت و فرهنگ ملی ایران بهمان اندازه استقلال و یکپارچگی کشور حیاتی می‌نمود. آنها پدیده فکلی را می‌دیدند و بر آینده جامعه‌ای که درس خوانده‌هایش از ملت و فرهنگ خود شرمند می‌بودند و درس‌نخوانده‌هایش امامزاده و درخت می‌پرستیدند و گشایش‌گره خود را از دستان بریده مردی می‌خواستند که هزارویسصد سالی پیش صرفا در یک درگیری نظامی کوچک شکست خورده و کشته شده بود، اندیشناک می‌شدند. آنها داستان تجدد را درست نخوانده بودند و همان بس می‌بود که از نزدیک‌تر به همان روسیه و ژاپن می‌نگریستند که پدیده فکلی مدتها در آنها حضور و حتا چیرگی داشت و فرایند فرهنگ‌پذیری را دچار اختلال نکرد. بسیار از ژاپن به‌عنوان سرمشقی که بایست در برخورد با غرب پیروی می‌کردیم گفته‌اند. ولی تا دو سه دهه پس از اصلاحات «می‌جی» در دهه شصت، مردمی که پس از لنگر انداختن ناوگان امریکائی در ناگازاکی از سه سده انزوای فرهنگی بدر آمده بودند تا گلو در تقلید یک تمدن برتر که در نخستین مراحل به‌ناچار سطحی و آسانگیر و شیفته‌وار است فرو می‌رفتند. برای ژاپنی‌ها همان دو سه دهه بس بود که به‌پیشچیدگی و ژرفای تمدنی که به‌زور ولی بی‌شلیک یک گلوله آنان را ناگزیر از گشایش بر جهان کرده بود پی برند. آنها به‌زودی هزار هزار به‌غرب رفتند و به‌تندی به ترجمه کتابهای مهم تمدن غربی و نه صرفا رمانهای بازاری، از زبانهای اروپائی پرداختند و زیرساخت اداری و فرهنگی و نظامی لازم را از روی بهترین‌هایی که اروپا عرضه می‌داشت بازسازی کردند. برای ما با کوله‌بار اسلامی‌مان که شصت سال هم دیرتر آغاز کردیم این فرایند به‌درازا کشید. از پاره‌ای جهات ما هنوز در پایان سده نوزدهم ژاپن هستیم. تفاوت دیگری هم در میانه بود: ناوگان «پری» اندکی بعد لنگر کشید و دیگر بازنگشت و این ژاپن بود که غرب را چالش کرد، نه آنکه هر روز از آن زور بشنود و تهدید شود. اما فکلی ایرانی بیش از فکلی ژاپنی نتوانست زبان و حتا خط فارسی را عوض کند و مردم را از اسلام برگرداند (خود آخوندها دارند این کار را می‌کنند و دیگر نمی‌توان ایرانیان را در عموم، دید که مانند دوره شادمان یا بیست سی سال پیش مسلمان باشند). فرهنگ سخت‌جان‌تر از آن است که او می‌ترسید و مانعی بزرگتر از آن است که او می‌پنداشت.

در آن خاموشی که بر اندیشه‌ها و نوشته‌های شادمان افتاده بود به‌زرفای اثرش نرفتند. خود او هم به‌سبب گرفتاریها مشاغل سیاسی که او را پارایی جامعه روشنفکری (اما نه اهل فضل) گردانیده بود نگاهی دوباره را به‌مهم‌ترین کتابش لازم ندانست و بر همان سخن جوانی ماند. دیگران نیز بیش از آن درگیر پیش‌بردن حلزون‌وار کشور می‌بودند، یا در بند ارزشهای اصیل، یا راه‌رشد غیرسرمایه‌داری که به‌بحث تجدد پردازند. از پیام او آنچه شعارگونه بود از سوی تجددستیزان دشمن غرب گرفته شد (آل‌احمد می‌گفت شادمان بر او فضل سبق دارد) و هسته درونی آن، ایران و فرنگ هردو را شناختن و زبان فارسی را پاس داشت، اعتنای شایسته‌ای نیافت. شادمان در رهیافت دفاعی و واژگونه‌ای به‌تمدن غربی، آن را دشمنی بدتر از عرب و مغول توصیف می‌کرد. او به‌رغم قضاوت بهتر خود و با نادیده گرفتن تجربه

نمی‌رفت و پیش آمد، موضع‌گیری دشمنانه نیروهای مخالف از جبهه ملی و هواداران مصدق تا بقایای حزب توده و چپگرایانی بود که به‌زودی به‌سازمانهای چریکی روی آوردند. آنها تا آنجا رفتند که رای دادن به «لوايح شاه» (نامی که مخالفان به آن برنامه شگرف می‌دادند) تا اوایل انقلاب اسلامی گناه، و، بعداً، جرمی بشمار می‌رفت.

برنامه اصلاحات اجتماعی که آرزوی دو نسل آزادیخواهان ایران بود و در مرامنامه‌های احزاب گوناگون از جمله حزب توده، مواد نزدیک به آن آمده بود و طبعاً می‌بایست هم‌رئی بیشتری میان دو سوی طیف غیرمذهبی طبقه سیاسی پدید آورد و به‌گشایش جامعه کمک کند، برعکس به‌رادیکال کردن سیاست ایران و رشد خودکامگی انجامید. چهار ماه از ششم بهمن برنیامده نیروهای مخالف رژیم پادشاهی، هم‌گروه به‌خمینی پیوستند یا آماده پیوستن بودند — اگر مانند پانزده سال بعد به آنها فرصت داده شده بود. آنها هم که فرصت نیافتند، پس از شکست او در نجف به رهبریش گردن نهادند. ائتلافی که در ۱۳۵۷/۱۹۷۹ برد در همان خرداد ۱۳۴۲ که «۱۹۰۵» خمینی بود، پایه گرفت. (لنبن شکست خود را در ۱۹۰۵ مقدمه پیروزی ۱۹۱۷ ساخت.) گروه‌های مدعی ترقیخواهی و دمکراسی هیچ مانعی در پشتیبانی از جنبشی که لشگریانش در همان سه روز تظاهرات خود، کتابخانه عمومی پارک سنگلج را آتش می‌زدند و برچهره زنان بی‌حجاب اسید می‌پاشیدند ندیدند.

آن اصلاحات به دست شاهی انجام می‌گرفت که از نظر مخالفان مشروعیت نمی‌داشت. ولی در مترقی و «مشروع» بودن خود برنامه اصلاحی هیچ ایرانی میهن‌دوستی نمی‌توانست تردید کند. از آن مهمتر، هر ذهن آزاد از ایمان ایدئولوژیک و کینه کور، می‌توانست ببیند که ساختن برآن برنامه اصلاحی و دنباله گرفتنش در فضائی که داشت مساعد می‌شد، به‌توسعه ایران، از جمله توسعه سیاسی، بیشتر خدمت خواهد کرد تا پیروی از یک آخوند مرتجع، یا پیوستن به‌سازمانهای چریکی که در هر جامعه‌ای به‌خشکیدن نهال دمکراسی و نیرو گرفتن بدترین گرایشها، از استبداد تا نیهیلیسم، می‌انجامد. سیاستهای شاه، هر چه هم ناپسند و به‌دست پادشاهی که فراتر از قانون عمل می‌کرد، اسباب رسیدن به‌دمکراسی را فراهم می‌آورد — مانند همه جامعه‌ها که آن اسباب و مقدمات را پیش از دمکراسی فراهم آوردند. او چه خود می‌خواست یا می‌دانست و چه نمی‌خواست و نمی‌دانست، زمینه را برای گذار از دیکتاتوری به‌دمکراسی آماده می‌کرد. ولی دشمنی با اصلاحات نه تنها جلو پیشرفت جامعه را می‌گرفت، شرایط سیاسی رسیدن به‌نظام گشاده‌تر و هم‌رایانه‌تر consensual را از میان می‌برد — همانکه پیش آمد.

شاه از آن پس تحقیر را بردشمنی با مخالفانش افزود. او دیگر برای کسانی که یک سال پیش از آن پیشنهادش را برای دست گرفتن قدرت رد کرده بودند و اکنون برضد اصلاحات اجتماعی، با «روحانیت» که بزرگ‌ترین مانع تاریخی پیشرفت و نوسازندگی جامعه ایرانی است بیعت می‌کردند؛ و جوانانی که از بهترین دانشگاههای اروپا و امریکا و مراکز روشنائی، نماینده به‌پیشگاه خمینی می‌فرستادند مصرفی نداشت. پیروزی آسان براردوی روحانی و ملی و ترقیخواه (صفتی که به خود داده بودند) و پیشرفتهای نفسگیر برنامه نوسازندگی (بیست درصد رشد سالانه صنعت؛ رسیدن ایران به مقام شانزدهم جهان از نظر درآمد سرانه ناخالص ملی...) طبعاً بر بی‌مدارائی او افزود. اندک اندک هر کمترین نشانه استقلال را کیفر دادند و بی‌شمارانی را بی‌هوده به‌اردوی دشمنان راندند. هر امکان گفت و شنود و هم‌رئی در سیاست ایران از میان رفت. اگر مخالفان مذهبی و چپ و ملی

متوسط دگرگشت (تحول) یافت. یکبار دیگر ایران به‌جنبش افتاده بود و پادشاه صاحب اختیار همه، برنامه اصلاحی اقتدارگرا و غیرمشارکتی خود را پیش می‌برد. یکبار دیگر برنامه اصلاحی از توسعه مادی سرشار بود و از جامعه مدنی کوتاه می‌آمد. بار دیگر نوسازندگی، به‌معنی غربگرائی، با چالش اسلامی روبرو گردید. اما در واپسین رویارویی، در سال ۱۳۵۷ / ۹ - ۷۸ اراده مبارزه‌ای که تا آن زمان بردها را برده بود سستی گرفت و همه چیز در خشونت و فاجعه فرو رفت.

ششم بهمن ۱۹۶۳ / ۱۳۴۱ یکی از روزهای مهم تاریخ ایران است؛ نه تنها از اینرو که یک دوره توسعه اقتصادی و اجتماعی را پیش آورد که از نظر شتاب و دامنه فزاینده، مانندش دیده نشده بود و پس از آن نیز دیده نشده است، بلکه از این نظر که موج تازه و بالاگیرنده اسلام سیاسی و فرو رفتن جامعه در کام ارتجاع مذهبی را نیز براه انداخت. تضادهای ناگشودنی فرایند توسعه و تجدد در ایران، در آن لحظه تاریخی بود که بیش از همیشه خود را نشان داد و انقلاب اسلامی، و نه پیروزی آن، را اجتناب ناپذیر گردانید.

محمدرضاشاه در آن روز یک برنامه اصلاحات شش ماده‌ای را به‌همه‌پرسی گذاشت که گذشته از اصلاحات ارضی، شامل حق رای زنان، سپاه دانش، ملی کردن جنگلها و مرغزارها (مراتع) و سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها بود. آن برنامه روی کاغذ نماند و چهره ایران را تغییر داد. قدرت سیاسی زمینداران بزرگ، و خانهای عشایری که ضربات رضاشاه را دوام آورده بودند از میان برد؛ به‌زنان برابری سیاسی داد که اندک اندک تا برابری مدنی پیش رفت؛ برای نخستین‌بار در تاریخ، خدمات اجتماعی را (با تشکیل سپاههای بعدی بهداشت و ترویج و آبادانی) به‌روستاهای ایران برد؛ بر قدرت خرید کارگران افزود و نخستین گامهای جدی را برای حفظ محیطزیست برداشت. درآمدن ایران به یک جامعه طبقه متوسط، با اصلاحات آن سال بود که به‌انجام رسید. در برنامه اصلاحات ارضی که شاه‌بیت آن اصلاحات بشمار می‌رفت حسن ارسنجانی، یک روشنفکر - روزنامه نگار - سیاستگر دیگر، که از سالها پیش چنان اصلاحاتی را لازم می‌شمرد سهم اصلی داشت. فرصتی که می‌جست با ریاست جمهوری کندی بدست آمد. کندی اصلاحات اجتماعی و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم را برای جلوگیری از افتادنشان به‌دامن شوروی لازم می‌شمرد و محمدرضاشاه که در آن هنگام به‌بن‌بست سیاسی و اداری افتاده بود، نه تنها اصلاحات ارضی را که در گذشته هم بدان توجهی داشت از آن خود کرد بلکه برنامه‌های دیگری را نیز بر آن افزود که بعداً انقلاب سفید و انقلاب شاه و مردم نام گرفت. آن همه‌پرسی با استقبال عمومی روبرو شد و به‌جامعه روحیه تازه‌ای داد. برای نخستین‌بار پس از جنبش ملی کردن نفت اکثریتی از ایرانیان در پشتیبانی خود از یک امر ملی همراهی شدند، امیدواری به‌آینده، تا ده دوازده سالی بعد، جای بدبینی همیشگی ایرانی را گرفت.

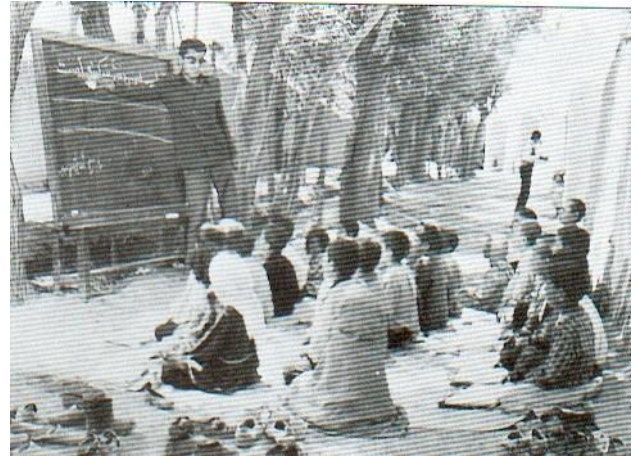
در هر کشور رو به‌توسعه دیگری چنان اصلاحاتی زمینه یک هم‌رئی می‌شود و مخالفان نیز فرصت گشاده شدن جامعه و گسترش طبقه متوسط را، اگر چه برای بردن مبارزه به‌جبهه‌های دیگر، غنیمت می‌شمردند. در هیچ کشوری دانشگاه با اصلاحات ارضی یا حق رای زنان یا سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها مبارزه نکرده است. آن اصلاحات دلپرانه‌ترین اقدامات دوره محمدرضاشاه بود و نیرومندترین لایه‌های اجتماعی - زمینداران بزرگ، خانهای فئودال و آخوندها - را ضعیف می‌کرد و به‌طبقه متوسط نخواست می‌داد. جایجائی نسلی سرامدان سیاسی ایران پس از آن اصلاحات رویداد و تکنوکراتها بر دستگاه اداری تسلط یافتند. اینهمه پیشزمینه‌هایی برای دمکراتیک کردن نظام سیاسی می‌بود. آنچه انتظار

را می‌زیستند موعظه می‌کرد. بسیاری از آنچه بدست آمده بود یا ویران یا به خود گذاشته شد تا به‌ویزانی بیفتد. آنها حتا خواستند تخت جمشید و آرامگاه فردوسی، شاعر ملی ایران، را از میان بردارند (سرمشقی که طالبان در بامیان عمل کردند). اما مشکل‌شان در این بود که هفت دهه پیش از آن نه تنها ایران را در نهادها و سازمان و زیرساخت، نوسازندگی کرده بود، یک جامعه نوین با میلیونها زنان و مردان درس خوانده آشنا به‌راه و رسم جهان امروز پرورش داده بود که در همان حال برهویت ایرانی خود آگاه‌تر و از اینرو از همیشه ناسیونالیست‌تر بودند. این توده نوشونده پس از یک دوره کوتاه افسون ماهزدگی به‌زودی به خود آمد و جمهوری اسلامی را همچون دومین حمله عرب دید و نامگذاری کرد. مردم در پی آن برآمدند که از کشور خود در برابر حکومتی که خویشان را فاتحی کشورگشا می‌شمارد و در توجیه مصادره اموال عمومی و خصوصی و تاراج منابع کشور، از غنیمت جنگی دم می‌زند دفاع کنند.

\*\*\*

همه مکتبهای فکری و سرتاسر طیف سیاسی ایران در انقلاب و حکومت اسلامی با لحظه حقیقت روبرو شدند، و اسلامیان بیش از همه. (هرچند گروههای بسیار بزرگی از آنان از همه رنگ، در مرداب اندیشگی و اخلاقی خود اصلا نمی‌دانند لحظه حقیقت یعنی چه؟) اسلامیان به رویای «همه قدرتها به‌اسلام»، «همان «همه قدرتها به ساویتها» رسیدند و دریافتند که جز قدرت چیزی درمیان نیست. پس از دو دهه و نیم حکومت مطلقه، اسلام خود می‌گوید که هیچ سخنی در کشورداری ندارد و تنها به‌کار توجیه یک دوره سیاه هراس و هرج و مرج و تاراج و ویرانگری آمده است. آنها که در

در شاه بجز عیب نمی‌دیدند او نیز آنها را از هر فضیلتی عاری می‌شمرد و تا اعلام میان‌تهی و ویرانگر «هر که نمی‌خواهد گذرنامه‌اش را بگیرد» رفت. انقلاب اجتماعی روشن‌رایانه، طرفه روزگار، زمینه یک انقلاب سیاسی - فرهنگی ارتجاعی شد و شاه با تکان بزرگی که به‌اصلاحات داد به آمدن نیروئی که سرانجام، او و اصلاحات را (موقتا) شکست داد یاری رساند. این چیزها، مانند جامعه مدنی، که در زیر سنگینی حکومت اسلامی همچون یک کوه مرجانی، هم سخت و هم شکننده، به‌زیبائی بالا می‌آید، تنها در ایران روی می‌دهد.



جستجوی کلید زرین اسلام برای گشودن درهای بهشت می‌بودند و به‌انتظار دوران ظهور خود، در هر گام جلو پیشرفت و به‌روزی جامعه را می‌گرفتند دیگر هر دعوی خوشبختی مردم، حتا فراهم کردن یک سطح زندگی شایسته را رها کرده‌اند. اکنون که موضع بومیگرانه آنان در مسئله نوسازندگی به ورشکستگی افتاده است و راهی از آن سو نیست، بدین خرسندند که مانند یک نیروی اشغالی رفتار کنند.

از جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم‌خان و اقبال لاهوری تا نواب صفوی و آل‌احمد و خمینی و شریعتی و ملی‌مذهبیان دنباله‌رو آنها تا نزدیکان «روحانی» و فکلی دربار شاهنشاهی که دنبال برگرداندن اصالت اسلامی به‌یاری علم و تکنولوژی غربی می‌بودند (شادمان آنگونه «روحانیان» را رویه دیگر فکلی می‌شمرد)، همه دین‌اندیشان و پاسداران هویت اسلامی و احیانا

آنچه آن مرحله رویاروئی را متمایز می‌ساخت نوسازندگی سنت‌گرایی اسلامی بود - شاهد واژگونه ولی گویائی بر پیروزی تاریخی برنامه نوسازندگی پهلویها. در پانزده ساله ۵۶ - ۱۳۴۲ / ۷۷ - ۱۹۶۲ ایران چنان دگرسانی بی‌سابقه‌ای را تجربه کرد که هیچ چیز را بیرون از تاثیر خود نگذاشت. از آن میان اسلام زیر نفوذ جهان سوم‌گرایی و یک مارکسیسم - لنینیسم زمخت درآمد. رادیکالهای نوین اسلامی از جمله پاره‌ای روحانیان بزرگ، که بنا به‌فرض، ستونهای سنت و محافظه‌کاری‌اند، مذهب شیعه را با همه پیرایه‌های فولکلوریش، تا بهره‌گیری از روایات دروغین، در جامه یک ایدئولوژی انقلابی پیچیدند؛ انگاره مدرنیته را با زبان ضداستعماری و شبه‌کمونیستی رد کردند؛ و فرهنگ و هویت ملی را - که با شیعیگری و پیرایه‌های فولکلوریکش یکی شناخته می‌شد - تشریف استقلال پوشاندند و با موفقیت به‌سلاحی برضد غربگرایی درآوردند. این فلسفه سیاسی واپس‌نگر و فرورفته در خرافات و توحش که سده هفتم را تا سده بیستم می‌کشاند، و در آن جای چندانی برای خرد و انسانیت نمی‌بود، بزرگترین عامل در گردآمدن انبوه طبقه متوسط ایران، به‌رهبری روشنفکران مقدم زمان، در پشت واپسگراترین عناصر در میان روحانیان، با گرایش مقاومت‌ناپذیری که به‌ارتجاع دارند، شد و به‌انقلاب و حکومتی انجامید که کمتر کسی در آن طبقه متوسط از آن پشیمان نیست. شگفت آنکه گروهی از نزدیک‌ترین سرامدان به دربار شاهنشاهی و وزارت حساسی مانند آموزش و پرورش از مهمترین منادیان این ارتجاع نوین آغشته به گفتمان «چپ شیک» (روایت دیگری از فکلی شادمان) بودند.

انقلابیان اسلامی که گفتمان تجدد را وارونه گردانیده بودند در بامداد پیروزی خویش کوشیدند هفت دهه نوسازندگی را ناچیز کنند. خمینی ستایش گذشته‌ای را که مردم زندگی ساده قرون وسطائی سالهای کودکی او

به برتری همه‌سویه امریکا در ایران بود و با بحرانهای طرح نوسازندگی محمدرضا شاه بالاتر گرفت، جامعه را به‌دامان آخوندها انداخت. اکنون در پس‌زمینه backlash به‌انقلاب اسلامی و ارزشهای آن، غربگرایی تازه‌ای جامعه را فرا می‌گیرد. ارزشهای اصیل و هویت اسلامی و احیانا ایرانی، دیگر نه در رویارویی با مدرنیته، که گوهر تمدن غربی است، بلکه حداکثر در کنار آن و تا آنجا که جلوگیری آن نباشد در شمار می‌آید. آرزوی رسیدن به‌غرب از سر تا پای جامعه را گرفته است و هر گروه سنی و اجتماعی به‌فراخور ظرفیتش در آن شیوه زندگی غوطه‌ور است و پاسخ نیازهایش را در آن می‌جوید. حتا اجرای سختگیرانه شرع اسلامی در مورد زنان به‌پیکار فمینیستی، شتابانگ momentum تازه‌ای داده است. تنها دو ماه پس از انقلاب، زنان در تهران نخستین تظاهرات ضد جمهوری اسلامی را راه انداختند و خمینی را ناگزیر از پس گرفتن فتوایش درباره حجاب کردند. با آنکه رژیم به‌تدریج به‌آنچه می‌خواست رسید زنان دست برنداشته‌اند و پیوسته حضور خود را در جامعه گسترش داده‌اند و حجاب را نیز به صورتی در خدمت خود گرفته‌اند. پدران و شوهران خشک‌مغز خانواده‌های سنتی دیگر نمی‌توانند با رفتن دختران یا همسران خود به دانشگاه یا اداره مخالفت ورزند. پیش از انقلاب، حکومت پادشاهی خود را ناگزیر از گذاردن قانونی یافت که جلوگیری پدران را از درس خواندن فرزندانشان کیفر می‌داد. امروز بیش از نیمی از دانشجویان دخترانند.

در جامعه روشنفکری، رهیافت بومی‌گرایانه به‌تجدد و استدلالهای هوادارانش رو به‌زوال است. تجربه سخت پرهزینه به‌جریان اصلی روشنفکری ایران نشان داده است که اقدامات نیمه‌کاره، برخورد دودلانه، و پس‌افکندن دگرگونی‌های پرهیزناپذیر، واپسماندگی را به‌درازا می‌کشد و درمان ناپذیرتر می‌کند. جایگزینی alternative جز به خود گرفتن نظام ارزش‌های غرب نیست. توسعه و نوسازندگی نمونه یکتائی ندارد. فرایندی است که در شرایط زمان و مکان شکل می‌گیرد. ولی چهارچوب‌های آن را از سده هفدهم گذاشته‌اند و نمونه‌های کامیاب‌ترش در اینجا و آنجا می‌تواند راه جویندگان را کوتاه‌تر کند. هر ملت می‌باید رهیافت خود را به‌توسعه و نوسازندگی داشته باشد و هویت ملی خود و بیشتر شیوه زندگی‌اش را نگهدارد. ولی مدرنیته یکی بیشتر نیست و آنچه در فرهنگ یک ملت با رویکردهای انسان‌گرایانه - لیبرال - دمکراتیک در آموزش، روابط اجتماعی و سیاست در تضاد است می‌باید به‌کناری گذاشته شود.

زیرنویس

۷ و ۸ - تسخیر تمدن فرنگی، فخرالدین شادمان، با مقدمه عباس میلانی، گام نو، تهران، ۱۳۸۲



ایرانی، صدسال هر چه توانستند برای وارونه کردن تجدد و دور زدن و کنار گذاشتن گوهر خردگرایانه، انسان‌گرایانه، و عرفی‌گرایانه آن، و درآوردنش به‌جامه اسلامی کرده‌اند. همفکرانشان در کشورهای اسلامی دیگر در کوششی همانند، دویست ساله گذشته را در زنده کردن هویت اسلامی و رویارویی با فرهنگ غرب گذرانده‌اند. پیکار آنها پیشرفت‌های بزرگ داشته است. آنها توانسته‌اند جهان اسلامی را به‌مقدار زیاد بر ارزشهای فرهنگ غربی ببندند. برخلاف جهان اسلامی در اروپای شرقی و جنوبی و آسیای خاوری «هجوم فرهنگی» مدرنیته - جنبشهای باززائی و روشنائی سده های ۱۶ و ۱۸ - با تحمیل دوباره ارزشهای اصیل پاسخ داده نشد. جامعه‌های کاتولیک در شبه‌جزیره ایبری به‌درجات بیش و کم به‌ایستادگی بی‌امید خود ادامه دادند ولی انکیزیسیون دیگری سر بلند نکرد. فرهنگهای کنفوسیوسی، اصل پیشرفت و دگرگونی بنیادی را پذیرفتند و زیر بار دشوار کمرشکن کاربردهای آن، خود را به‌جهان امروزین می‌رسانند. نوسازندگی سیاست در این جامعه‌ها هنوز در مراحل کمتر و بیشتر توسعه یافته است و جای پیشرفت زیاد دارد.

پیامدهای پیروزی و پایداری فرهنگ اسلامی را به‌صورت چیرگی بنیادگرایی، که اصیل‌ترین تعبیر شریعت و سنت است، برحکومتها و بخشهای مهمی از جامعه‌های اسلامی پیش چشم داریم. در ایران که بزرگترین میدان این پیروزی و پایداری بوده است آزمایش بیش از دو دهه گذشته برای مردم - تا مذهبی‌ترین لایه‌های جمعیت - درسهائی داشته است که به‌کار همه جامعه‌های اسلامی می‌آید. بنیادگرایی اسلامی در کشوری ثروتمند با ساخت اداری و اقتصادی و نظامی پیشرفته (به‌نسبت کشورهای اسلامی دیگر) با یکی از آفریننده‌ترین و پرانرژی‌ترین مردمان در سراسر کشورهای اسلامی، توانست حکومت مطلق خود را برقرار کند. رژیمی که از بیشترین پشتیبانی مردمی و بین‌المللی برخوردار بود و برای تحمیل ارزشهای خود و ریشه‌کن کردن غرب «فاسد» دستی گشاده داشت شکستی همه‌سویه خورده است؛ تنها توانسته است تا جایی که طبیعت انسانی اجازه می‌دهد پائین برود و بی‌هیچ تردیدی نشان دهد که واقعیت ارزشهای اصیلش چیست؟

چنین شکستی، آن پیروزی کامل سیاسی و فرهنگی سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ را لازم می‌داشت تا هیچ بهانه‌ای نماند. نابسندگی طرح اسلامی برای جامعه‌ها و رهبری مردمان از همان نخستین دهه‌های اسلامی آشکار شده بود ولی مومنان هزار دلیل می‌داشتند که واقعیات را نبینند. در عصر ما که گوئی بایست همه اشتباهات بزرگ تاریخ تکرار می‌شد، آزمایشی کامل‌تر لازم آمد. تا آن طرح همه اسباب خود را در اختیار نمی‌داشت، نابسندگی‌اش نمی‌توانست به‌درستی آشکار شود. هنگامی که روحانیان اسلامی، قدرت را در چنان زمان و چنان کشوری مستقیماً در دست گرفتند دیگر هیچ عذری نماند. حکومت آخوندی در ایران پایان سده بیستم به‌اسلامی کردن فرهنگ و جامعه پرداخت، در عصری که تکنولوژی برای نخستین‌بار اسباب کنترل نزدیک به‌مطلق را در اختیار ایدئولوژیهای توتالیتر گذاشته است؛ و در کشوری که توانائی بدست آوردن آن اسباب مادی را دارد. اگر در ایران نمی‌شود جامعه را از روی نمونه اسلامی (که بنا بر کتاب و سنت، بیش از همه به‌معنی حذف خشونت‌آمیز هر مخالف و حتا دگراندیش است) سازمان داد، در هیچ جا نمی‌شود. افغانستان و سودان در بینوایی خود بیش از آنکه مثالهای چنان پیروزی باشند ورشکستگی آن را به‌نمایش زنده‌تری گذاشتند. بیش از همه بازگشت سریع جوانان و طبقه متوسط، بویژه زنان در میانشان، به‌غرب و بویژه امریکا، به‌شیوه زندگی و ارزشهائی که غرب و امریکا را می‌سازد، ابعاد شکست حکومت اسلامی را در ایران برجسته می‌نماید. در دهه پنجاه/هفتاد بالا گرفتن گفتمان ضدامریکائی که واکنشی



## مراکز بزرگ نشر و پخش کتاب در اروپا

انتشارات فروغ (کلن)      انتشارات مهر (کلن)      نشر البرز (فرانکفورت)  
نشر دنا (هلند)      نشر ارزان (سوئد)

### سال نو خجسته باد!

#### فروشی ویژه به مناسبت نوروز:

کمون پاریس - ترجمه محمد قاضی ۶۱۰ ص (۱۸) ۱۰ یورو  
از ریشه تا همیشه - سی سال ترانه و سرودهای اردلان سرفراز- نشر البرز (۱۰) ۶ یورو  
داستانهای ملانصرالدین به زبان آلمانی به کوشش جعفر مهرگلی (۶) ۴ یورو  
دوره آثار فلوطین ۲ جلدی (فلسفه) ترجمه حسن لطفی (۲۸) ۱۸ یورو  
شاهنامه فردوسی - پژوهشی نو در باره فردوسی و شاهنامه در ۲ جلد / دکتر همایونفرخ (۴۰) ۲۰ یورو  
سنگی پر گوری - جلال آل احمد با مقدمه فرج سرکوهی - نشر باران (۷) ۴ یورو  
شرفنامه - اقبالنامه - گنجنامه ... نظامی با جلد زرکوب هر جلد (۱۲) ۵ یورو  
احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی / ۸۹۰ ص زرکوب (۱۸) ۹ یورو  
کنفدراسیون جهانی (محصلین و دانشجویان ایرانی) / حمید شوکت ۵۵۱ ص (۱۵) ۶ یورو  
جلال و آل احمد / بررسی نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران / چاپ خارج کشور / بهروز خرم / (۱۵) ۷ یورو  
بادشاهان متاخر افغانستان - دکتر محمد سرومولایی (۱۶) ۱۲ یورو  
تاریخ ابن اثیر / دوره ۷ جلدی زرکوب (۸۵) ۴۰ یورو  
ایهامات دیوان حافظ / دکتر طاهره فرید (۲۰ یورو) / ۵ یورو  
حافظ خراباتی / دکتر همایون فرخ / ۸ جلدی زرکوب (۲۰۰ یورو) / ۲۹ یورو  
حافظ شناسی در ۵ جلد زرکوب - سعید نیاز کرمانی (۷۰) ۲۵ یورو  
تراژدی دموکراسی در ایران ۲ جلدی / عمادالدین باقی (ممنوع شده در ایران) (۱۵) ۵ یورو  
فرهنگ شاهنامه فردوسی / فریتس ولف ۱۰۵۰ ص با جلد زرکوب (۲۵ یورو) / ۱۵ یورو  
بحث در ما بعد الطبیعه / زان و آل / یحیی مهجوی و همکاران ۱۰۰۰ ص (۲۲ یورو) ۲۲ یورو  
سرگذشت ما و بیگانگان (پخش خارج کشور) / دکتر جهانشاهلو انتشار / (۱۰ یورو) ۴ یورو  
زن ، مذهب ، ایدئولوژی / گلناز امین / (۱۰ یورو) ۵ یورو  
توافق مصلحت امیز روابط ایران و اسرائیل / دکتر سهراب سبحانی / شاپورین / چاپ آمریکا (۲۰ یورو) ۷ یورو  
پلورالیسم سیاسی در جمهوری اسلامی ایران - عبدالکریم لاهیجی / (۲) ۴ یورو

انتشارات مهر (کلن)

Mehr Verlag - Blaubach 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 21 90 90  
Fax. +49 221 240 16 89

انتشارات فروغ (کلن)

Forough Verlag - Jahn Str. 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 92 35 707  
Fax +49 221 20 19 878

نشر البرز (فرانکفورت)

P.Iran co. - Gut Leut Str. 150 - 60327 Frankfurt - Tel. +49 69 24 24 80 01  
Fax. +49 69 24 24 80 02

نشر دنا (هلند)

Dena Publishing - Oostzeedijk 362 - 3063 CD Rotterdam - Holand  
Tel. +31 10 41 41 050 Fax. +31 10 41 41 088

نشر ارزان (استکهلم)

Kitab-I Arzan - Helsingforsgatan 15 - 16478 Kista - Sweden  
Tel. & Fax +46 8 75 27 709

# تلاش

رضا معصومی  
ویدار بنفشه زار اباور کن  
میداری جو بیست و دو  
شیراز شادمان گلبرگ و درخت  
اشرفی کجک اباور کن